

# تحقیق و بررسی بازتاب فرهنگ و تمدن ایرانی در شعر اردوی اقبال

نگارش

**ناهید اختر**

دانشجوی دکتری

زبان و ادبیات فارسی



دانشگاه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد

۱۳۹۷ هجری شمسی / ۲۰۱۸ میلادی

# تحقیق و بررسی بازتاب فرهنگ و تمدن ایرانی در شعر اردوی اقبال

نگارش

**ناهید اختر**

دانشجوی دکتری

زبان و ادبیات فارسی

استاد رهنما : دکتر طاهره پروین



دانشگاه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد

۱۳۹۷ هجری شمسی / ۲۰۱۸ میلادی

## مقالے کے دفاع اور منظوری کا فارم

زیر دستخطی تصدیق کرتے ہیں کہ انھوں نے مندرجہ ذیل مقالہ پڑھا اور مقالے کے دفاع کو جانچا ہے وہ مجموعی طور پر امتحانی کارکردگی سے مطمئن ہیں اور فیکلٹی آف لینگویجز کو اس مقالے کی منظوری کی سفارش کرتے ہیں۔

مقالے کا عنوان: « تحقیق و بررسی بازتاب فرهنگ و تمدن ایرانی در شعر اردوی اقبال »

رجسٹریشن نمبر: PD-Per-

ناہید اختر

پیش کار:

Aug 11 - 001

ڈاکٹر آف فلاسفی

شعبہ: زبان و ادبیات فارسی

ڈاکٹر طاہرہ پروین

نگران مقالہ

ڈاکٹر محمد سفیر اعوان

ڈین فیکلٹی آف لینگویجز

میجر جنرل ریٹائرڈ ضیا الدین نجم

ریکٹر

تاریخ

## اقرار نامه

اینجانب حلفاً اقرار می‌کنم که تمام مطالب و محتوی این پایان نامه نتیجه مساعی و تلاش شخصی خودم می‌باشد و بعنوان تحقیق و بررسی بازتاب فرهنگ و تمدن ایرانی در شعر اردوی اقبال ، پژوهشگر و محقق مقطع دکتری دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد به رهنمائی سرکار خانم دکتر طاهره پروین ، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی این کار را انجام داده‌ام .

من این پایان نامه را برای اخذ سند در هیچ اداره و دانشگاه دیگر ارائه ندادم و نه آینده ارائه خواهم داد.

امضاء

**ناهید اختر**

دانشگاه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد

# اهداء

من این کار پژوهشی خود را به  
خدمت مادر و پدر بزرگوارم و همسر  
گرامی و فرزندان ارجمند تقدیم  
می‌نمایم که در تمام مدت نوشتن رساله  
دکتری پشتیبانی و معاونت آنها شامل  
حال بنده بوده است.

## **Abstract**

Dr. Allama Muhammad Iqbal is widely regarded as one of the greatest poets of Urdu and Persian Languages, of all times.

Although Allama Iqbal was born in India and had started his poetry in Urdu yet he was deeply influenced by Persian literature and culture. His poetry is a unique combination of purpose and art. The purpose of his poetry was to awaken the Islamic nation as a whole. His collection of Urdu poetry consists of Bang-e Dara, Ball-e- Jibril, Zarb-e-Kaleem and Armeghan-e- Hajjaz (Half Urdu)

There has been no research done to assess the impact of Persian Literature on Iqbal's Urdu poetry. That is why I have chosen this topic for my Ph.D research .

I have divided my thesis to seven Chapters. In the end , I have listed the conclusions suggestions and notable people, books , references and origins.

I have consulted authentic books for my research work. The impact of Persian Language and Culture on Iqbal's Urdu poetry , is a vast topic. If ever, Allah Almighty gives me a chance, I shall explore this topic further.

## فهرست مطالب

الف	• پیشگفتار
خ	• اهمیت و جواز تحقیق
خ	• هدف تحقیق
د	• طرح و بیان مساله
د	• سوالهای تحقیق
ذ	• پیشینه تحقیق
ذ	• محدودیت های تحقیق
ذ	• روش تحقیق

### بخش اول : عصر اقبال و دل‌بستگی وی به سرزمین ایران

#### فصل اول

مباحثی دربارهٔ وضعیت سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی ایران و شبه

قاره در عصر اقبال

۱

#### فصل دوم

نظر اقبال در مورد چگونگی شعر و هدف آن

۱۷

## فصل سوم

۲۵ اسباب و عوامل علاقه مندی اقبال به سرزمین ایران و زبان فارسی

### بخش دوم : - نگاهی به سبک اقبال

#### فصل اول

۳۲ سبک مروجہ عصر اقبال  
 ۳۲ سبک خراسانی  
 ۳۳ سبک عراقی  
 ۳۳ سبک ہندی  
 ۳۳ سبک بازگشت  
 ۳۴ سبک عصر اقبال

#### فصل دوم

۳۷ سبک اقبال و ویژگی های آن

### بخش سوم : - تذکر سخنسرایان ، عارفان و فیلسوفان ایرانی و جهانی

#### در شعر اردوی اقبال

#### فصل اول

۴۳ نگاهی به سخنسرایان زبان فارسی در اشعار اردوی علامہ اقبال .....

#### فصل دوم

۶۵ تذکر عارفان و صوفیان ادب فارسی در شعر اردوی دکتر اقبال .....

#### فصل سوم

ذکر حکیمان و فیلسوفان ایرانی و جهانی در شعر اردوی محمد

۸۴ اقبال



## **بخش چهارم : – بازتاب تاریخ و جغرافیای ایران و جهان**

### **در منظومه های اردوی اقبال**

۹۴ انعکاس تاریخ و جغرافیای ایران در شعر اردوی اقبال

#### **فصل اول**

۹۷ شخصیت های تاریخی ایران در شعر اردوی اقبال

#### **فصل دوم**

۱۱۲ جاهای جغرافیای ایران در شعر اردوی اقبال

#### **فصل سوم**

۱۲۳ شخصیت های تاریخی جهان در شعر اردوی اقبال

#### **فصل چهارم**

۱۹۵ جاهای تاریخی جهان در شعر اردوی اقبال

## **بخش پنجم : – تاثیر زبان فارسی در شعر اردوی اقبال**

#### **فصل اول**

۲۵۰ ابیات فارسی اقبال در لابلای شعر اردوی علامه اقبال

#### **فصل دوم**

۲۶۹ مصرع های فارسی اقبال در شعر اردوی دکتر اقبال

#### **فصل سوم**

۲۹۹ ابیات و مصرع های فارسی شاعران ایرانی و شبه قاره در شعر اردوی اقبال

## بخش ششم : نگاهی به صنایع ادبی در شعر اردوی اقبال

### فصل اول

۳۱۹ ..... تلمیحات و اشارات داستانی در شعر اردوی اقبال

### فصل دوم

۳۴۹ ..... اشعار تضمینی در شعر اردوی اقبال

### فصل سوم

۳۵۳ ..... تضمین آیات قرآنی و احادیث در شعر اردوی اقبال

### بخش هفتم :

۳۷۲ ..... نتیجه گیری و یافته های تحقیق

### فهارس

۳۸۱ ..... اشخاص

۳۹۱ ..... اماکن

۳۹۸ ..... کتب

۴۰۳ ..... منابع و مأخذ

بسم الله الرحمن الرحيم

## پیشگفتار

### رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین<sup>۱</sup>

ترجمه: پروردگار مرا دانش های عقلی و دینی ببخش و مرا به شایستگان ملحق ساز

علامه دکتر اقبال شخصیتی چند وجهی و جامع الاطراف داشته است. او هم شاعر است هم عارف، هم متفکر و فیلسوف اسلامی هم سیاستمدار هم غرب شناس و از همه برتر یک آدم انسان دوست است. «برتر از گردون مقام آدم است اصل تهذیب احترام آدمی است» هر جنبه زندگی او ابعاد مختلف دارد و متقاضی تحقیق و بررسی است. هزارها کتب درباره احوال، آثار، سبک و افکار وی نگاشته شده اند. اما هنوز جای آن دارد که بررسی های دقیق و عمیق درباره این مفکر بلند پایه به عمل آید تا حقایقی که تا کنون ازین مرد بزرگوار پنهان اند به صورت بهتر و روشن تر آشکار شوند. درین مورد خودش گفته است.

«گمان مبرکه به پایان رسید کار مغان

هزار باده ناخورده در رگ تاک است»<sup>۲</sup>

بعد از گذراندن واحدهای درسی دکتر اقبال در مرحله انتخاب موضوع مقاله تحقیقی فرا رسید. درین ضمن با استادان خود مخصوصا دکتر مهنور محمد خان و دکتر پدرام علی میرزایی مشورت کردم. دکتر میرزایی استاد اعزامی مشورت دادند که علاقه مندی اقبال به زبان و ادب فارسی در آثار فارسی وی به خوبی

<sup>۱</sup> - قرآن مجید، سوره الشعرا، آیه ۸۳

<sup>۲</sup> - اقبال در راه مولوی، ص ۳۷

نمایان است. اگر تحقیقی درباره تاثیر فرهنگ و تمدن ایرانی در آثار اردوی وی به عمل آید خیلی خوب خواهد شد جالب و نو هم می شود. پس من این پیشنهاد استادان را قبول کرده این را موضوع رساله دکتری خود قرار دادم. من در سال ۲۰۰۹ در دوره دانش افزایی که در دانشگاه فردوسی مشهد برگزار شده بود شرکت کردم. دوران این دوره از شهرهای مختلف مانند طوس، اصفهان، شیراز، قم تهران وغیره باز دید کردم و تمام جاهای دیدنی را تماشا کردم و به گفته زیر باور کردم.

شنیده کی بود مانند دیده

طبق پیشنهاد استاد محترم من آثار اردوی علامه اقبال را مورد مطالعه قرار دادم و متوجه شدم که در شعر اردوی اقبال کلمات و تراکیب زبان فارسی به وفور به چشم می خورد. جا به جا مصراع ها و ابیات سخن سرایان برجسته زبان فارسی در کلام وی بسیار دیده می شود. و حقیقتاً به این نتیجه رسیدم که در سراسر آثار اردو اقبال انعکاس و پرتوی فرهنگ و تمدن ایرانی به خوبی نمایان است. پس با مشورت استاد بزرگوار دکتر مهر نور محمد خان موضوع زیر را برای مقاله تحقیقی خود برگزیدم:

### « تحقیق و بررسی بازتاب فرهنگ و تمدن ایرانی در شعر اردوی اقبال »

تذکر شخصیات برجسته ادبی، عرفانی، فلسفی، تاریخی ایرانی را هم می توان در شعر اردوی اقبال ملاحظه کرد. همان طور اسامی جاها و مناطق مختلف کشور ایران هم در شعر اردوی وی می توان دید همان طور کلمه های ایران، فارس و عجم را به وفور در کلام خود به کار برده است.

من کار پژوهشی خود را تحت نظارت سرکار خانم دکتر طاهره پروین انجام دادم.

من مقاله تحقیقی خود را به هفت بخش منقسم نموده ام. هر بخش شامل چند فصل می باشد. تفصیلات آن به قرار زیر می باشد: -

### **بخش اول: عصر اقبال و دل‌بستگی وی به سرزمین ایران**

**فصل اول:** - مبحثی دربارهٔ وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران و شبه قاره در عصر اقبال

**فصل دوم:** - نظر اقبال در مورد چگونگی شعر و هدف آن

**فصل سوم:** - اسباب و عوامل علاقه مندی اقبال به سرزمین ایران و زبان فارسی

### **بخش دوم: - نگاهی به سبک اقبال**

**فصل اول:** - سبک موجه عصر اقبال

**فصل دوم:** - سبک اقبال و ویژگی های آن

### **بخش سوم: - تذکر سخسرایان، عارفان و فیلسوفان ایرانی و جهانی**

#### **در شعر اردوی اقبال**

**فصل اول:** - نگاهی به سخسرایان زبان فارسی در اشعار اردوی علامه اقبال

**فصل دوم:** - تذکر عارفان و صوفیان در شعر اردوی اقبال

**فصل سوم:** - ذکر حکیمان و فیلسوفان در ابیات اردوی اقبال

## **بخش چهارم : - انعکاس تاریخ و جغرافیای ایران و جهان در شعر**

### **اردوی اقبال**

**فصل اول -** شخصیت های تاریخی ایران در شعر اردوی اقبال

**فصل دوم -** جاهای جغرافیای ایران در شعر اردوی اقبال

**فصل سوم -** شخصیت های تاریخی جهان در شعر اردوی اقبال

**فصل چهارم -** جاهای تاریخی جهان در شعر اردوی اقبال

### **بخش پنجم : - تاثیر زبان فارسی در شعر اردوی اقبال**

**فصل اول -** ابیات فارسی اقبال در لابلای شعر اردوی علامه اقبال

**فصل دوم -** مصرع های فارسی اقبال در شعر اردوی دکتر اقبال

**فصل سوم -** ابیات و مصرع های فارسی شاعران ایرانی و غیر ایرانی در شعر

اردوی اقبال

### **بخش ششم : - نگاهی به صنایع ادبی در شعر اردوی اقبال**

**فصل اول -** تلمیحات و اشارات داستانی در شعر اردوی اقبال

**فصل دوم -** اشعار تضمینی در شعر اردوی اقبال

**فصل سوم -** تضمین آیات قرآنی و احادیث در شعر اردوی اقبال

### **بخش هفتم :**

یافته های تحقیق و نتیجه گیری کلی

فهارس ، اشخاص ، اماکن ، کتب ، منابع و مآخذ

در پایان کار تک تک از کسانی که درین کار تحقیقی کمک و معاونت به بنده نموده اند از صمیم قلب سپاس گزاری می کنم.

از همه اول از پروردگار کریم و مهربان خود تشکر می کنم که به من توانایی و همت اعطا نموده تا کار تحقیقی خود را به پایان برسانم.

اینجا وظیفه خود می دانم که از مسئولان بخش اداری و آموزشی دانشگاه ملی زبان های نوین ، رئیس محترم دانشگاه سرلشکر جناب ضیاء الدین نجم مدیر کل سرتیپ جناب ریاض احمد گوندل رئیس بخش دوره های پیش دکتری و دکتر جناب دکتر سفیر اعوان کمال تشکر را دارم که دوران تحصیلات از هیچ نوع همکاری و معاونت دریغ نورزیده اند سلامتی و موفقیت اینان را از درگاه خداوند متعال مسئلت دارم.

همچنین از استادان ارجمند و گرامی قدر گروه زبان و ادبیات فارسی رئیس گروه جناب دکتر محمد سفیر ، دکتر مهر نور محمد خان ، سرکار خانم رشیده حسن ، سرکار خانم رضیه اکبر ، سرکار خانم ریحانه پروین ، دکتر فیاض گوندل ، سرکار خانم دکتر امیر یاسمین ، سرکار خانم دکتر شگفته یاسین عباسی ، سرکار خانم دکتر حمیرا شاهباز ، جناب محمد فیاض ستی از تهه قلب تشکر بجا می آورم که از محضر علمی ایشان استفاده نموده قادر به نوشتن این مقاله تحقیقی شده ام. حقیقت امر این است که رهنمایی صادقانه و صمیمانه ایشان تمام مسایل و مشکلات مسیر تحقیقی مرا از بین برده است و به خصوص از سرکار خانم طاهره پروین از اعماق قلب ممنون هستم که باوجود گرفتاری های فراوان شخصی و اداری در رهنمایی بنده هیچ دقیقه ای فرو گزار نکرده اند به درگاه خداوند دانا و توانا سلامتی و پیروزی ایشان را مسئلت دارم.

اینجا لازم می دانم که از همسر گرامی و پسران ارجمند خود ارسال علی و ذیشان احمد تشکر فراوان کنم که دوران تحصیلات دکتری با تحمل و حوصله نا فقط در خانه بلکه خارج از خانه نیز کمک و معاونت زیادی به خرج دادند. حقیقت امر این است که اگر کمک همسر گرامی و فرزندان من شامل حال من نمی بود هیچگاه نمی توانستم مقاله تحقیقی خود را به پایان رسانم.

درین زمینه از همکاری و مساعدت ریاست محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان جناب عیسی کریمی از ته دل سپاس گزاری کنم که در فراهمی کتب و ماشین نویسی پایان نامه سهولتی فراهم نمودند. کار حروف چینی پایان نامه را آقای محمد عباس بلتستانی انجام دادند. از ایشان بسیار سپاس گزاری می کنم. هم چنین از دکتر سید مهدی حسینی بلتستانی و از آقای محمد صفدر کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تشکر فراوان بجا می آورم که در فراهمی کتب به بنده تا حد امکان کمک کردند.

درین رهگذر تحقیقی از تمام کارمندان خانه فرهنگ ایران راولپندی به ویژه ریاست محترم خانه فرهنگ جناب آقای علی آقا نوری و آقای واجد علی خرم و آقای ممتاز اخوندزاده تشکر و سپاس گزاری می کنم که همیشه به یاری بنده آماده بودند.

در پایان از تمام اساتید گرامی قدر ملتمس هستم که اگر نقصی و کمبودی در کار اینجانب مشاهده کنند از رهنمایی صادقانه دریغ نوزند چون هرگونه انتقاد و پیشنهاد باعث رهنمایی بنده خواهد شد.

### **ناهد اختر**

دانشگاه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد



## ۱- اهمیت و جواز تحقیق

علاقه مندی به ایران و زبان فارسی تا حدی بود که باوجود این که ایشان هیچ موقع به ایران نرفته بود ولی جالب این نکته است که در تمام آثار فارسی و اردوی وی اثرات فرهنگ و تمدن و زبان و ادب فارسی بسیار عمیق به نظر می رسد. پس من مصمم شدم که تاثیر فرهنگ و تمدن سرزمین ایران در آثار اردوی وی را موضوع تحقیق خود قرار بدهم چون درباره این موضوع تاکنون تحقیقی به عمل نیامده است.

علاوه از این اقبال شاعر توانای بوده، نگرش و اندیشه فلسفی اسلامی دارد که برای اتحاد و شگوفایی فرهنگی و اجتماعی کشورهای اسلامی ایران را بسیار مؤثر و عمده می دانست و باور داشت که ایران با چنین فرهنگ غنی و عظیم در همبستگی جهان اسلام نقش اساسی دارد و این گستردگی و نیرو در اشعار و ادب فارسی و اردو اندیشمندان بزرگ چون مولانا جلال الدین بلخی، فردوسی، طوسی، حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و مولانا عبدالرحمن جامی و ده ها اندیشه پرداز دیگر انعکاس وسیع یافته است.

گرچه در مورد اقبال زیاد تحقیق و بررسی های صورت گرفته و هر کس بر اساس قدرت درک خود از این بحر بیکران شعر و ادب بهره برده، باز هم هر کس به شیوه خود نگاشته خواستم که به تناسب درک خود، دل به دریا زده در این بحر بیکران شعر و ادب و فلسفه اقبال غوطه ور گردم و با یاری خداوند (ج). ازین بحر قطره برگزینم.

## ۲- هدف تحقیق:

هدف تحقیق آن است که در سیمای ادب و فرهنگ ایران، بخصوص در اشعار اردو علامه اقبال مطالبی را جستجو کنم که مظهر بیان و توضیح

شخصیت های فرهنگی تاریخی و شعرا و نویسندگان و عارفان بزرگ و فلسفه و حکمت و شخصیت های اسطوره ای باستانی ایران باستان و ایران زمان اقبال، باشد.

یکی از بخش های پژوهشی در این مورد ، بررسی و دریافت عمده ترین ترکیبات اشارات داستانی و انتخاب شعر تضمین فارسی و انتخاب شعر تضمین آیات قرآنی و احادیث در اشعار اردوی علامه اقبال کرده ام . شخصیت ها ، جاها ، از خاک ایران را توضیح نموده ام .

### ۳ - طرح و بیان مساله :

شعر اردوی اقبال نیز تحت تاثیر فارسی است و بدون آشنائی با فرهنگ و ادب ایران فهم و ادراک شعر اردوی اقبال ممکن نیست. اقبال شعر اردو با بیان افکار دقیق و فیلسوفانه و متصوفانه دل بستگی خود را با فرهنگ و تمدن ایرانی نشان داده است. اقبال که خودش یک فیلسوف نام آور می باشد با اثر فلسفه و حکمت ایران زمین بیش از دیگر مناطق آسیا استفاده کرده و در شعر اردوی خود بکار برده است.

### ۴ - سوالات تحقیق

- ۱ - اهداف شعر گویی اقبال چه بودند؟
- ۲ - موضوعات شعر اقبال چه بودند ؟
- ۳ - چه اسباب و عواملی بودند که اقبال به جایی زبان اردو فارسی را وسیله اظهار خود ساخت ؟
- ۴ - کدام فیلسوفان اروپایی اقبال را تحت تاثیر قرار داده اند ؟
- ۵ - اقبال چرا تصوف را برای ملت خود ضرر رسان فکر می کرد؟
- ۶ - کاربرد صنایع لفظی در شعر اقبال چیست ؟ با امثال مشخص کنید.

### ۵ - پیشینه تحقیق

از تحقیق و بررسی این نکته را دریافته ام که در شعر اردوی علامه اقبال درباره انعکاس افکار و اندیشه فرهنگی ایران از جانب دانشمندان و فرهنگیان زیاد تحقیق صورت نگرفته ازین سبب علاقه مند شدم که تأثیرات فرهنگی و بستر ادب فارسی ایران را در اشعار اردوی علامه اقبال مورد پژوهش قرار بدهم.

### ۶ - محدودیت های تحقیق

در این نگارش سعی شده است. که از محور اندیشه و افکار ادبی و فرهنگی علامه اقبال در اشعار اردوی ایشان فراتر نروم ، تمام تحقیق بنده مشتمل بر متن اشعار اردوی علامه اقبال است .

### ۷ - روش تحقیق

روش تحقیق یک موضوع قابل بررسی و دقت می باشد ازین لحاظ علاقه مندم که ساده نگاری و شفاف نگاری را اختیار نمایم. همچنانی که واقعیت ها و بهترین مفاهیم قابل شرح و بیان باشد. روش تحقیق این پایان نامه تحقیقی بیانیه و متکی بر اصول و مبانی استقرائی است.

## فصل اول

### مبحثی دربارهٔ وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران و شبه قاره در عصر اقبال

اگرچه بعد از اسلام ایران مغلوب و شکست خورده بود، ولی در حقیقت از لحاظ فرهنگ و تمدن غالب و پیروز بود. ایرانی ها فرهنگ و تمدن اسلامی را پذیرفتند ولی آثار فراوانی از فرهنگ و تمدن خود را به محیط اسلامی ارمغان دادند و در نتیجه از آمیزش فرهنگ ایرانی و اسلامی فرهنگی به وجود آمد که عظمت و قدرت خود را در تمام جهان گسترش داد. محققان و دانش پژوهان ایرانی بعد از اسلام از میراث فرهنگی ایران باستان و میراث علمی و فرهنگی ملل و اقوام دیگر انتخاب کرده و با تلقین آن با فرهنگ اسلامی که پیوسته بشر را به مدنیت و پیشبرد علوم و دانش ها تحریص می نمود ، فرهنگ و تمدنی را به وجود آورد که بدون اغراق درخشان ترین عصر تمدن و فرهنگ بشر به شمار می رود .

ایرانی ها به سبب داشتن فرهنگ و تمدن درخشان این ویژگی داشتند که ملت های دیگر را تحت تاثیر قرار داده پیرو خویش قرار دهند. به قول ابن خلدون :

وقتی تازیان تمدن پارسی را دیدند بهره فراوانی از آن گرفته و از ایرانیان صنایع و مبانی علوم دانش ها را اخذ کردند»<sup>۱</sup>

ایرانی ها در پیشبرد و گسترش علوم عقلی و دیگر دانش ها سهم بسزایی دارند و پس از ابن الخطیب و نصر الدین طوسی مایه های علمی و آثار قابل

<sup>۱</sup> - سرزمین و مردم ایران ، ص ۳۶۵

اعتمادی از غیر عجم و غیر ایرانی به چشم نمی خوردند. حتی امیرالمومنین علی ایرانیان را حکماء و بزرگواران معرفی کرده اند. گسترش فرهنگ و تمدن ایرانی در سرزمین عرب از زمان خلافت خلفای عباس به سرعت آغاز کرد. در زمان خلافت منصور نهضتی برای تدوین علوم و فنون اسلامی آغاز شد.

این خلیفه در هر چیز از ایران تقلید می کرد. حتی که لباس دربارش ایرانی بود. از زمان همین خلیفه برپای داشتن جشن نوروز ایرانی در دربار خلفاء آغاز شد. خلاصه اگر کوشش ایرانیان مسلمان در بسط و گسترش علوم و میانت آن ها نمی بود ، و از آثار علمی و فرهنگی یونان و ایران باستان که تمدن و فرهنگ فعلی جهان به طور غیر مستقیم مدیون آن ها است ، چیزی باقی نماند و علوم اسلامی آنچنان اصولی ، عمیق و پیشرفته نمی شد. ایرانیان علاوه ازین از راه ترجمه و تالیف کتب به زبان عربی در علوم گوناگون ، زبان عربی را به صورت یک زبان علمی در آوردند ولی تاریخ نویسان این را به حساب دانشمندان عربی آورده اند.

چون ایرانی ها ملت با ذوق و خوش قریحه و قومی باهوش بوده اند پس دارای این توانایی هستند که در تمام شئون زندگانی ملل و اقوام دیگر طوری راه یابند که حتی عادات و رسوم و فرهنگ و ادب خود را در کیفیات زندگانی آن ها رسوخ دهند.

ویژگی مهم فرهنگ ایرانی متعلق به محیط جغرافیائی است که یک عامل ثابت می باشد. ایران به منزله پلی بین شرق و غرب قرار داد. این وضع به یک طرف برای رشد و پیشرفت مساعد است و به طرف دیگر با مخاطرات زیادی هم همراه است. این فلات مرتفع محل تلاقی سیاحان ، بازرگانان، دانشمندان ، هنروران و نهضت های ممالک وملل مختلف و همین طو معبر متجاوزین و معروض حمله مهاجمین و غارتگران بوده است .

از پایه‌های فرهنگ و تمدن ایران ، تاریخ طولانی ملت ایران است. راز پایداری ایرانیان را باید در اصول فرهنگی این ملت دانست که از آغاز آن ها خداپرستی و پای بند به دین هستند.

پیامبران ایران باستان انسان را به پرستش خدای یکتا ، راستی و درستی و پاکیزگی دعوت می کردند. می توان گفت غایه آمال ایرانی در این زندگی پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک می باشد.

«قلمرو فرهنگ و تمدن ایران بسیار وسیع تر از مرزهای جغرافیائی آن است . کهن ترین نمونه های هنر ایرانی در سرزمینی به وسعت قاره آسیا پراکنده است. نمونه های شناخته شده هنر ایرانی در شمال اروپا ، در سردابه های «مهری» کشف شده که حاکی از مهاجرت مهر پرستان به دور دست اروپاست. همان نمادهای که در سردابه مهری ایران یافت شده ، در سردابه های مهری سرزمین های دیگر نیز دیده شده است. کشف سردابه های متعدد مهر پرستان در قاره آسیا و شمال اروپا ، گواه بر نفوذ و گسترش فرهنگ ایرانی در جهان متمدن است<sup>۱</sup>

گفتگو درباره فرهنگ و تمدن ایران موضوع بسیار گسترده و وسیع است ما آلان فقط نکته های مهم فرهنگ و تمدن ایران را مورد بررسی قرار می دهیم که توجه همه جهانیان به ویژه علامه دکتر محمد اقبال را به خود جلب نموده بود.

### ۱- پرورش و پاسداری از فرهنگ کهن خود:

از دیر باز تاکنون ایرانی ها پیوستگی های عاطفی و روحی عمیق و بر فرهنگ کهن خود افتخار دارد که فردوسی می گوید :

<sup>۱</sup> - ایران گهواره تمدن ، ص ۳۹

«جهان زیر آیین و فرهنگ ماست  
 سپهر روان جوشن جنگ ماست  
 که خون ریختن نیست آیین ما  
 نه بد کردن اندر خود دین ماست»  
 «فردوسی»

## ۲- مهر ورزیدن با مردم:

کشور ایران بزرگ ترین و غنی ترین فرهنگ و تمدن جهان را دارا می باشد.  
 حافظ می گوید:

«درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد  
 نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد»  
 «حافظ»

سعدی می گوید:

«ز دوستی نکنم توبه همچنان ای دوست  
 که گر به جان رسد از دست دشمنانم کار»  
 «سعدی»

## ۳- مقام انسان

انسان محوری یکی دیگر از خاصه های فرهنگ و تمدن ایرانی ها است از  
 سخنان زرتشت تا سعدی و از آن تاکنون به طور کلی در جامعه آن جلوه گر  
 می باشد. مولانا می گوید:

«بدی کردند و نیکی با تن خویش  
 تو نیکو کار باش و بد میندیش»  
 «مولانا»

سعدی می گوید :

«تو نیکی کن و در دجله انداز  
 که ایزد در بیاینت دهد باز»  
 «سعدی»

#### ۴ - حقوق بشر:

برای تائید این مدعا همین بس است که یکی از مشورات انسانی و حقوق بشر  
 سازمان ملل متحد سخنانی از سعدی قرار گرفته است که

«بنی آدم اعصای یک دیگراند  
 که در آفرینش ز یک گوهر اند  
 چو عضوی به درد آورد روزگار  
 دگر عضوها را نماند قرار»  
 «سعدی»

#### ۵ - خرد گرایی :

خرد گرایی یکی از ستون مهم فرهنگ و تمدن ایرانی هاست و برای پرورش  
 جوان ها بر خرد گرایی تاکید دارد:-

«خرد	افسر	شهریاران	بود
خرد	زیور	نامداران	بود
خرد	زنده	جاودانی	شناس



خرد مایهٔ زندگانی شناس  
 خرد رهنمای و خرد رهگشای  
 خرد دست گیرد به هر دوسرای»

## ۶ – ظلم و ستیزی و عدالت خواهی :

ظلم ستیزی و عدالت خواهی یکی دیگر از ویژگی های فرهنگ و تمدن ایران زمین است که کاوهٔ آهنگر و قیام او در برابر ضحاک نمونه بارز از این مدعا است. فردوسی می گوید :

«بکوشید و از داد باشید شاد  
 تن آسان و ازین مگیرید یاد  
 تو گر دادگر باشی و پاک دین  
 ز هر کس نیایی به جز آفرین  
 بدان تا هر آنکس که دارد خرد  
 به منشور آن دادگر بنگرد  
 اگر دادگر باشی و سرفراز  
 نمائی و نامت بماند دراز»

## وضعیت سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی ایران

افکار هر شاعر بزرگ عکس اوضاع محیطی او است که در آن زندگی می‌کند . اقبال نیز تحت تاثیر اوضاع عصر خود قرار گرفته است. از تحقیق و بررسی کلام آشکار می‌شود که او اساس شعر خود را بر تاریخ قرار گذاشته است. پس به این سبب لازم است که بر اوضاع سیاسی اجتماعی و فرهنگی عصر اقبال را مورد بررسی قرار دهیم:

کشور ایران به سبب موقعیت جغرافیایی خود در آغاز قرن بیستم در سیاست بین‌المللی دارای اهمیت فوق‌العاده است. هنگام ظهور ناپلئون در فرانسه و الکساندر اول در روسیه و اکمال استعمار هند به دست کمپانی هند شرقی انگلیس کشور ایران بین سه قدرت بزرگ ، ایران به صورت مهره‌ اساسی در صفحه‌ سیاست جهانی در آمد. روسیه و فرانسه هر دو به خاطر ایجاد مزاحمت برای انگلستان می‌خواستند به هند دست اندازی کنند. این رقابت و کشمکش های سیاسی میان سه ابر قدرت منجر به جنگ‌ها بین ایران و روسیه شد. این جنگ‌ها تقریباً سیزده سال طول کشید و بعداً قرار دادهای گلستان و ترکمانچای بین ایران و روسیه بسته شد. طبق پیمان ترکمانچای ایران مناطق ایروان ، نخجوان و دشت مغان و بقیه اراضی ماورای رود ارس را از دست داد و رود ارس سرحد ایران و روسیه گردید.

خلاصه شکست‌های پی‌در پی ایران از روسیه رهبران ایران را بیشتر از هر چیز متوجه پیشرفت صنعت اروپا کرد. و به این فکر وادار کرد که باید دانش و علوم و صنایع جدید اروپایی را یاد بگیرند. در دوران حکومت محمد شاه روابط ایران و روسیه عوض شد و روسیه با ایران به صورت یک دوست دلسوز در آمد ، ولی این رفتار روسیه دارای هدفی بود و او به ایران آماده کرد که بر هرات حمله کند. ولی این عمل ایران باعث مخالفت انگلستان گردید و

با پیاده شدن کشتی های انگلیس در خلیج فارس محمد شاه تسلیم شد. بعد از محمد شاه پسرش ناصر الدین شاه بر سرکار آمد. در عصر وی به سبب قرار داد پاریس و روسیه در ایران تا سال ۱۹۰۷م به شدت ادامه داشت. بعداً انگلستان و روسیه ایران را به دو قسمت منقسم نمودند که برابر از بین رفتن استقلال ایران و برقراری حاکمیت انگلیس و روسیه در ایران بود.

در مسابقه کسب امتیازات پی در پی انگلستان از دولت ایران ، روسیه هم ساکت ننشست و تقاضای اخذ امتیازات همانندی برای خود نمود. اگر در جنوب امتیازی به دولت انگلیس داده می شد روسیه مانند آن را در شمال تقاضای می کرد. کشورهای اروپایی دیگر نیز در امتیاز گیری در ایران پیرو روسیه و انگلستان بودند. از جمله امتیازاتی که این ها گرفتند، امتیاز بهره برداری از جنگل های ایران به یک شرکت یونانی داده شد. فرانسوی ها امتیاز حق انحصاری حفرهای تاریخی و استخراج آثار قدیمی را از طرف ناصرالدین شاه در تمام خاک ایران گرفتند. این نوع زور گویی ها و سخت گیری ها کشور ایران را به سوی اضمحلال سوق می داد. خلاصه این امتیاز ها کشور ایران را در حقیقتاً به صورت مستعمره کشورهای استعماری در آورد و ملت ایران را اسیر و برده بیگانگان ساخت.

یکی دیگر از علل نارضایتی مردم ظلم و ستم بی حد و اندازه ای بود که در پادشاهی دودمان قاجاریه در ایران رواج پیدا کرد. بنای پادشاهی سلسله قاجار از آغاز بر ستمگری ها نهاده شده بود. قتل عام تفلیس ، گوش بریدن و کور کردن و کشتن مردم کرمان نمونه ای از بیدار گری های آقا محمد خان بنیان گذار سلسله قاجاری است. جانشینان او گرچه به سنگ دلی و بی رحمی مانند او نبودند اما از دست درازی و تعدی های شاهزادگان و عمال خود جلوگیری نمی کردند. در عصر قاجاریه همه کارهای موثر کشور به دست

شاهزادگان سپردہ می شد کہ بسیاری از آن ہا متکبر و خود خواہ بودند و در روا داشتن ظلم و ستم بر مردم اندازہ نگاہ نمی داشتند، بہ این اسباب و عوامل مردم از دست آن ہا بیزار شدہ بودند۔

خلاصہ در آغاز قرن بیستم ایران بہ سبب سیاست استعماری کشورہای فوق الذکر آزادی خود را تقریباً از دست دادہ بود۔ در چنین اوضاع حکیم الامت ، دانای راز شاعر مشرق عظمت گذشتہ و فرہنگ و تمدن درخشان ایران را بہ یاد آوردہ می گوید :

«ہر کوئی مست مے ذوق تن آسانی ہے  
تم مسلمان ہو یہ انداز مسلمان ہے  
حیدری فقر ہے نے دولت عثمانی ہے  
تم کو اسلاف سے کیا نسبت روحانی ہے  
وہ زمانے میں معزز تھے مسلمان ہو کر  
اور تم خوار ہوئے تارک قرآن ہو کر»  
بانگ درا ۲۱۶ / ۲۳۲

«تھے تو آبا وہ تمہارے ہی ، مگر تم کیا ہو  
ہاتھ پر ہاتھ دھرے منتظر فردا ہو»  
بانگ درا ۲۱۴ / ۲۳۰

## مبحثی دربارهٔ وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شبه قاره

پس از درگذشت شاه مغول اورنگ زیب در سال ۱۷۰۷م انقراض دولت مغول به سرعت آغاز گردید. بعد از اورنگ زیب در حدود ده پادشاه بر تخت سلطنت جلوس کردند ولی متأسفانه هیچ یک از آن‌ها نتوانست که دولت را از زوال نجات دهد. فقط بهادر شاه ظفر پسر و ولیعهد اورنگ زیب پنج سال حکومت کرد. بریتانیا در سال ۱۸۵۷م بر هندوستان تسلط کامل یافته بود. مردم هند که در اکثر مناطق دست به شورش زده بودند، مورد انتقام شدید قرار گرفتند. در تمام شعبه‌های زندگی وضعیت مسلمانان خیلی تأسف‌آور بود. بعد ها وقتی که اوضاع کشور آرامش یافت بازهم این رفتار به مسلمانان تغییر نیافت. آتش خصومت و کینه توزی و عداوت مثل گذشته فروخته شده بود. هر نوع استخدام دولتی برای مسلمانان ممنوع گردید. این چیز را در آگاهیهای دولتی آن زمان به آسانی می‌توان به دست آورد که طی آن‌ها صریحا اعلام می‌شد.

« صرفا تقاضا نامهٔ استخدام غیر مسلمین پذیرفته می‌شود به مسلمانان خدمتی ارجاع نخواهد شد»<sup>۱</sup>

هندوها از پشتیبانی و حمایت انگلیسی‌ها بر خوردار بودند در سال ۱۸۸۵م حزب کنگره ملی هند به وجود آمد و در تمام حوزه‌های فرهنگی اهمیت خاصی بدست آورد.

رهبر مسلمانان سرسید احمد خان مسلمانان را تاکید نمود که از نهضت کنگره دوری داشته باشند که آن‌ها از پیچ و خم قانون اساسی جدید اطلاع کافی ندارند و حزب کنگره بیشتر جنبه‌های سیاست اروپا را رعایت می‌کرد و برای گرفتن عضویت آن آشنایی با علوم سیاسی غرب لازم بود.

<sup>۱</sup> - اقبال در راه مولوی، ص ۵۳

قبل از شورش ۱۸۵۷ در مدرسه های دولتی تعداد استادان و دانشجویان مسلمان از سایر استادان و دانشجویان بیشتر بود ولی بعداً انگلیسی ها کوشش کردند که این اکثریت مسلمانان را کمتر کنند. ناگوار ترین موضوع تحصیلات جدید این بود که موضوع تحصیلات جدید تدریس تاریخ‌هایی بود که در آن شاهان مسلمان را متهم می ساختند. این گونه مطالب موجب اختلاف بیشتر بین هندوان و مسلمانان می شد. شعار انگلیسی‌ها این بود:

تفرقه بینداز و حکومت کن

در چنین اوضاعی مسلمانان به احتیاج یک حزب سیاسی جداگانه را به شدت احساس کردند. در سال ۱۹۰۶م در شهر داکا حزب مسلم لیگ به وجود آمد و عنان رهبری سیاسی تمام مسلمانان هندوستان را به عهده گرفت به همین علت اقبال با کسب شهرت به عنوان فیلسوف و شاعر و قاضی به عنوان مردسیاسی نیز شناخته شد. در سال ۱۹۲۶م به عضویت هیئت قانون گذاری پنجاب انتخاب شد و خدمات بسیار شایسته و گرانبها را برای مردم انجام داد. در سال ۱۹۲۸م برای ایراد چند سخنرانی درباره اسلام در شهر مدراس رفت. شش خطابه به زبان انگلیسی در دکن بیان کرد که به نام «احیای فکر دینی در اسلام»<sup>۱</sup> معروف می باشد

بعد از دید و بازدید شهرهای میسور، بنگلور و سرنگاپتم و مدراس و نقاط دیگر در سال ۱۹۲۹م بنا به دعوت دولت حیدرآباد به آن ایالت رفت و مورد استقبال گرم قرار گرفت. در سال ۱۹۳۰م اقبال ریاست حزب مسلم لیگ را در شهر اله آباد به عهده گرفت و با کمال استعداد و نبوغ شخصی خود ملت درمانده را رهنمایی نمود. در سال ۱۹۳۱ به دعوت دولت انگلیسی در کنفرانس میز گرد به انگلستان رفت. اقبال در مراجعت از این مسافرت با فیلسوف

---

<sup>۱</sup> - Reconstruction of Religious thought in Islam

معروف فرانسوی برگسون ملاقات نمود. هر دو درباره نظریه واقعیت زمان بحث کردند. اقبال دوران گفتگو حدیث پیامبر خواند « لا تسبو الدهر ان الدهر» زمان را بد نگوید که زمان منم.

«زندگی از دهر و دهر از زندگی است لا تسبو الدهر فرمان نبی است»

برگسون بسیار تحت تاثیر قرار گرفت و پرسید « آیا این راست است » در ایتالیا با مسولینی ملاقات کرد. اقبال با خوش رفتاری او بسیار تحت تاثیر قرار گرفت. مسولینی ترجمه انگلیسی « اسرار خودی » را خوانده بود او هم با افکار و عقاید بلند اقبال متاثر بود. مسولینی به اقبال تقاضای اندرز و پند برای جوانان ایتالیا خواسته بود.

اقبال در سال ۱۹۳۲م به نمایندگی مسلمین هند در اولین کنگره اسلامی فلسطین که در شهر بیت المقدس تشکیل یافته بود شرکت کرد و توجه همه رجال اسلامی که در آن کنگره شرکت کرده بودند به خود مبذول کرد. در همین سال دوباره برای شرکت در کنفرانس میز گرد به انگلستان رفت و در مراجعت از اسپانیا دیدن کرد. اقبال عاشق فرهنگ اسلامی بود با علاقه و شوق و دقت تمام آثار باستانی آن کشور را مشاهده نمود. مخصوصاً مسجد قرطبه در روحیه او تأثیری عمیق گذاشت. در سال ۱۹۳۳م نادر شاه پادشاه افغانستان برای مشاورت در تجدید سازمان دانشگاه کابل اقبال را به کشور خود دعوت کرد.

اقبال درین مسافرت از شهرهای غزنین و قندهار هم دیدن کرد. سر ولیم هنتر در کتاب خود به نام « مسلمانان هندوستان» وضعیت زبون حالی مسلمانان بنگال را این گونه بیان کرده است.

آنها مقام سابق خود را در شهربانی و دادگستری و دادگاه و ارتش و دارائی از دست داده بودند. بین سالهای ۱۸۵۲ و ۱۸۶۸م در هیئت وکلای شهر کلکته ۲۴۰ نفر وکیل مدافع هندی پذیرفته شدند که از جمله آنها تنها یک نفر مسلمان بود. هیچ یکی از متصدیان دائمی و یا قضات دادگاه عالی مسلمان نبود. از ۱۳۳۸ کرسی دولتی ایالتی فقط ۹۲ کرسی به مسلمانان تعلق داشت.

درین اوضاع وخیم انگلیسی ها حمایت و پشتیبانی هندوها می کردند. در سال ۱۸۸۵م حزب کنگره ملی هند به وجود آمد. سر سید احمد با دقت فراوان تمام اوضاع سیاسی زمان خود را مورد توجه قرار داده به مسلمانان تاکید نمود که از سیاست دور باشند. و تمام توجه خود را به تحصیل علم و دانش صرف کنند. وگرنه برای همیشه محکوم هندوها می شوند ، زیرا هندوها در راه فرهنگی و اقتصادی نسبت به مسلمان ها جلوتر رفته بودند.

درین زمان سر سید احمد خان برای مسلمانان شبه قاره یک موسسه فرهنگی را تأسیس نمود. چون ملاحظه کرد که در مقابل ۱۶۵۲ هندو فقط ۲۶ نفر مسلمان دارای درجه لیسانس بودند. او در سال ۱۸۷۵م در شهر علیگر یک موسسه علمی و ادبی را به نام اوریتل کالج بنیان گذاشت . این موسسه روز بروز رو به کمال و توسعه نمود تا اینکه در سال ۱۹۲۷م به دانشگاه مبدل شد. و در این زبان های فارسی و عربی نیز تدریس می شد. قبل از شورش سال ۱۸۵۸م در مدرسه های دولتی تعداد استادان و شاگردان مسلمان از سایر استادان و دانشجویان بیشتر بود. ولی بعداً به کوشش بیگانگان این اکثریت مسلمان ها کمتر شد. هندوها در مقابل مسلمان ها زبان انگلیسی را زودتر یاد گرفتند و حقیقت امر این است که آن ها طی قرون گذشته هیچ زبان رسمی نداشتند. در حالیکه در دوره عروج مسلمان ها زبان فارسی زبان رسمی آن ها بود . ولی پس از تسلط انگلیسی زبان انگلیسی جایی زبان فارسی را گرفت و



بدون زبان انگلیسی استخدام در اداره های دولتی امکان پذیر نبود. بدترین موضوع این است که در تحصیلات جدید گرچه تدریس تاریخ شامل بود ولی در آن سلاطین و فرمانروایان مسلمان را مورد تنقید قرار می دادند. این امر برای مسلمانان اذیت کننده بود.

یک فتنه دیگر که درین زمان رخ داد قضیه زبان های اردو و هندی بود که پس از وفات سرسید احمد خان در استان اترپردیش به وجود آمد. حزب کنگره ازین نهضت حمایت می کرد. در ایالت بهار این نهضت شور و غوغای عجیبی ایجاد کرد و نتیجه استاندار بنگال زبان اردو را از رسمیت انداخت. این مسئله به مسلمان ها روشن کرد که حزب کنگره فقط نمایندگی هندوها می کند.

تقسیم بنگال طوری انجام شده بود که مسلمانان بنگال شرقی از لحاظ سیاسی و اقتصادی از آن بیشتر بهره مند می شدند. ولی این حزب کنگره را به هیجان آورد و برای مخالفت آن بلند شد. در سال ۱۹۱۱ دولت انگلیس از ترس شورش هندوها تقسیم بنگال را منسوخ کرد. در نتیجه مسلمانان بسیار دلگیر و دل شکسته شدند و این شکست بزرگ دولت انگلیس در هندوستان بود.

در همین روزها یعنی در سال ۱۹۱۱م ایتالیا ناگهان پنجه استبداد خود را بر طرابلس زد و انگلیسی ها به قوای ترکیه برای خارج شدن از مصر راهی ندادند. و هم چنین در سال ۱۹۱۲م کشور روسیه بر مشهد بمباران کرد و در همین سال بود که مردم بالکان بر ترکیه حمله ور شدند. دو سال بعد ترکیه در جنگ جهانی اول مورد حمله متفقین قرار گرفت. ازین پیش آمد ها مسلمانان هند بسیار ترسیدند. و آرزوی کردند که انگلیسی ها در جنگ با شکست روبرو شوند. در نتیجه نهضت خلافت وضعیت مسلمانان شبه قاره بسیار تأسف انگیز شده بود. در سراسر کشور هیجان و شورشی برپا گردید که تا آن زمان سابقه نداشت مسلمانان درین مبارزه از همه پیشتر خسارت و صدمه دیدند.

در نتیجه بلوا و زد و خورد بزرگ و کوچک ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۸م تعداد بزرگ مسلمانان کشته و مجروح شدند. این شورش ها و زد و خوردها نتیجه توجه به دورنمای اوضاع سیاسی آینده هند است که بین هندوها و مسلمان ها رخ داده است. در آغاز قرن بیستم استعمارها برای تسلط به کشورهای اسلامی نقشه خطرناکی را ترتیب دادند. انگلستان و روسیه طبق یک پیمان<sup>۱</sup> ایران را تحت اثرات خود تقسیم نمودند و در جنگ جهانی اول این برنامه خود را جامعه عمل پوشاندند. ۱۹۱۱م ایتالیا با کمک بریتانیا لیبی را تحت تسلط خویش در آوردند. در سال ۱۹۱۲م برای از بین بردن حکومت ترکیه جنگ بالکان را آغاز کردند.

خلاصه این زوال ممالک اسلامی باعث اضطراب و ناراحتی اقبال شد. به نظر اقبال این انحطاط و زوال دنیای اسلام نتیجه زبون حالی سیاسی، فکری و اجتماعی مسلمانان بود و مسلمان ها از صفت جهان بینی خود محروم شده بودند و بین تعصبات نژادی و جغرافیایی گیر شده بودند. علامه اقبال آرزومند بود که عناصر پراکنده و شکسته جامعه اسلامی را با جوهر خود شناسی یکجا کند. او این حقیقت تلخ را پی برده بود که مسئله اساسی زوال ملت اسلامیه و طنیت جغرافیائی و نژاد پرستی است. سرزمینی به نام مشرق وسطی مرکز ظلم و ستم نیروهای استعماری بود.

اقبال ملل این منطقه یعنی ترک، ایران، عرب و افغان را مورد توجه خود قرار داده برای بدست آوردن وحدت گم گشته تاکید کرد. او در حقیقت در عصر حاضر خواستار نشاء ثانیه اسلام بود.

علامه بعد از مطالعه و تحقیق و بررسی زبون حالی مسلمانان به این نتیجه رسید که علل و اسباب اصلی انحطاط و ضعف و پسماندگی مسلمانان تنبلی

---

<sup>۱</sup> - Anglo Asian Alliance

غفلت و بیسوادی و انحراف از تعلیمات اسلامی و علوم جدید است. آشنایی با علوم سیاسی غرب لازم بود.

اقبال نظریه وطن پرستی را شدیداً مورد انتقاد قرار داده بود. به عقیده او جهان بشری از دست تعصب وطن پرستی تقسیم شده است و بنی آدم که مانند اعضای یک دیگر هستند دشمن جانی یک دیگر شده اند. این نظریه وطن باعث شده است که امتیازات رنگ و نژاد به وجود آید.

اگر اوراق تاریخ را ورق بزنیم متوجه می شویم که جنگ های بسیاری که بین هم نژادان و هم کیش ها در گرفته علت عمده آن همین نظریه وطن پرستی بود.

قرآن مجید تمام این گونه افکار را ریشه کن ساخته گفته است.

**« ان اکرمکم عند الله اتقیکم »**

\*\*\*\*\*

## فصل دوم

### نظر اقبال در مورد چگونگی شعر و هدف آن

علامه اقبال مردی است چند بعدی و جامع الاطراف ، حکیم شرق و سیاستمدار زیرک ، حقوق دان بلند پایه، رهبر توانا و شاعر با ذوق . با هر زاویه ای که به او نگاه کنیم جلوه ای تازه را دریافت می کنیم

عصر اقبال عصر شورش ها و زد و خوردها بود. مسلمانان نا فقط در شبه قاره بلکه در تمام جهان اسلام دچار زبون حالی شدیدی بودند. پس با دیدن مصائب مسلمانان که گریبانگیر آنها بودند مصمم شد که وضعیت مسلمانان را عوض خواهد کرد. عصر اقبال عصر جوامع عقب مانده ، عصر اضمحلال فرهنگ ها و ارتجاع فرهنگی عصر امت پراکنده و آشفته مسلمان ، عصر سلطه استعمار غرب است. درین اوضاع وخیم اقبال برای بیداری ملت اسلامیة شعر گویی را آغاز نمود. گرچه اقبال بارها این چیز را اظهار کرده است که شاعری هدف من نیست فقط وسیله برای رسیدن به هدف است.

«نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ایست

سوی قطار می کشم ناقه بی زمام را»

پس شعر اقبال در پیرامون چند هدف دور می زند که آنان را به شیوه های گوناگون بیان نموده است. عقیده اقبال درباره شعر و کیفیت آن را مورد بررسی قرار می دهیم تا ارزش و اهمیتی که او برای شعر قایل است واضح و روشن شود.

شعر هنر فوق العاده لطیف است که بعضی ناقدان بزرگ آن را از لحاظ تأثیر، سحر و معجزه نیز می‌گویند و به همین علت طبقه سخن‌سرایان تقریباً در هر زمان طبقه برجسته و روشنفکر جامعه به شمار می‌رود و جامعه همیشه از کلام دلنشین آنها تحت تأثیر قرار می‌گیرد. از مطالعه تاریخ جهان روشن می‌شود که شعری بوده اند که اشعار آتشین و هیجان‌انگیز آنان باعث انقلابات مذهبی و اخلاقی، سیاسی و فکری ملل گردیده است گرچه هر هنر در جامعه انسانی مفید و موثر است. ولی شعر چون از احساسات قلبی و عواطف روحانی سرچشمه می‌گیرد نسبت به دیگر هنرها تأثیر عمیق‌تر دارد.

هنرمندان جهان درباره هنر اعتقادات گوناگون دارند. عقیده ای بعضی این است که هنر برای خدمت به مذهب و اخلاق و غیر آن است. در حالیکه گروهی آن را وسیله ای برای عیش و طرب و خوش‌گذرانی می‌دانند. بعضی‌ها نظر مختلفی دارند که مذهب برای مذهب و اخلاق برای اخلاق و هنر را نباید برای اخلاق و مذهب و مانند این‌ها قربان کرد بلکه وظیفه، هنر فقط نگهداری خود هنر و توسعه و تکامل آن است. برخی سخن‌سرایان معتقد هستند که هنر خود را فقط برای طبع آزمائی، بکار برند و هدف آن‌ها استعمال صنایع و بدایع و نشان دادن قدرت شعری و فضل فروشی خود است و تمام استعداد و نیروی فکری خود را برای هنرنمایی صرف می‌کنند.

وقتی که یک ملت جسور و مشهور در آستانه پیشرفت و ترقی می‌باشد عامه مردم آن با همت و حوصله و شکوه خاصی دیده می‌شوند. آن‌ها زحمت را رحمت و رزم را بزم می‌دانند. شاعر در آن‌ها احساسات عظمت و بلندی را بلند می‌کند و در ملت روحیه جنگاوری و سلحشوری بیدار می‌کند، و با اشعار آتشین خود احساسات و عواطف آنان را بر می‌انگیزد. او همیشه داستان

های دلیری و شهامت و فتح و پیروزی را موضوع خود قرار می دهد. چنانکه در قرن چهارم در ایران فردوسی طوسی حماسه سرای بزرگ این کار را کرده بود و استقلال کشور ایران تا حد زیادی مدیون حماسه های ملی او است و بر عکس آن در دوره های بعدی پس از حمله مغول شعرایی ظهور کردند که با کلام خود مردم را به گوشه نشینی، توکل و قناعت و صبر و خود فراموشی سوق دادند. نقش شاعر در ملت اهمیتی خاص دارد.

شاعر مانند ساحر است افسوس بر آن شاعر که مشکلات و مصائب یک جامعه را جذابیتی بخشد و زوال و انحطاط و زبون حالی مردم را به صورت نیرو و قوت و زندگی جلوه دهد. این طور اوملت خود را به پرتگاه هلاکت می کشاند. هر هنری از هنرهای بشر و هر صنعت انسانی باید تابع و مطیع این مقصود نهائی قرار بگیرد که آن هنر یا صنعت چه اندازه استعداد برای کمک به پیشرفت حیات بشری دارد. آن چیزها که ما را از بیداری به خواب ببرد و ادار کند که از تمام حقایقی که دور و بر ما وجود دارد از آن چشم پوشیم در حقیقت پیغام مرگ و انحطاط است.

سالمیت و صحت معنوی یک ملت بیشتر به کیفیت آن روحیه که سخنوران و هنرمندان در مردم ایجاد می کنند بستگی دارد ولی مسئله کیفیت این روحیه را تنها به ذوق انتخاب شخصی نمی توان وا گذاشت. این یک نعمت الهی است که درباره چگونگی آن شخص که دارای این عطیه می باشد پیش از این که آن عطیه را بدست آورد نمی تواند قضاوت کند، این نعمتی است که بدون طلب به یک فرد می رسد تا آن را برای عامه مردم مورد استفاده قرار دهد. پس قوه حیات بخش این روحیه معنوی و شخصیتی که دارای این می باشد برای نوع بشر دارای اهمیت فراوان است. وجدان زوال پذیر یک هنر مند

برای ملت مهلک تر از حملهٔ چنگیز باشد، به همین علت می بینیم که اقبال با هدف های بعضی از فیلسوفان و شاعران بزرگ اختلاف دارد و عقیده دارد که هنرها که فاقد جنبه حیات است ملت ها را مرده می سازد.

یک هنرمند مبتکر آفریننده ای است که در جهان اندیشه خود صدها قالب تخیل را می آفریند و با مراقبت زیاد و به اصطلاح اقبال با خون جگر آنها را پرورش می دهد و سپس به حرف و با صوت و یا رنگ و یا سنگ ملبس ساخته به جامعه بشری تقدیم می کند. ارزش و بهای این آثار هنری همانقدر است که آن ها خدمت به جامعه انسانی می کنند. وظیفهٔ هنرمند این است که روح زندگی را مجسم نماید و به صورت تصویر روشنی که در هر حال دارای جنبهٔ حسن و زیبایی باشد به معرض تماشای مردم بگذارد:

«سینهٔ شاعر تجلی زار حسن      خیزد از سینی او انوار حسن  
از نگاهش خوب گردد خوبتر      فطرت از افسون او محبوب تر»

شاعران که از رقت احساس و سوز دل محروم باشند گویا که تنها قافیه پردازی می کنند و از دیگران تقلید می کنند و فقط برای تفنن طبع شعر گویی می کنند و تمام انرژی خود را به ترکیب سازی و مضمون آفرینی صرف می کنند و به الفاظ زیبا و کلمات پر تاثیر اشعار خود را مزین و مرصع نشان می دهند و به وسیلهٔ پیرایه های لفظی و صنایع و بدایع و استعارات و تکلفات غریب ، کم مایگی و عیوب معنوی خود را پوشیده نگه می دارند . درباره این نوع شعر نیچه (نطشه) گفته است :

«شعری که خالی از عقاید و لبریز از کنایات و اشارات است مانند سیب قرمزی است که در آن کرم جای گرفته است».

با مطالعه شعر اقبال به خوبی آشکار می شود که او به هر گونه تکلفات شعری بی اعتنا بود و تمام توجه خود را به معنی مرکوز می کرد و چهره معنی او به حدی زیبا است که نیاز به زیبایی مصنوعی ندارد. سرچشمه سخن اقبال تشبیهات و استعارات نیست بلکه خون دل اوست

«برگ گل رنگین ز مضمون من است      مصرع من قطره خون من است»

اقبال شعر را وسیله اظهار احساسات و افکار آتشی خود می دانست و هیچ گاه ادعا شاعر بودن خود نمی کرد. او بارها گفته است که شاعری هدف من نیست و من برای ریزه کاری های هنری وقت ندارم و من دوست ندارم که نژاد آینده مرا شاعر گویند و هدف من فقط این است که در افکار مردم انقلاب پیدا کنم به نظر اقبال هنر وقت زیاد را تقاضا می کند و برای او در اوضاع کنونی این امکان پذیر نبود.

اقبال شعر گویی را برای هدف آغاز نمود تا از آن ملت گسیخته مسلمان را شیرازه بندی نماید و فرهنگ آن را احیاء کند.  
مولانا روم هم می گفت من از شعر بیزارم زیرا که این چیز خوب نیست.

«شمس تبریز بجز عشق ز من هیچ نخواه

زان کسی داد سخن جو که سخن دان باشد»

اقبال بارها گفت که مرا با هنر شاعری هیچ علاقه نیست البته اهدافی دارم که برای اظهار آنها طبق سنن این سرزمین شعر گویی را آغاز کرده ام. این امر



را باعث تاسف خیال می کرد که هنر چنین مفکر بزرگ را در ترازوی صنایع و بدایع سنجیده شود که او از این گونه پیرایه های ظاهری بیزار است.

نه بینی خیر از آن مرد فرو دست» که بر من تهمت شعر و سخن بست»

وقتی ما آثار اقبال را مورد مطالعه قرار می دهیم پی می بریم که موضوع شعر او جنبه های مختلف زندگی روزمره انسانی است . لفظ برای او وسیله اظهار معانی و مطالب می باشد نه که برای آرایش کلام اقبال مانند سنایی ، عطار و مولوی به معنی شعر اعتقاد داشت و کمتر به لفظ و دیگر ظواهر سخن یعنی صنایع لفظی داشت. به همین علت در بعضی موارد شعر اقبال از صنایع لفظی عاری می شود زیرا که توجه زیاد به معنی سبب سلب لفظ می گردد و توجه به لفاظی اغلب باعث سلب معنی می شود. همین مطلب را او این گونه بیان می کند:

«نغمه می باید جنون پرورده ای	آتشی در خون دل حل کرده ای
نغمه گر معنی ندارد مرده ایست	سوز او از آتش افسرده ایست
راز معنی مرشد رومی گشود	فکر من بر آستانش در سجود
معنی آن باشد که بستاند ترا	بی نیاز از نقش گرداند ترا»

مدتی اقبال به زبان اردو شعر می گفت و شعرش هم در میان مردم شبه قاره بسیار پسندیده بود. اما وقتی اقبال به معارف اسلامی و فرهنگ ایرانی و علوم جدید غربی آشنایی کامل بدست آورد متوجه شد که زبان اردو به دو

علت نمی تواند ابزار علمی برای ابراز اندیشه های فلسفی و دینی و فرهنگی او باشد. یکی این که دامنه تعبیرات و اصطلاحات زبان اردو محدود است و دوم این که در خارج از شبه قاره در جهان اسلام کمتر شناخته می شود. پس به این سبب زبان فارسی را برای ابلاغ افکار و اندیشه های انقلاب آفرین و روح پرور خود انتخاب نمود و گفت :

«گرچه هندی در عذوبت شکر است      طرز گفتار دری شیرین تر است  
پارسی از رفعت اندیشه ام      در خورد با فطرت اندیشه ام»

به جای دیگر همین نکته را اینگونه ابراز نموده است:

«نغمه ام ز اندازه تار است بیش      من نترسم از شکست عود خویش  
در نمی گنجد بجو عمان من      بجزها باید پی طوفان من»

حقیقت امر این است یک طرف او با زبان فارسی بیگانه بود و به طرف دیگر زبان فارسی هم از مضامین وی بیگانه بود لذا وجود کمی و نقصی لازم بود و درین مورد می گوید:

«خرده بر مینا مگیر ای هوشمند      دل به ذوق خرده مینا به بند»

هدف شعر اگر اصلاح جامعه بشری باشد اهمیت و ارزش آن بی انتها می شود و این گونه سخنوری در حقیقت جانشین پیغمبری است:

«فطرت شاعر سراپا جستجو ست خالق و پروردگار آرزوست  
 شاعر اندر سینه ملت چو دل ملتی بی شاعری انبار گل  
 شعر را مقصود اگر آدم گریست شاعری هم وارث پیغمبر است»

اگر به وضعیت سیاسی و فکری مردم شبه قاره نگاهی کنیم متوجه می  
 شویم که اقبال از عهده این گونه شاعری کاملاً برآمده است .

---

\*\*\*\*\*

---

## فصل سوم

### اسباب و عوامل علاقه مندی اقبال به سرزمین ایران و زبان فارسی

از قرن یازدهم تا قرن نوزدهم میلادی در سرزمین های پهناور وسیع شبه قاره حکومت های پر شکوه مسلمانان به وجود آمد و زبان فارسی زبان رسمی و فرهنگی سراسر شبه قاره قرار گرفت. در قرن های هفدهم و هیجدهم میلادی شبه قاره هم کانون اصلی فارسی زبان به شمار می رفت.

در آغاز قرن نوزدهم میلادی انگلیسی ها شبه قاره را تحت تسلط خویش در آوردند و زبان انگلیسی را زبان رسمی مستعمره بزرگ خود قرار دادند. در نتیجه زبان فارسی که پیشینه هشت صد سال داشت ناگهان اهمیت خود را از دست داد. حکومت انگلیسی یاد گرفتن زبان انگلیسی را اجباری کرد تا استعمارگران بتوانند حکومت شان را بدون هیچ مانعی اداره کنند مردم مغلوب هم مجبور بودند که زبان انگلیسی را یاد بگیرند تا در مراکز دولتی شغلی بدست آورند. ازین بیشتر مایه تاسف آور این نکته بود که بسیاری از مردم فرهنگ نوین یعنی فرهنگ غرب را نجات دهنده فکر می کردند و از فرهنگ اصیل خود سر پیچی کردند و کار بجای کشید که زبان فارسی را فقط طبیبان و ادیبان به کار می بردند. زبان فارسی دیگر مشتری نداشت و کمتر کسی به آن سخن می گفت.

آغاز قرن بیستم میلادی دوره کمال قدرت انگلیسی ها و نفوذ زبان و فرهنگ آن ها در سرزمین شرق بود در همین زمان ستاره درخشان شرق علامه محمد اقبال در اروپا تحصیلات خود را به پایان رسانیده بود. او فرهنگ اروپا را از نزدیک مشاهده کرده بود. اهمیت آن را هم پی برده بود. ولی باوجود این او از فرهنگ اسلامی دل برفکند و به علاقه مندان فرهنگ غرب گفت.

«کهن شاخی که زیر سایه او پر در آوردی  
چو برگش ریخت از وی آشیان برداشتن ننگ است»

اقبال در آغاز به زبان اردو شعر می گفت و شعرش در میان مردم شبه قاره بسیار مقبول بود. و او چهار مجموعه شعر خود به نام بانگ درا، بال جبریل ، ضرب کلیم و ارمغان حجاز (نصف) به اردو زبانان تقدیم نمود. اقبال در کلام اردو خود کلمات ، تراکیب و اصطلاحات فارسی را به وفور بکار برد. برای این آشنایی با زبان فارسی لازم بود. علاوه ازین منبع و سرچشمه تمدن اسلامی سرزمین ایران بود. اقبال این حقیقت را پی برده بود که بقای مسلمانان شبه قاره درین مضمحل است که آن ها تمدن هند را ترک گفته به تمدن اسلامی روی آورند . اقبال درباره ایران گفته بود :

«عجم بحری است نا پیدا کناری      که در وی گوهر الماس رنگ است»

اقبال گفته بود که در سرزمین ایران شخصیت های برجسته در شعبه های مختلف مانند تصوف و عرفان ، شعر ، فلسفه ، ادب ، طب ، ریاضی ظهور کردند و افکار و نظریات عمیق آن ها بر تمدن اسلامی اثرات عمیقی گذاشته اند. علاوه ازین ملت اسلامی برای تکنولوژی و انتشار علوم و فنون اسلامی خدمات بسیار ارزنده بجا آورده اند. شش محدثین معروف مانند امام بخاری ، امام مسلم ، امام ابن ماجه ، ابو داود ، امام ترمذی ، و امام نسائی از ایران تعلق داشتند. در فقه امام ابو حنیفه ایرانی نژاد بودند . از بزرگان و دانشمندان برجسته در علوم مختلف مانند امام محمد غزالی در تفسیر در فلسفه ، منطق ، طب ، هندسه و هیئت فارابی ، ابن سینا ، خوارزمی ، زکریا رازی ، ابو ریحان بیرونی ، عمر

خیام و نصیر الدین طوسی و در ادبیات فارسی فردوسی ، نظامی ، خاقانی ، انوری ، سنایی ، عطار ، رومی ، سعدی ، عراقی ، حافظ ، جامی را می توان نام برد . اقبال در فکر و هنر خود ازین حکماء و دانشمندان بسیار استفاده کرده است. و در کلام خود جابجا آن را مورد تحسین قرار داده است.

ایرانی ها در ادبیات عربی هم خدمات ارزنده انجام داده اند. درین مورد مستشرق معروف ای ، جی. براون گفته است :

«اگر از ادب عربی خدمات علمی و ادبی ایرانی ها را حذف کنیم ، قسمت مهم ادبیات عرب از بین خواهد رفت.»<sup>۱</sup>

اقبال در نیمه اول قرن بیستم وقتی زبان انگلیسی در سراسر جهان فرا گرفته بود و استعمار غرب ملت های مسلمان را مورد شکنجه و آزار خود قرار داده بودند. اقبال ملت خود را با علی هجویری، معین الدین چشتی ، علی همدانی ، غزالی ، رازی و سنایی، رومی ، سعدی ، شبستری ، حافظ ، جامی ، عرفی ، نظیری ، محمود غزنوی ، بابر ، اورنگ زیب ، متعارف می کرد. علاوه ازین اسم شهرهای مختلف مانند بلخ ، بخارا ، کابل ، قندهار ، اصفهان ، شیراز ، تبریز و تهران و کوه ها و رودخانه های آن شهرها را در کلام خود ذکر می کرد. اقبال، سید جمال الدین افغانی اسدآبادی را مجدد عصر خود می گفت . امروز ایرانی ها مؤسس معنوی پاکستان علامه اقبال را در ردیف راهنمایان خود قرار می دهند.

پس به سبب اسباب و عوامل فوق الذکر اقبال به زبان فارسی شعر گویی را آغاز نمود. هدف اقبال از انتخاب زبان فارسی برای ابلاغ پیام خود در درجه اول این بود که او آرزومند بود که زبان فارسی را در شبه قاره که برای مدتی هشت صد سال مهد و کانون اصلی آن بود ، احیاء کند تا مسلمانان این

<sup>۱</sup> - علامه اقبال و جهان اسلام ، ص ۱۵ ، ۱۶

سرزمین اهمیت کتب دینی، اخلاقی، عرفانی، فلسفی، علمی، ادبی و تاریخی اسلاف خود که همه به زبان فارسی هستند بدانند و میراث بزرگ تمدن خود را حفظ و نگهداری کنند و حس ملیت اسلامی را در خود بیدار کنند. علاوه ازین او خواستار بود که علاوه از شبه قاره مسلمانان ملل همسایه را هم به وسیله پیام خود به زبان فارسی بیدار کند و آن‌ها را سوی تعلیمات حقیقی اسلامی فرا خواند. اقبال در اوضاع و محیط خیلی نامساعد این وظیفه بسیار مهم و بزرگ را بر عهده گرفت و تمام توجهات فکری و هنری خود را بر همین اصل مهم مرکوز کرد.

اقبال سه مجموعه از اشعار خود را به زبان اعجاز آور اردو نوشت و شش جلد را به زبان فصیح فارسی که زبان روح او بود عرضه کرد. روزی یکی از دوستان اقبال به وی گفت بهتر است که شما بیشتر کلام خود را به زبان اردو بگویید تا تعداد بزرگ مردم از آن استفاده کنند. علامه اقبال جواب داد: این اشعار به زبان فارسی به من الهام می شوند.

نکته ای قالب توجه است که شعر زیبای فارسی بدون هیچ تامل بر زبان شاعر جاری بود، گویا این شعر الهام بود و هم زبان شعر که فارسی است. از نظر گرفتن قدرت شعری اقبال مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله خامنه ای که اقبال شناس و اقبال دوست ارجمند و عالی مرتبه ای هستند درباره وی گفته اند که اقبال « ستاره مشرق است و « شعر فارسی اقبال هم به نظر من از معجزات شعر است »<sup>۱</sup>

اقبال با معجزه شعر خود اهمیت و ارزش فرهنگ اسلامی را روشن ساخت. او حقیقت تمدن غربی را هم که خیره کننده چشمان شرقی های ظاهر بین بود. روشن کرده است :

<sup>۱</sup> - فرهنگ و تمدن اسلامی، محمد رضا ناجی، ص ۶۳

«گرچه دارد شیوه های رنگ رنگ من بجز عبرت نگیرم از فرنگ  
ای به تقلیدش اسیر آزاد شو دامن قرآن بگیر ، آزاد شو»

شعر اقبال چون مبتنی بر حقایق تاریخی بود به همین علت توجه مردم  
شبه قاره را به خود مبذول کرد. هدف اقبال از شعر تولید حس آزادی خواهی  
و احیاء فکر دینی و اتحاد بین مسلمین بود.

اقبال همیشه ایران را گهواره تمدن بشر می دانست و به همین سبب  
فارسی را وسیله شعر خود ساخت تا ارزش و اهمیت آن تمدن عظیم را که به  
کرامت دین اسلامی توسعه و تکامل یافته بود برای مردم بیان کند و به این  
طریق روحیه افتخار و شکوه و جلال را در پیکر مرده مردم به وجود آورد که  
از تمدن غرب مسحور شده اند و اهمیت و حیثیت خود را کاملاً فراموش کرده  
اند. اقبال به همین علت خواهشمند بود که بجای ژنو (جینوا) تهران مرکز ملل  
شرق قرار بگیرد تا تقدیر جهان عوض شود به زبان اردو همین مطلب را این  
گونه گفته است :

«تهران ہو اگر عالم مشرق کا جینوا شاید کره ارض کی تقدیر بدل جائے»

اقبال از نظر معانی به رومی نزدیک است و در حقیقت می توان گفت  
اقبال تجلی روح مولوی بود که در این عصر طلوع نمود . اگر او را « رومی  
عصر» بنامیم بیجا نخواهد شد. یکی از مسایل مهم که مولوی مطرح می کرد آن  
احترام آدمی است . اقبال همین مطلب را این طور گفته است .



«آنچه در آدم بگنجد عالم است      آنچه در عالم بگنجد آدم است  
حرف بد را بر لب آوردن خطاست      کافر و مومن همه خلق خداست  
آدمیت      احترام      آدمی      با خبر شو از مقام آدمی»

شعر فارسی اقبال بهترین نمودار ایران شناس و ایران دوستی است در حماسه آثار وی این نکته ظاهر و روشن می شود که او برای ادبیات و معارف ایرانی ارزش خاصی قائل است. او کوشا بود که تمام علوم و معارف ایرانی را مورد بررسی قرار داده به جهان فرهنگ و هنر تقدیم نماید. به همین علت دوران تحصیل در آلمان در دانشگاه میونخ رساله دکتری خود را تحت موضوع « توسعه و تکامل ما بعد الطبیعه در ایران » نوشت و در این دوران ریشه های افکار و اندیشه های ایرانی را مورد مطالعه قرار داد و حقیقت آن را پی برد. گرچه تمام کلام اقبال نشاندهنده عشق و علاقه وی به ملت ایران و ایران است ولی بطور نمونه ابیات زیر قابل ذکر می باشد:

«چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما      ای جوانان عجم جان من و جان شما  
فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق      پاره لعلی که دارم از بدخشان شما  
می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند      دیده ام از روزن دیوار زندان شما  
حلقه گرد من زیند ای پیکران آب و گل      آتشی در سینه دارم از نیاکان شما»

اگرچه کتب متعددی و تحقیق و پژوهش زیاد درباره علاقه مندی اقبال به زبان فارسی و ایران نوشته شده است. اما هنوز هم جایی دارد که بررسی های

عمیق و دقیق به عمل آید تا ایران شناسی اقبال بهتر و روشن تر پیش مردم امروز واضح و روشن شود.

این نکته هم شایسته تذکر می باشد که حفظ و بقای میراث هشت صد ساله ملت مسلمان بستگی به حفظ و بقای زبان فارسی در کشور عزیز ما دارد، زیرا که تمام عارفان، عالمان، شاعران، ادیبان و مورخان این سرزمین پاک از علی هجویری و مسعود سعد گرفته تا علامه اقبال آثار پرارزش خود را به زبان فارسی از خود یادگار گذاشته اند. پس وظیفه ماست که زبان فارسی را در کشور خود نگهداری کنیم تا میراث اسلاف خود را به نژاد آینده منتقل کنیم تا آثار پر ارزش عرفانی دینی، علمی، ادبی بزرگان ایران چون مثنوی معنوی و گلستان و بوستان سعدی و دیوان حافظ که سرچشمه اصل فرهنگ ماست شناخته گردد. برای انجام این وظیفه بزرگ هیچ وسیله ای بهتر از اقبال شناسی نیست.

درین بخش عصر اقبال را در ایران و شبه قاره از لحاظ سیاسی اجتماعی و فرهنگی مورد بحث قرار داده ام. علاوه ازین اسباب و عواملی که باعث علاقه مندی اقبال به زبان فارسی شدند آنان را تذکری داده ام که اقبال برای چه اهداف شعر گویی را شروع نمود.

## فصل اول

### سبک مروجہ عصر اقبال

#### سبک

معنی لغوی سبک فلز گداخته را در قالب ریختن ، کلمات را به طرز نیکو تلقین کردن و آراستن است. در فارسی معنی ریخت و طرز و روش هم دارد<sup>۱</sup>. سبک عبارتست از مشخصات یک اثر ادبی که آن را از آثار مشابه ممتاز می‌کند. سبک روش مخصوصی است که هر شاعر و نویسنده برای بیان مطالب و اندیشه های خود بکار می‌برد. انتخاب الفاظ و تراکیب کلمات و طرز تعبیر در نمایاندن فکر ، شایان اهمیت است و لفظ و معنی با هم پیوستگی نام دارند. که فساد یکی موجب خرابی دیگری می‌شود<sup>۲</sup>. سبک های ادبیات فارسی به قرار زیر می‌باشد :

#### سبک خراسانی

سبکی است که از قرن چهارم تا قرن ششم در ادبیات فارسی رایج بود. وجه تسمیه این است که بیشتر گویندگان و دانشمندان از خراسان تعلق داشتند و از شیوه آن‌ها پیروی کرده اند . شعرای معروف این دوره رودکی ، فرخی ، منوچهری ، و فردوسی اند .

<sup>۱</sup> - فرهنگ معین ؛ جلد ۱ ، ص ۵۳

<sup>۲</sup> - تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا، ص ۱۱۹

## سبک عراقی

سبک عراقی از اواسط قرن ششم تا قرن نهم در ایران ادامه پیدا کرد. انوری و سبط حسن غزنوی پیشروی این سبک بودند و شعرای عراق و آذربایجان مانند نظامی گنجوی و خاقانی آنرا متداول کردند. در این سبک استعاره و کنایه و دیگر صنایع لفظی برای زیبایی سخن بکار برده شده است.

## سبک هندی

از قرن نهم آغاز شد و تا هنوز در کشورهای مختلف مانند هندوستان و افغانستان ادامه دارد. در ایران سبک هندی از رونق افتاد زیرا که در آن مضامین دقیق و تخیلات شاعرانه با الفاظ ساده و بازاری بیان شد و آوردن کنایه و استعاره پیچیده و گفتن لغز و معما و ساختن ماده تاریخ معمول بود. صائب تبریزی و کلیم کاشانی و وحید قزوینی این سبک را رواج دادند و در قرن نهم تا یازدهم همه شعرای که بزبان فارسی شعر سروده اند، پیرو سبک هندی بوده اند.

## سبک بازگشت

بازگشت به سبک عراقی و خراسانی این نهضت ادبی در اواخر قرن دوازدهم در اصفهان و شیراز آغاز شد. این عکس العمل علیه سبک هندی بود. جمعی از شعراء مانند مشتاق، هاتف، آذر بیگدلی در اصفهان انجمن ادبی دایر کردند. این ها تصمیم گرفتند که سبک هندی را کنار گذارند و غزل را از مضمون های باریک و الفاظ سست، پاک کنند و پیروی سبک عراقی کنند. بعد از آن ها گروه دیگر شعرای عصر قاجاریه مانند سروش اصفهانی، محمود خان

صبا ، شوریده شیرازی ، ادیب نیشابوری ، ادیب پشاورى به سبک خراسانی  
قصیده سرایی شروع کردند.

### سبک عصر اقبال

سبک هندی سبکی است که در عصر اقبال مروج بود. به همین علت  
درباره این سبک به تفصیل صحبت می کنیم . سبک هندی از قرن نهم آغاز شد  
و پیروان آن تاکنون موجود هستند. درین سبک غزلسرایی از رونق افتاد و  
مضامین دقیق و تخیلات شاعرانه ، ترکیبات و معنی پیچیده و دشوار به زبان  
ساده و بازاری بیان گردید. شعرایی مانند وحید قزوینی ، عرفی ، کلیم کاشانی  
و صائب تبریزی آن را در ایران و هندوستان رواج و رونق دادند و در هند نیز  
چند شاعر معروف مانند فیضی دکنی و بیدل این سبک را رایج ساختند. سخن  
سرایان قرن دهم و یازدهم در ایران و خارج ایران همه پیرو این سبک بودند.  
ویژگی های سبک هندی به قرار زیر می باشد:

### کثرت استعمال کنایه و استعاره : —

«شب آدینه بدریوزه میخانه روم      زانکه در هفته همین شب به گدا می افتد»

(کلیم کاشانی)

«شیخ با خرقة پشمینه چه خونها که نکرد

وای ازین گرگ که پنهان شده در کسوت میش»

(بیهقائی کاشانی)

«خوش هوای سالمی دارد دیار نیستی      ساکنانش جمله یکتا پیرهن خوابیده اند»

(کلیم کاشانی)

## خیالبافی و ریزه کاری: -

«گر گدای ژنده پوشم جای تنگ و عار نیست  
کهنه می بندند بر نخل که صاحب حرمت است»

(صائب)

«بخیه کفشم اگر دندان نما شد عیب نیست  
خنده می آید ورا بر هرزه گردیهای من»

(کلیم کاشانی)

## استعمال الفاظ عامیانه و بازاری: -

شعر را از فخامت و استحکام گذشته سوی تنزل کشاند.

«از دو حرف قالبی کز دیگران آموخته است  
دعوی گفتار بر طوطی مسلم کی شود؟؟»

## کاربرد تمثیل: -

ارسال المثل صنعت بدیعی است که در قرن چهارم معمول بیشتر شعراء  
بود ولی گویندگان سبک هندی در آوردن تمثیل مبالغه کرده اند: -

«در دوره تجرید بزرگی به نسب نیست عیسی به فلک برد سر بی پدری را»

(رضائی کاشانی)

## رواج لغز و معما: -

کاربرد لغز و معما در شعر سبک هندی به چشم می خورد

لغز یعنی سخن سر بسته و مشکل  
 معما یعنی نام شخص یا چیزی را به رمز بیان کردن است . معمای زیر به نام  
 شهاب گفته شده است : -

«آه مغلوب در میانه شب نام آن سو ماهرو باشد»

آه مغلوب (ها) است و در میان کلمه شب « شهاب » می شود .

«نام بت من اگر بخواهی سیببست نهاده بر سر سرو»

سیببست مراد از سی ضرب در بیست است که ششصد می شود و به حساب  
 ابجد حرف «خ» می شود اگر بر سر سرو اگر بگذارند « خسرو » می شود.

### وضع عاشق و معشوق در سبک هندی : -

عاشق در غزل این سبک وجودی محروم و ستمدیده است. از وصل  
 نصیبی ندارد به نگاه او از معشوق هرچیز حتی دشنامی هم خرسند است .

«عاشقان را ز جمالت نظری بس باشد مفلسان را ز نوالت گوهری بس باشد»

معشوق نیز در غزل این دوره بی وفا، شمشیر کش و حق شناس است.  
 شاعر در وصف معشوق دامن به اغراق می زند ، چنانکه سرو را از رفتار و  
 غنچه را از شکفتن باز می دارد. خنده را در دهن پسته می شکنند و سوسن را  
 گنگ و نرگس را نابینا می سازد.

## فصل دوم

### سبک اقبال و ویژگی های آن

از مطالعه کلام اقبال روشن می شود که او آثار شعرای سبک هندی مانند عرفی ، فیضی ، نظیری ، ظهوری ، طالب ، کلیم ، غنی و صائب و غالب را با دقت خوانده است و تاحدی تحت تاثیر آن ها هم بود ، ولی به زودی از سبک آن ها دوری ورزیده و به سبک عراقی و تاحدی به سبک خراسانی متمایل گردید. اقبال به زودی از روش شعرای سبک هندی کناره گیری کرد. زیرا که در آثار آنها تنبلی و بی عملی را مشاهده کرد. شاعران ایران مخصوصا بعد از دوره صفویه به سبک قدماء توجه کردند. اقبال در سرزمین شبه قاره شعر فارسی را از فرسودگی و بیهودگی سبک هندی نجات داده به سبک سیمبولیسم متصوفین بزرگ ایران مانند سنایی ، عطار ، مولوی ، عراقی ، محمود شبستری و جامی برگرداند و آثاری از خود به وجود آورد که دارای سبک مخصوص او می باشد. درین جا توضیحی لازم است که علت تغییر سبک توسط علامه اقبال بر چه پایه و مبنای بوده است. در اواخر دوره سبک عراقی نشانه های سبک هندی کم و بیش به چشم می خورد و در دوره بعد از جامی سبک هندی سیر تکامل خود را طی کرده است.

در شبه قاره هم از زمانی که سخنسرایان و نویسندگان به این سرزمین روی آوردند خود را در یک محیط نویافتند قبل از آنها شعرایی که آنجا زندگی می کردند ، زمینه کار را برای نو واردان مهیا کرده مانند امیر خسرو دهلوی ،



امیر حسن دهلوی. بعد ازین دو شاعر شعرای دیگر هم در هند به زبان فارسی شعر گفته اند ولی آثار آنها چندان قابل توجه نیست.

در دوران حکومت شاهان مغول مانند بابر ، همایون ، اکبر ، جهانگیر و شاه جهان و اورنگ زیب زبان فارسی در سرزمین هند بسیار اوج گرفت و بر عکس در همین دوره در ایران فارسی از رونق و اعتبار افتاد. این چیز باعث شد که کانون زبان فارسی از ایران به شبه قاره منتقل شود. درین زمان شاعران فارسی گو را به سه گروه می توان تقسیم نمود.

۱ - اول آنهایی که در سرزمین هند به دنیا آمدند و هندی نژاد بودند.

۲ - دوم شعرایی که از ایران به هند مهاجرت کرده تا پایان عمر خویش در آن سرزمین باقی ماندند.

۳ - گویندگان که به خاطر کسب معاش به هند سفر کردند و به ایران باز می گشتند.

پس این آمد و رفت و اختلاط و امتزاج در شعر فارسی سبکی به وجود آورد که به نام سبک هندی معروف شد. این سبک در حدود سه قرن به طول کشید. بعد از آن در ایران پیروی این سبک به پایان رسید و سبک بازگشت به وجود آمد. در خارج از ایران پارسی گویان سبک هندی را ادامه دادند. تنوع مضامین ، مبالغه ، خیال بندی و قدرت خیال ، باریک اندیشی و خیالبافی ویژگی سبک هندی به شمار می رفت.

«باریک بینیت چو ز پهلوی عینک است  
باید ز فکر دلبر لاغر میان گذشت»

\*\*\*  
(کلیم)

«دل آسوده ای داری مپرس از صبر و آرامم  
نگین را در فلاخن می نهد بیتابی نامم»

اقبال در شعر فارسی سبک جدیدی به وجود آورد که باید آن را مکتب اقبال نامید. آثار اقبال به زبان های اردو، فارسی و انگلیسی بیشتر به این سبب جالب است که از دواوین بیش از هفتاد شاعر پارسی گوئی یا نقد و تبصره های گوناگون استفاده شده است. مهم تر این که او مبالغه، خیال بافی، مضمون تراشی و لفاظی نکرده است بلکه هدف عالی سیاسی و عرفانی و اجتماعی داشته است. او در مولد خود سیالکوت با زبان فارسی آشنا شد. اولین استاد فارسی او شمس العلما میر حسن بود. دواوین شعرای معروف به خصوص مثنوی معنوی و دیوان حافظ را مورد مطالعه قرار داد.

سبک اقبال بیشتر به سبک عراقی تمایل دارد ولی گاه گاهی توجه به سبک خراسانی و سبک هندی هم به چشم می خورد ولی این چیز به سبب مقتضای محیط و پیروی برخی از شاعران است که از آن ها تتبع کرده است. پس شیوه سرودن اقبال با سبک شعرایی شباهت دارد که بیشتر با ایما و رمز و تمثیل همراه است:

«برهنه حرف نگفتن کمال گویائی است  
حدیث خلوتیان جز به رمز و ایمانیست»

سبک عراقی شیرین ترین سبک شعر فارسی می باشد که اقبال تحت تاثیر آن است. تنوع موضوع و مضامین عرفانی در این سبک به وفور دیده می شود. لغات عربی و اصطلاحات خاص در اشعار این سبک به کار برده شده است ولی شعر را از شیرینی و درک مطالب محروم نساخته است کنایه و استعاره و ایهام لطافت شعر را افزوده است. بطور کلی این سبک حلاوت و دل انگیزی خاصی دارد که در سبک های دیگر کمتر به چشم می خورد. اقبال نیز در اغلب اشعار و مثنوی های عرفانی خویش از این سبک پیروی نموده است. استادان بنام شعر فارسی مانند رومی، سعدی، حافظ، عراقی، امیر خسرو و خواجه کرمانی و بسیاری دیگر پیرو این سبک بوده اند.

اقبال از نظر معانی به رومی نزدیک است و از جنبه های صوری به خواجه حافظ نزدیک است. وی در مثنوی سرایی تقلید مولوی کرده است. اقبال در تمام اوزان کلاسیک شعر فارسی مانند غزل، قطعه، مثنوی، رباعی، ترکیب بند، ترجیع بند، مستزاد، مخمس، مسدس طبع آزمائی کرده و گاهی اوقات به سلیقه خویش تصرفی هم در آن به وجود آورده است. روی هم رفته می توان گفت که اقبال در همه سبک های شعر فارسی مانند خراسانی، عراقی و هندی شعر سروده است. انسجام سبک خراسانی و

رنگینی و صلابت سبک عراقی و مضمون تراشی و نازک کاری و خیالبافی سبک هندی در قالب های تازه و موزونی نیز به چشم می خورد.

ویژگی شعر اقبال مضامین تازه و اندیشه های نو را در قالب های کهن جای داد که شعر او را مورد پسند همه قرار داده است. اقبال باربار این نکته را گفته که مرا به شاعری علاقه نیست فقط برای رسیدن به اهداف خود شعر گویی را شروع کرده ام شعر را وسیله برای اظهار احساسات و افکار انقلابی خود انتخاب نموده ام. به همین علت او کمتر توجه به لفظ و دیگر ظواهر سخن داده است. اقبال مدتی به زبان اردو شعر می سرود ولی به زودی متوجه شد که این زبان جواب گوی احساسات آتشین او نمی شود برای بیان معانی او قاصر و عاجز است. پس ناچار زبان فارسی که دامنه اش وسیع تر بود، وسیله اظهار خود ساخت ولی باز هم دچار اشکالاتی گردید و مجبور شد که اصطلاحات و تراکیب تازه به وجود آورد و ولی بعضی از آن ها غریب و نامانوس اند.

«در نمی گنجد به جو عمان من      بحرها باید پی طوفان من»

« اقبال »

از خصوصیات بارز شعر اقبال این است که بیشتر توجه به معنی دارد تا به ظاهر و حالت شعر او هیچ گاه مفهوم را فدای لفظ نمی سازد. می توان گفت هدف شعرش اصلاح جامعه بشری باشد و این هدف فقط پیامبران داشتند هدف شعر قبال کاملاً پیامبرانه است.

یکی از مشخصات سبک اقبال مبارزه جویی و سخت کوشی است که او را در شعرا ممتاز می کند مثلاً می گوید :

«با جهان نا مساعد ساختن هست در میدان سپر انداختن  
 مرد خود داری که باشد پخته کار با مزاج او بسازد روزگار  
 گر نسازد با مزاج او جهان می شود جنگ آزما با آسمان  
 بر کند بنیاد موجودات را می دهد ترکیب نو ذرات را  
 گردش ایام را برهم زند چرخ نیلی فام را برهم زند  
 می کند از قوت خود آشکار روزگار نو که باشد سازگار  
 در جهان نتوان اگر مردانه زیست همچو مردان جان سپردن زندگی است «  
 «اقبال»

در بخش دوم اسالیب مروجه عصر اقبال یعنی سبک خراسانی ، سبک عراقی ، سبک هندی و سبک بازگشت را مجملاً ذکر کرده سبک اقبال و اختصاصات آن را مفصلاً مورد بررسی قرار داده‌ام.

## فصل اول

### نگاهی به سخن سرایان زبان فارسی در اشعار اردوی اقبال

معمولاً کلمهٔ ادب به معنی فرهنگ و دانش به کار می‌رود. مفهوم وسیع و کلی شامل همهٔ آثار فکری اعم از علمی و ادبی می‌باشد. انواع آثار فنی، فلسفی، عرفانی و دینی جزئی از آن به شمار می‌رود. ادبیات زائیده و مولود اجتماع است و مانند همه امور اجتماعی تحت تاثیر زمان و مکان گاهی ترقی و زمانی تنزل می‌یابد با پیروزی و شکست و آسایش و اغتشاش تغییر می‌کند. به همین سبب گفته می‌شود که

« ادبیات آینه تمام نمائی یک ملت است »<sup>۱</sup>.

ادبیات فارسی یکی از غنی‌ترین ادبیات‌های جهان محسوب می‌شود. نگاه اجمالی به ادبیات فارسی می‌افکنیم. تاریخ ادبیات ایران را به دو دوره متمایز می‌توان تقسیم نمود. ادبیات پیش از اسلام و ادبیات بعد از اسلام. ادبیات پیش از اسلام مشتمل است بر عصر هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان. ادبیات بعد از اسلام به دو قسمت منقسم می‌شود:

- ۱ - قسمت اول شامل دوره‌هایی از عصر طاهریان تا عصر قاجاری می‌باشد.
  - ۲ - دوره دوم مشتمل بر عصرهایی از مشروطیت تا عصر حاضر است
- اسباب و عوامل این تقسیم آن است که ایرانی‌ها بعضی از سنن و روایات کهن ملت خود را بعد از تسلط اعراب نگهداری کردند ولی به سبب تغییر

<sup>۱</sup> - حسین فریور، تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعراء، ص ۶۶

مذهب و زبان و تحول اوضاع سیاسی و اجتماعی ادبیات بعد از اسلام با پیش از اسلام تفاوت بزرگی پیدا کرد.

ادبیات مثنوی پیش از اسلام شامل کتیبه های هخامنشی و قسمت بزرگ اوستا، کتاب دینی زرتشتیان است که به زبان ساده، روان و طبیعی نگارش یافته است. همان طور از ادبیات منظوم گاتهای زرتشت است که همراه آواز و موسیقی است. این عمل در بین شعرای بعد از اسلام نیز معمول بود که شاعر شعر خود را با چنگ و بربط در دربار شاهان می خواندند مانند رودکی و فرخی.

ادبیات زبان فارسی یکی از غنی ترین ادبیات های جهان محسوب می شود. در سازندگی تمدن و فرهنگ یک ملت نقش زبان را نمی توان انکار کرد. وقتی تذکر زبان فارسی در میان می آید روشن می شود که این زبان نه تنها در شکل گیری و تزئین تمدن و فرهنگ ایرانی نقش و رل مهمی را ایفاء نموده است بلکه فرهنگ و تمدن منطقه و ماورای آن را نیز تحت تسلط خود قرار داده است.

این زمانی بود که حدود این امپراطوری از مصر و روم تا به دیوار بزرگ چین و از بنگاله تا به منطقه ماوراء النهر امتداد داشته است. زبان فارسی نه تنها شیرین ترین زبان هاست بلکه بیانگر و در بردارنده همه گوشه های زندگی انسانی می باشد.

## اختصاصات و ارزش ادبیات فارسی

کشور ایران از زمان هخامنشیان یعنی حدود دو هزار و پانصد سال دارای آثار ادبی از نظم و نثر می باشد. اسباب و عواملی که به سبب آن ادبیات فارسی دارای اهمیت و ارزش فراوان است به قرار زیر می باشد:

ادبیات فارسی هم از جهت عبارت و هم از لحاظ معنی دلیل با هر یک تمدن عالی است. شاعران و دانشمندان ایران معانی نغز لطیف فلسفی و اجتماعی و اخلاقی را از قدیمترین زمان در سبک بهترین سخنان فارسی بیان کرده‌اند. حتی در قصاید درازی هم بسیار سخنان ظریف و معانی لطیف بکار رفته‌اند. ازین حیث بسیاری از قصاید باوجود معایبی که از لحاظ اخلاقی و طول کلام و عبارت و قافیه سازی دارد دارای محاسنی هم می باشد، مثلاً بعضی قصیده سرایان برای برتری جستن به هم عصران خود و جلب توجه شاهان و کسب آفرین مردم کوشش‌ها کردند و بهترین کلمات و ترکیبات فارسی را بکار بردند و ازین راه خدمت شایانی نسبت به بقای زبان فارسی بجای آوردند.

در قصاید فارسی پند و معانی اخلاقی سودمند عالی آمده، امثال و حکم ایرانی در آن‌ها گرد آمده و محفوظ مانده است. تغزلات بی نظیری که دلیل لطف احساسات و قدرت وصف استادان ایران است در آغاز قصاید سروده شده است، تاثیر پندهائی که در ضمن مدح و ستایش به حکمرانان داده شده و آن سخنان نرم اخلاق خشن پادشاهانی مانند سلاطین مغول را تغییر داده بس قابل تأمل و تقدیر است.



ادبیات فارسی اعم از قصیده و قطعه و نثر به موجب اشعار و جمله ها و داستان های حکمی و اخلاقی بسیار سودمند لطیفی که از قدیم به زبان فصیح دلنوازی گفته شده ناچار در زندگی عامه موثر واقع گردیده و در هدایت افکار تاثیر بسزا داشته است.

ادبیات ایران قسمت تاریخی نیز دارد زیرا مجموعه ایست از اخلاق و افکار و آداب و احساسات و نصایح و پندهای شماره زیادی از باهوش ترین افراد ایرانی ها که از صدها سال باین طرف محفوظ مانده و آینه وار در برابر چشم ما که اخلاف آن ها هستیم قرار گرفته است.

ادبیات ایران بزرگترین سند و بهترین ضامن زبان فارسی است میزان سبک و شیوه هر زبان نوشته های سخن گویان بزرگ است . و امروز این تصانیف و آثار گرانبها از طرفی نگهبان زبان و از طرفی هم سرمشق برای آیندگان است. گذشته از این شیوه ادب فارسی به دستیاری سخن شناسان بزرگ ایران از خطر فساد مصون مانده لغات بی شماری هم از فارسی به این وسیله از آفت زوال محفوظ گردیده است.

اهمیت ادبیات ایران از این جهت هم است که بزرگان ایران معانی لطیف علمی و اجتماعی را در لباس عبارات زیبا و خوش آیند ادا کرده اند . همان طور که روح بدیعی و ذوق صنعت و حس جمال دوستی ایرانی در ساختهای استخر فارس ومسجد شاه اصفهان به شکل تناسب و عظمت و در کاشی های اصفهان و مشهد و اردبیل به طرز رنگ آمیزی و گل نگاری و آهنگ جلوه می کند. در اشعار زیبای فارسی هم همان روح به صورت سخن های زیبا و دلربا و پیوند و نظم و انسجام و وزن و تناسب دیده می شود و این همه بدون هیچ شک و تردید شاهد توانا روان و دلیل سحر بیان سخن گویان زبان فارسی است.

علامه اقبال گذشته از زبان اردو با ادبیات فارسی هم علاقه فراوان داشت. این چیز را در تمام آثار او به ویژه در آثار اردو مشاهده می کنیم. شعرای بزرگ و معروف زبان فارسی که در آثار اردوی وی به چشم می خورد. یک یک همه آنان مورد بررسی قرار داده می شوند: -

من ترتیب شخصیات را طبق ترتیب کلیات اقبال مانند بانگ درا، بال جبریل، ضرب کلیم و ارمغان حجاز درست کرده ام.

---

\*\*\*\*\*

---

## ۱ - کلیم ہمدانی<sup>۱</sup>

ابو طالب کلیم ہمدانی در ہمدان متولد شد. ولی چون روزگار جوانی خود را در کاشان گذرانید به ہمین مناسبت به نام کلیم کاشانی ہم معروف شد. بعداً به ہندوستان رفت و بہ دربار شاہ جہان پیوست و بہ ملک الشعرائی دربار شاہ جہان نائل آمد. شعرش در شبہ قارہ شہرت زیاد دارد و مانند صائب تبریزی مفردات نغز و پر معنی سرودہ است و از استادان سبک ہندی محسوب می شود. شبلی نعمانی کہ از فضلالی معروف شبہ قارہ است در کتاب معروف خود بہ نام شعر العجم : « کلیم را مبتکر و مضمون آفرین تعریف نمودہ اند» می گویند وقتی شاہ جہان بر تخت سلطنت نشست کلیم قصیدہ ای برایش خواند و شاہ جہان این قدر تحت تأثیر آن قرار گرفت کہ کلیم را برابر وزنش نقرہ بخشید. او در سال ۱۰۶۱ م دیدہ از جہان فروبست .

«پابندی احکام شریعت میں ہے کیسا؟  
گو شعر میں ہے رشک کلیم ہمدانی»

بانگ درا ۹۱ / ۷۵

<sup>۱</sup> - دہخدا ، لغت نامہ ، جلد ۴۰ ، ص ۱۳۵

## ۲ - امیر مینائی<sup>۱</sup>

مفتی امیر احمد مینائی فرزند کرم محمد صدیقی ، لکھنو ۱۸۲۹ -  
 ۱۹۰۰م نویسنده و شاعر فارسی گوی شبہ قاره است. تبارش به مخدوم شاه مینا کہ  
 مرقدش در لکھنو زیارتگاهی مشہور بودہ است ، می رسد.  
 امیر بیشتر بہ اردو و گاہ بہ فارسی شعر می سرود و از برجستہ ترین غزل  
 سرایان اردو بہ شمار می آید. او بیشتر برای دو دیوان غزلیات خود ،  
 «مرآت الغیب» و «صنم خانہ عشق» آوازہ دارد از دیگر آثارش کہ ہمہ بہ  
 اردو است مانند سرودہ ہا و مضامین دل آشوب و علاوہ ازین دہ کتاب از  
 خود بہ یادگار گذاشتہ است.

«توڑ ڈالی موت نے غربت میں مینائے امیر  
 چشم محفل میں ہے اب تک کیف صہبائے امیر»

بانگ درا ۱۱۵ / ۹۹

<sup>۱</sup> - دانش نامہ ادب فارسی ، بخش یکم بہ سرپرستی حسن انوشته ، ص ۱۲۳ ، تہران .

### ۳ - میرزا غالب<sup>۱</sup>

میرزا اسد اللہ خان غالب در ۲۷ دسامبر ۱۷۹۷م در آگرہ متولد شد۔ پیشہ نیاکان وی تیغ زنی و سپہ گری بود۔ در کودکی پدرش فوت شد و عمو ، پرورش او کرد۔ سیزده سال بود کہ ازدواج کرد وبہ دہلی رفت ۔ در آغاز زندگی بہ عیش و عشرت و ناز و نعم پروان یافت۔ ولی بعداً حیات برایش مشکل گردید۔ ولی بہ طبعی شوخی و زندہ دلی ، غم روزگار را بہ خندہ پیشانی تحمل کرد۔ در سرودن شعر ، شاگرد هیچ کسی نبود ۔ قبلاً اسد تخلص کرد و بعداً غالب ۔ طبیعتش از آغاز بہ طرف فارسی گویی مائل بود۔ بعداً شعر اردو ہم سرودہ۔ او شعر فارسی خود را بر کلام اردو ترجیح دادہ است:

«فارسی بین تا بینی نقش ہای رنگ رنگ

بگذر از مجموعہ اردو کہ بی رنگ من است»

تصانیف: دیوان غالب ، کلیات نظم فارسی ، کلیات نثر فارسی ، عود ہندی (مجموعہ نامہ ہا )

«عظمت غالب ہے اک مدت سے پیوند زمین

مہدی مجروح ہے شہر خموشاں کا مکین»

بانگ درا ۱۱۵/۹۹

«اصل شہود و شاہد و مشہود ایک ہے»

غالب کا قول سچ ہے تو پھر ذکر غیر کیا»

بانگ درا ۳۱۷/۳۰۱

«میرزا غالب ، خدا بخشے، بجا فرما گئے

ہم نے یہ مانا کہ دلی میں رہیں، کھائیں گے کیا»

بانگ درا ۳۱۹/۳۰۳

<sup>۱</sup> - دائرہ المعارف اردو ، جلد ۳ ، ص ۱۵۷

## ۴ - داغ دہلوی

نواب میرزا خان ، تخلص داغ در سال ۱۸۳۱م در دہلی دیدہ بہ جہان گشود۔ در شش سالگی از سایۂ پدری محروم گشت۔ مادرش بہ میرزا فتح الملک ملقب بہ میرزا فخر ولیعهد بہادر شاہ عقد ثانی کرد۔ این طور داغ در خانوادہ شاہی پرورش یافت۔ بہ ہمین سبب در کلام وی فصاحت و حلاوت خاص بہ چشم می خورد۔ بعد از در گذشت میرزا فخر بہ رام پور رفت۔ سپس بہ ترتیب بہ شہرہای اجمیر شریف ، دکن و آگرہ رفت۔ در سال ۱۹۰۵ م دیدہ از جہان فانی بربست ۔ اقبال بہ شاگردی وی افتخار می نمود۔ داغ چہار دیوان زیر را از خود بہ یادگار گذاشتہ است۔ گلزار داغ ، آفتاب داغ ، مہتاب داغ ، یادگار داغ

«چل بسا داغ ! میت اس کی زیب دوش ہے  
آخری شاعر جہان آباد کا خاموش ہے»

بانگ درا ۱۱۶/۱۰۰

«تھی زبان داغ پر جو آرزو ہر دل میں ہے  
لیلیٰ معنی وہاں بے پردہ، یاں محمل میں ہے»

بانگ درا ۱۱۶/۱۰۰

«اشک کے دانے زمین شعر میں بوتا ہوں میں  
تو بھی رو اے خاکِ دلی ! داغ کو روتا ہوں میں»

بانگ درا ۱۱۷/۱۰۱

«وہ گل رنگیں ترا رخصت مثال بُو ہوا  
آہ ! خالی داغ سے کاشانہ اردو ہوا»

بانگ درا ۱۱۷/۱۰۱

## ۵- حالی

مولانا الطاف حسین شاعر و نقاد در سال ۱۸۳۷م در شہر پانی پت ہندوستان متولد شد۔ اسم پدرش ایزد بخش بود۔ تحصیلات قرآن ، فقہ ، حدیث ، فلسفہ و منطق را فرا گرفت و در دہلی استاد فرزندان نواب مصطفی خان شیفتہ بود۔ قبلاً کارمند دولتی بود سپس این شغل را ترک نموده شعر گویی را آغاز نمود و شاگرد میرزا غالب شد۔ بعد بہ لاهور رفت و بجای شرکت در نہضت سرسید احمد خان مسدس مد و جزر اسلام گفت کہ از آن شہرت فراوان کسب نمود۔ حالی در شعر اردو ، شعر جدید و ملی را آغاز نمود و در نثر اردو، سوانح نگاری را بطرز اروپائی آغاز کرد۔

«اٹھ گئے ساقی جو تھے ، مے خانہ خالی رہ گیا  
یادگار بزم دہلی ایک **حالی** رہ گیا»

بانگ درا ۱۱۷ / ۱۰۱

«شبلی کو رو رہے تھے ابھی اہل گلستان  
**حالی** بھی ہو گیا سوئے فردوس رہ نور»

بانگ درا ۲۳۴ / ۲۵۰

«ہاتف نے کہا مجھ سے کہ فردوس میں اک روز  
**حالی** سے مخاطب ہوئے یوں سعدی شیرازی»

بانگ درا ۲۵۸ / ۲۷۴

«باتوں سے ہوا شیخ کی **حالی** متاثر  
رو رو کے لگا کہنے کہ اے صاحب اعجاز»

بانگ درا ۲۵۸ / ۲۷۴

## ۶ - شبلی

مولانا شبلی نعمانی ، مورخ ، نویسنده و شاعر در ناحیه اعظم گره در ۱۸۵۷م متولد شد. پدرش شیخ حبیب الله وکیل بود. تحصیلات در اعظم گره و لاهور فرا گرفت و در ۱۸۸۴م در دانشکده اعظم گره تدریس پرداخت . بعد از اختلاف با سرسید به حیدرآباد رفت. آنجا دارالمصنفین و بعده ندوة العلماء را تاسیس نهاد. در ۱۹۱۱م به قائد اعظم محمد علی جناح ملاقات کرد. به تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۱۴م دیده از جهان فرو بست .

مولانا تصانیف بی شمار دارد: -

شعر العجم (۵ جلد) الفاروق ، سیرت النعمان ، المامون الغزالی ، سوانح مولانا روم ، موازنه انیس و دبیر ، سفرنامه روم و مصر و شام ، نگاهی به شهنشاه هند اورنگ زیب عالمگیر ، سیره النبی صلی الله علیه و سلم کار مهم شبلی نعمانی به شمار می رود . مولانا شبلی نعمانی کار خود را به سبب مرگ ناتمام گذاشته و شاگرد ارجمندش به نام سید سلیمان ندوی آن را به پایان رسانید .

«شبلی کو رو رہے تھے ابھی اہل گلستان

حالی بھی ہو گیا سوئے فردوس رہ نور»



## ۷ - حافظ شیرازی

خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی ، ملقب بہ لسان الغیب ، متخلص بہ حافظ ۷۲۶ - ۷۹۲ ھ ق یکی از بزرگترین شعرائی ایران بعد از سعدی از مردم شیراز است۔ بہ سبب حفظ قرآن متخلص «حافظ» شد۔ علاوہ ازین در حکمت ، لغت ، ادبیات فارسی و عربی استاد بود۔ دیوان خواجہ حافظ بعد از وفات وی بہ ہمت دوستش محمد گلندام جمع آوری شد۔ دیوان حافظ شامل غزل ، قصیدہ ، ملمع ، قطعہ و رباعی است۔ حافظ بعد از سعدی بزرگترین شاعر غزل سرای ایران است۔ ویژگی کلام وی این است کہ صنایع لفظی در اشعار حافظ با چنان مہارتی آورده شدہ کہ خوانندہ ہیچ گاہ متوجہ تصنع و ساختگی بودن آنها نمی شود۔

«ہوائے بزم سلاطین دلیل مردہ دلی  
کیا ہے حافظ رنگین نوا نے راز یہ فاش»

بانگ درا ۲۵۲ / ۲۵۲

«دلق حافظ بچہ ارزد بہ میش رنگیں کن  
واگنہش مست و خراب از رہ بازار بیار»

بانگ درا ۳۰۵ / ۳۲۱

«خون رگ معمار کی گرمی سے ہے تعمیر  
میخانہ حافظ ہو کہ بتخانہ بہراد»

ضرب کلیم ۱۴۲ / ۶۴۲

## ۸ - عرفی شیرازی

جمال الدین محمد عرفی در شیراز متولد شد . و در جوانی به هندوستان مسافرت کرد و در دربار اکبر شاه قرار گرفت. عرفی در قصیدہ و غزل و مثنوی طبع آزمائی کرد و در ہند و آسیای صغیر و افغانستان شہرت کسب نمود. عرفی بہترین قصایدی بہ سبک ہندی سرودہ است.

عرفی بتقلید بہ تصنیف خمسہ نظامی پرداخت و دو مثنوی از آن را نظیرہ بر مخزن الاسرار و خسرو شیرین ساخت شیوہ شعر عرفی نسبت بمعمول خصوصیتی دارد کہ می توان آن را شیوہ سبک ہندی گفت. عرفی جز دیوان اشعار ترجیح بندی بنام گلشن راز و رسالہ مثنور صوفیانہ بہ اسم نفسیہ دارد.

وفات عرفی در عہد جوانی یعنی بسن سی و شش سالگی در لاهور اتفاق افتاد.

«محل ایسا کیا تعمیر عرفی کے تخیل نے  
تصدق جس پہ حیرت خانہ سینا و فارابی»

## ۹ - خاقانی

افضل الدین خاقانی در شهر شروان متولد شد . نام پدرش علی بود و شغل نجاری داشت و مادرش عیسوی بود و بعداً اسلام آورد. در کودکی از سایه پدری محروم گشت و وظیفه ای تربیت را عمواش کافی الدین عثمان که مردی دانشمند بود به عهده گرفت و از وی انواع علوم از صرف و نحو و فلسفه و ریاضی و نجوم آموخت. برای فرا گرفتن شعر و ادب بخدمت ابو العلاء گنجوی رسید. خاقانی در سلک مداحان شروانشاه درآمد و تخلص خاقانی را از نام او گرفت. ناملائمات زندگی وی را نسبت به این جهان بد بین کرد و به قطع علائق دنیوی و عزلت پرداخت. خاقانی از معروفترین شعرای ایران است. دیوانش شامل هیجده هزار بیت از قصیده ، غزل ، ترجیع بند و رباعی است. اثر دیگر خاقانی «تحفة العراقین» است خاقانی از قصیده سرایان زبردست زبان فارسی است که در قدرت بیان نظیر ندارد.

«وه» صاحب «تحفة العراقین»  
 ارباب نظر کا قرۃ العین»

## ۱۰ - سعدی شیرازی

شیخ مشرف الدین بن مصلح الدین سعدی شیرازی بزرگترین استاد نظم و نثر فارسی ، در اوائل قرن ہفتم ہجری در شیراز متولد شد۔ خاندان سعدی ہمہ از علمای دین بودند ۔ سعدی پس از تحصیلات مقدماتی در شیراز ، بہ بغداد رفت و در مدرسہ نظامیہ بغداد بہ تکمیل تحصیل پرداخت ۔ خوشی ہا و سختی ہا در این سفر دید و بامردم مختلف آشنا شد و تجربہ ہا اندوخت و این را در دو کتاب شاہکار خود بوستان و گلستان گنجیدہ است و در سال ۶۵۳ھ ق بہ شیراز مراجعت کرد۔ در دربار اتابکان فارس منزلت یافت و تخلص خود را از نام اتابک سعد بن زنگی گرفت و ہمین موقع بشاعری پرداخت ۔ سعدی آثاری گران بہایش کہ گنجینہ فصاحت و بلاغت است و بزبان فارسی ارج و بہای بخشیدہ است۔ کلیات سعدی شامل گلستان ، بوستان غزلیات، قصائد فارسی و عربی، ترجیع بند ، قطعہ ملمع، رباعی و ابیات پراگندہ۔ (مفردات) است۔

گلستان و بوستان بہ اغلب زبانہای بیگانہ ترجمہ شدہ و نام سعدی را زندہ و جاوید نمودہ است۔

«ہاتف نے کہا مجھ سے کہ فردوس میں اک روز

حالی سے مخاطب ہوئے یوں سعدی شیرازی»

## ۱۱ - مسعود سعد

مسعود سعد سلمان ، شاعر پارسی گوی ایران در دوره غزنویان و سلجوقیان است. تولدش در لاهور در سال های ۴۳۸ تا ۴۴۰ هـ ق اتفاق افتاد و در سال ۵۱۵ هـ ق درگذشت. نیاکانش از همدان بوده اند.

سپس از ملازمان و مقربان سیف الدوله محمود گردید، و در هند شهرت و دولت یافت، سیف الدوله به فرمان پدر با همراه عده ای از ندیمان از جمله مسعود سعد به زندان افتاد. مسعود سعد دو بار به مدت ۱۷ سال به واسطه سعایت بدخواهان به زندان افتاد و در آخر عمر در دربار بهرامشاه غزنوی به عنوان کتابدار کتابخانه سلطنتی مشغول کار بود. مسعود سعد یکی از بزرگترین قصیده سرایان ایران است. اشعارش بیشتر به سبک شعرای خراسان است. هنر خاص او در حبسیه سرایی است. بنا به قول عوفی او دارای سه دیوان بود ، یکی به پارسی ، دومی به تازی و سومی به هندی ، دیوان مسعود سعد شامل قصاید و مقطعات است که به چاپ رسیده است .

«ہے یاد مجھے نکتہ سلمان خوش آہنگ  
دنیا نہیں مردانِ جفاکش کے لیے تنگ»

## ۱۲- خوشحال خان

خوشحال خان ختک ، در اکورہ ختک استان پختونخواہ در سال ۱۶۱۳م دیدہ بہ جہان گشود۔ او بہ نام خوشحال خان بابا ہم شناختہ می شود۔ گذشتہ از سخن سرایی بہ عنوان عالم بزرگ و جنگجو و سردار ناحیہ خود معروف بود۔ بیشتر کلام وی بہ زبان پشتو است بہ زبان فارسی ہم شعر گفتہ است۔ علاوہ ازین بہ حیث مترجم ہم شہرت دارد۔ او بہ سال ۲۵ فوریہ ۱۶۸۹م در تیرہ ، منطقہ از فاتا دیدہ از جہان فرو بست۔

«کہوں تجھ سے اے ہم نشین دل کی بات  
وہ مدفن ہے خوشحال خان کو پسند»

بال جبریل ۱۶۰ / ۴۸۴

## ۱۳- ابو العلاء، معری

ابو العلاء معری ، شاعر معروف قرن دہم ہجری است۔ اسم کامل وی ابو العلاء احمد بن عبد اللہ بن سلیمان المعری التنوخی است۔ در حلب دیدہ بہ جہان گشود۔ حافظہ قوی داشت۔ بہ عنوان شاعر ، نویسندہ ، فیلسوف ، طنز نگار و معلم اخلاق شہرت دارد۔ مخالف سر سخت جمعیت روز افزون بود۔ بہ ہمین سبب تمام زندگی مجرد ماند۔ در سال ۹۸۳ م وفات یافت۔

«کہتے ہیں کبھی گوشت نہ کھاتا تھا معری  
پھل پھول پہ کرتا تھا ہمیشہ گزر اوقات»

بال جبریل ۱۶۲ / ۴۸۶

یہ خوان تر و تازہ معری نے جو دیکھا  
کہنے لگا وہ صاحب غفران و لزومات

بال جبریل ۱۶۳ / ۴۸۷

## ۱۴ - فردوسی

ابوالقاسم فردوسی در سال ۳۳۰ هجری در طوس بدنیا آمد .  
 بزرگترین شاعر زبان فارسی و زنده کننده تاریخ و مفاخر ایران است. شاهنامه ،  
 شاهکار جاویدانش است . فردوسی در حدود سال ۴۱۶ هجری در طوس وفات  
 یافته بود . فردوسی را بخلطه شاعر دوره محمود غزنوی محسوب کرده اند.  
 شاهنامه نه فقط شاهکاری ابدی و جاویدان ادبیات فارسی است بلکه در  
 ادبیات رزمی جهان هم دارای شهرت فوق العاده است .  
 وی در حقیقت زنده کننده زبان فارسی و تاریخ و مفاخر ایران است .  
 شاهنامه شامل سه قسمت است که به ترتیب اسطوره ای ، پهلوانی و تاریخی،  
 است.

»یہ کہتا ہے فردوسی دیدہ ور  
 عجم جس کے سرے سے روشن بصر«

بال جبریل ۱۶۶ / ۴۹۰

## ۱۵ - قآنی

میرزا حبیب متخلص به قآنی در حدود ۱۲۲۲م یعنی زمان سلطنت فتح علیشاه در شیراز متولد شد. پدرش میرزا محمد علی شاعر بود و گلشن تخلص داشت. پسر قآنی موسوم به سامانی هم شاعر پیشه بود. در عهد جوانی به خراسان رفت و در آنجا تحصیل علوم و ادبیات را فرا گرفت. قآنی گذشته از دیوان اشعار نیز تالیفی منثور دارد بنام پریشان که آنرا بطرز و اسلوب گلستان سعدی ساخته است ولی ارزش ادبی چندانی ندارد. هنر او در قصیده است ولی در غزل نیز استادی نشان داد و غزل سرای تمام عیار گشت. در دیوانش قصاید مدحیه که توان گفت شاهکار اوست بسیار است.

قآنی در سال ۱۲۷۲ هـ . ق در تهران وفات یافت. و در شهر «ری» جوار شیخ ابوالفتوح رازی بخاک سپرده شد.

«نکتہ دلپذیر تیرے لیے  
کہم گیا ہے حکیم قآنی»



## ۱۶- انوری

اوحد الدین علی ملقب به انوری در قریهٔ بدنه از ولایت ابیورد ناحیه خاوران خراسان دیده به جهان گشود. تحصیلات ادبیات را از طوس فرا گرفت. سپس به دربار سنجر راه یافت قصیده ای که باعث تقرب و شهرت وی شد مطلع آن به قرار زیر می باشد.

«گر دل و دست بحر و کان باشد

دل و دست خدایگان باشد»

انوری از علوم طبیعی و حکمت و ریاضی و نجوم اطلاعات کافی داشت و بر فضل و دانش خود افتخار می کرد. دیوان انوری شامل سیزده هزار بیت از قصیده ، غزل، قطعه و رباعی است. او بزرگترین قصیده سرایان و پیشروان تغییر سبک به شمار می رود. مهارت وی در سخنوری و وصف تخیلات و دقت نظر در شرح وقایع او را در ردیف پیغمبران شعر قرار داده است . انوری در قطعه سازی استاد بی مانند می باشد. در غزل نیز اصلاحاتی نموده است. او تأثر درونی و جفای روزگار و مردم را موضوع قصاید خود ساخته است. انوری را پیشروی سبک عراقی گفته اند.

«نایاب                      نهی                      متاع                      گفتار  
صد                      انوری                      و                      هزار                      جامی                      !»

## ۱۷ - نظامی گنجوی

جمال الدین ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی ، متخلص بہ نظامی ، ۵۳۵ - ۶۱۴ ہ . ق ، حکیم و جهانگرد و شاعر و داستانسرای پارسی گوی ، در قرن ششم ہ . ق از مردم گنجه بود، و در این شهر می زیست و در همین شهر وفات یافت. از شاعران معاصر خود فقط با خاقانی مکاتبہ داشته است. او بزرگ ترین داستانسرای ایران بہ شمار می رود . چہ داستان هایی را کہ سرودہ ہمگی جزو شاہکارہای ادبیات فارسی بہ شمار می آید.

بہ جز دیوان اشعارش کلیاتی بہ نام پنج گنج (خمسہ نظامی) دارد کہ خود شامل پنج مثنوی مخزن الاسرار ، خسرو و شیرین ، لیلی و مجنون ؛ بہرامنامہ یا ہفت پیکر یا ہفت گنبد و اسکندر نامہ است. نظامی از شعرائی است کہ در زبان فارسی سبک جدید بہ وجود آورد. در اشعار نظامی ترکیبات و اصطلاحات خاصی وجود دارد و علاوہ بر این نظامی در استفادہ از کلمات عربی و اصطلاحات علمی زیادہ روی کردہ است .

»اپنے نور نظر سے کیا خوب  
فرماتے ہیں حضرت نظامی«

## ۱۸ - میرزا بیدل

ابوالمعانی میرزا عبدالقادر فرزند عبدالخالق عظیم آباد در پتنہ در ۱۰۵۴ھ ق متولد شد. و زندگانی در دہلی گذرانید. شاعر فارسی گوی شبہ قارہ از طایفہ ترکان چغتائی برلاس است. این لقب نخستین بار امیر تیمور بر خود گذاشتہ بود. بیست سال خدمت بزرگان کرد و از فیض صحبت آنان فواید معنوی فراوان برد. از آن بزرگان می توان شاہ قاسم ہو اللہی شیخ کمال مسہتی و شاہ کابلی را نام برد.

فارسی شناسان ہند، بیدل را از صاحب کمالان و بزرگ ترین شاعر فارسی گوی متاخر پس از استادانی چون امیر خسرو دہلوی و عبدالرحمان جامی می دانند. وی را باید نمایندہ تمام عیار اسلوب ہندی بہ شمار آورد، زیرا با نازک اندیشی راہ و رسمی را کہ پیشینان او از یکی دو سدہ پیش بنیاد نہادہ بودند، بہ منتهای لطافت و بہ حد مبالغہ آمیز توسعہ داد.

«میرزا بیدل نے کس خوبی سے کھولی یہ گرہ  
اہل حکمت پر بہت مشکل رہی جس کی گشود»

ضرب کلیم ۱۳۴ / ۶۳۴

## فصل دوم

### تذکر عارفان و صوفیان ادب فارسی در شعر اردوی اقبال

« شناختن و دانستن بعد از نادانی » نام علمی است از علوم الهی که موضوع آن شناخت حق و اسماء از علوم الهی که موضوع آن شناخت حق و اسماء و صفات اوست. و بالجمله راه و روشنی که اهل الله برای شناسائی حق انتخاب کرده اند، عرفان مینامند. عرفان و شناسائی حق به دو طریق میسر است. یکی به طریق استدلال از اثر به مؤثر و از فعل به صفت و از صفات به ذات ، و این مخصوص علماء است. دوم طریق تصفیة باطن و تخلیة سر از غیر و تخلیة روح و آن طریق معرفت خاصة انبیاء و اولیاء عرفا است.<sup>۱</sup>

عرفا برای رسیدن به حق و حقیقت هفت مرحله را قایل هستند که عبارت اند از طلب ، عشق ، معرفت ، استغنا ، توحید ، حیرت ، فنا ، بعد از طی این مراحل نفس انسانی می تواند حق و حقیقت را بشناسد. و تفاوت آنها با حکما این است که تنها گرد استدلال عقلی نمی گردند بلکه مبنای کار آنها بر شهود و کشف است.

مراد از تصوف حقیقت و باطن قرآن و احادیث پیغمبر و نتیجه کشف و شهود که از راه تزکیة نفس و پاک کردن دل از آلودگیها بدان می توان رسید.

صوفیه جماعتی هستند که بصفای باطن قائل اند و معتقدند که اگر دل را از آلودگیها پاک سازیم ، انوار حقیقت در آن متجلی می شود. این طایفه از اوایل قرن سوم در ایران شهرت داشتند و بمناسبت پشمینه پوشی ، بصوفی معروف بودند.

<sup>۱</sup> - زرین کوب ، عبدالحسین ، جستجوی در تصوف ایران ، ص ۳۴۰

در طول تاریخ در مورد اصطلاح « تصوف » و دربارهٔ مطالب مربوط به آن مباحث بسیاری دیده می شود.

در مورد « تصوف » سه نظر وجود دارد:

۱ - آنهایی که حامیان و پیروان و شارحین این عقیده هستند. میان آنها بخصوص باید به نام های جنید بغدادی ، سنائی غزنوی ، ذوالنون مصری ، عطار؛ ابوسعید ابوالخیر ، عبدالله انصاری ، رومی ، غزالی، علی هجویری ، ابن عربی اشاره کرد و علاوه بر آنها بانیان و بزرگان عرفای سلسله های مختلف صوفیه عموماً هدف از تصوف در شعر مضامین مروجه عارفانه و شرح و تفسیر رمز و رموز آن بوده است.

۲ - آنهایی که مخالف این عقیده اند و « تصوف » را به عنوان یک عقیده باطل حساب می کنند. میان این دسته می توان این تیمیه و غیره را نام برد. بیش از این در قرن نوزدهم و بیستم میلادی بسیاری از دانشمندان جهان اسلام به دلیل اوضاع سیاسی و اجتماعی آن دوره عقاید متصوفانه را نشانگر زوال پذیری می دانستند. میان آنها باید به نام های شیخ قطب مصری ، سنوسی ، افغانی ، میرزا میلکم خان و ... اشاره کرد.<sup>۱</sup>

۳ - دکتر اقبال با این که پیرو اندیشه «تصوف» است ، در بعضی موارد از عقاید ست کننده، رکود آور و غیر اسلامی که به عنوان تصوف رائج گشته و عنصر های منفی انجمادی را نشان زده می گوید :

«مجاهدانہ حرارت رہی نہ صوفی میں

بہانہ بی عملی کا بنی شراب «الست»

(ترجمه : جنبش مجاهدانه در شخصیت صوفی وجود ندارد و شراب «الست» را بهانه‌ی بی عملی خود ساخت)

<sup>۱</sup> - شماره دانش ۱۱۸ پاییز ۱۳۹۳، ص ۳۳

«یه ذکر نیم شبی ، یه مراقبه ، یه سرور ، یه سرور  
تیری خودی کے نگهبان نہیں ، تو کچھ بھی نہیں»

(ترجمہ : اگر این ذکر نیم شبی و مراقبه و سرور نگهبانان خودی تو نیستند ،  
بی سوداند)

### تأثیر تصوف در ادبیات

- ۱ - تصوف نظر شعرا ، را عالی کرده و غزل را سر و صورتی داده است عشق در تغزل ، شہوانی است ولی در غزل عرفانی ، مایه کمال است .
  - ۲ - تصوف در بقاء شعر مؤثر بوده و صوفیہ بشعر اهمیت فوق العادہ می دادند و ابو سعید ابوالخیر کہ تصوف را سر و سامانی داده بجای دعا ، شعر می خواند.
  - ۳ - بعد از رواج تصوف ، قصاید مدحی از رونق افتاد و غزل جانشین آن گردید زیرا غزل بہ ممدوح احتیاج ندارد و غزل کامل مولود تصوف است . مهمترین مثنوی ها را کہ صوفیہ برای بیان حقایق عرفان بصورت حکایات ساخته اند. عبارت اند از : حدیقة الحقیقة، سنائی ، منطق الطیر، عطار و مثنوی مولانا روم .
  - ۴ - در اشعار شعرای صوفی دامنہ معانی الفاظ وسعت می یابد و الفاظ را در معانی مجازی و گاهی مجاز بسیار دور بکار برده اند.
- یکی از موضوعات مورد پسند علامه اقبال عرفان و تصوف بوده است. بہ همین سبب در شعر اردوی اقبال ابیات عارفان و صوفیان ایرانی جا بہ جا چشم می خورند. پس یکی یکی آنان را مورد بررسی قرار می دهیم.

من ترتیب شخصیات را طبق ترتیب کلیات اقبال مانند بانگ درا، بال جبریل ، ضرب کلیم و ارمغان اعجاز درست کرده ام .

## ۱- منصور حلاج

ابو مغیث یا ابو الغیث حسین بن منصور حلاج ، عارف و صوفی معروف پایان قرن سوم هجری است. اهل بیضاوی فارس بود. ولی در عراق پرورش یافت. در حدود سال ۲۹۹ ق به مذهب خاصی گروید. او تالیفات فراوان از خود به یادگار گذاشته است .

او سخنانی شگفت انگیز می گفت که صوفیاء آن را خلاف شرع می دانستند. مثلاً او می گفت :

\* « لیس فی جبتی سوی الله »

ترجمه : در خرقه من جز خدا کسی نیست.

\* « و انا الحق »

ترجمه : من خدایم.

\* « و انا مغرق قوم نوح و مهلك عاد و ثمود »

ترجمه : من غرق کننده قوم نوح و هلاک کننده عاد و ثمود<sup>۱</sup>

بعضی او را از اولیا و صاحب خوارق عادات و کرامات می دانند و گروهی کاهن و کذاب و شعبده باز می گویند بعد از سرزنش و ملامت مردم گفت که من از فرط محبت و عشق و شدت وجد و حال و کمال استغراق این کلمات را گفته ام. به سبب همین کلمات سالها به زندان ماند و سپس به دار کشیده شد.

<sup>۱</sup> - یاحقی جعفر ، فرهنگ اساطیر ، ص ۱۷۴

«رندی سے بھی آگاہ، شریعت سے بھی واقف  
پوچھو جو تصوف کی تو منصور کا ثانی»

بانگ درا ۹۲ / ۷۶

«منصور کو ہوا لب گویا پیام موت  
اب کیا کسی کے عشق کا دعویٰ کرے کوئی»

بانگ درا ۱۲۸ / ۱۱۲

«رقابت علم و عرفان میں غلط بینی ہے منبر کی  
کہ وہ حلاج کی سولی کو سمجھا ہے رقیب اپنا»

بال جبریل ۳۶۰ / ۳۶

«حلاج کی لیکن یہ روایت ہے کہ آخر  
اک مرد قلندر نے کیا راز خودی فاش!»

ضرب کلیم ۶۳۰ / ۱۳۰



## ۲- سلمان فارسی

یکی از مشاہیر صحابہ پیغمبر و از شخصیت های بسیار بزرگ اسلام است. وی از ناحیہ اصفهان بود. نام اصلی او «ماہو» یا «روزبہ» است. در کودکی بدین عیسوی گرائید و چون از کشیشان شنیده بود کہ ظہور پیغمبر تازہ نزدیک شدہ است . خانہ پدر را ترک گفت و در بلاد عرب بہ اسارت بنی کلب افتاد و مردی از بنی قریظہ او را خرید و بہ یثرب برد. و در این شہر از ظہور پیغمبر آگاہ شد، و بہ زودی اسلام آورد. بر طبق روایتی مشہور رسول(ص)، سلمان را از اہل بیت شمرده است. پس از مرگ رسول اکرم ، سلمان در شمار اصحابہ علی علیہ السلام در آمد و نزد امیر المومنین حضرت علی نیز منزلتی بزرگ داشت. در خلافت عمر ابن خطاب بحکومت مدائن منسوب شد. آرامگاہ سلمان در مدائن نزدیکی بغداد است . وفات او بسال ۳۵ یا ۳۶ ہجری اتفاق افتادہ است.

«عشق کو، عشق کی آشفته سری کو چھوڑا؟  
رسم سلمان و اولیس قرنی کو چھوڑا؟»

بانگ درا ۱۹۶/۱۸۰

«مٹایا قیصر و کسری کے استبداد کو جس نے  
وہ کیا تھا ، زور حیدر ، فقر بوذر ، صدق سلمانی»

بانگ درا ۳۰۱ / ۲۸۵

«امارت کیا، شکوہ خسروی بھی ہو تو کیا حاصل  
نہ زور حیدری تجھ میں ، نہ استغنائے سلمانی»

بال جبریل ۱۲۳ / ۴۴۷

### ۳ - اویس قرنی<sup>۱</sup>

عاشق صحابی رسول الله ، حضرت اویس قرنی اهل قرن شهر یمن بود که با پیغمبر عقیدت فراوان دارد. ابن عامر بن جز بن مالک از طایفه بنی مراد یکی از پارسایان و از تابعیان است. او زندگانی حضرت رسول را ادراک نکرد و بدرک صحبت آنحضرت موفق نگردید و بر عمر بن خطاب وارد شد. و در جنگ صفین با حضرت علی بن ابی طالب بود و بیشتر برآند که وی در همین واقعه بسال ۳۷ برابر ۶۰۷ میلادی کشته شد.

«عشق کو، عشق کی آشفته سری کو چھوڑا؟  
رسم سلمان و اویس قرنی کو چھوڑا؟»

بانگ درا ۱۹۶/۱۸۰

«یہی شیخ حرم ہے جو چرا کر بیچ کھاتا ہے  
گلیم بوذر و دلوق اویس و چادر زہرا»

بال جبریل ۳۶۰/۳۶

### ۴ - رای انور شاہ

سید محمد انور شاہ بن معظم شاہ کشمیری در نوامبر ۱۸۷۵م در کشمیر متولد شد. بعد برای تحصیلات عالیہ بہ دہلی و دیوبند رفتہ بود. علوم حدیث و اسلام را در مدرسہ دیوبند و دارالعلوم گنگوہہ درس می داد. بعلاوہ کتب دینی و حدیث انور شاہ شعر فارسی ہم می سرود. کتابی بنام «چشتی عالیہ» در سال ۲۰۰۷ م، بہ چاپ رسید. مولانا انور شاہ کشمیری در دیوبند ۲۸ مہ ۱۹۳۳م چشم فرو بست.

«محل نور تجلی ست رائ انور شاہ  
چو قرب او طلبی در صفائے نیت کوش»

بانگ درا ۲۳۹ / ۲۲۳

<sup>۱</sup> - لغت نامہ دہخدا ، جلد ۸، ص ۱۲۳۰

## ۵ - ابوذر غفاری

اسم او ابوذر غفاری و بعضی ابوالذر گفته اند . پدرش جندب بن جناده و مادر او رمل بنت الوقیعہ است. از اوایل مومنین بود. اول کسی بود بر رسول صلوات اللہ علیہ سلام گفت و رسول فرمود علیک السلام . او تا رحلت رسول اکرم، در خدمت و مصاحبت آنحضرت بود. پس از وفات ابی بکر بہ شام رفت و تا روزگار خلافت حضرت عثمان آنجا می زیست . ابوذر در سال ۳۲ ہجری در شام درگذشت. از رسول (ص) روایت است کہ ابوذر در امت من بزهد چو عیسی بن مریم است .

«مٹایا قیصر و کسری کے استبداد کو جس نے  
وہ کیا تھا ، زور حیدر ، فقر بوذر ، صدق سلمانی»

بانگ درا ۲۸۵ / ۳۰۱

«یہی شیخ حرم ہے جو چرا کر بیچ کھاتا ہے  
گیم بوذر و دلچ اولیس و چادر زہرا»

بال جبریل ۳۶ / ۳۶۰

## ۶- مولانا رومی<sup>۱</sup>

جلال الدین محمد بن بہاء الدین مولوی بلخی رومی ، متخلص بہ مولوی ۶۰۴ - ۶۷۲ ہ۔ ق متولد بلخ ، قونہ از اکابر عرفا و شعراء و دانشمندان ایران است۔ چون اہل بلخ است او را بلخی و چون مدتی از زندگانی خود را در آسیای صغیر (روم شرقی) گذرانده است وی را رومی گفته اند۔ جلال الدین تحصیلات خود را نزد شمس الدین محمد تبریزی از شاگردان پدرش ادامه داد۔ شمس با نبوغ معجزہ آسای خود چنان تاثیر در روان و ذوق جلال الدین نمود کہ مرید وی شد۔ او دیوان خود را بہ نام وی منسوب کرد یعنی دیوان شمس۔ علامہ اقبال مولانا را پیر و مرشد خود می شمارد۔

مولانا دو اثر برجستہ از خود بہ جای گذاشته است یکی مثنوی معنوی و دیگر غزلیات ، رباعیات، ترجیع بند وی بہ نام دیوان شمس است۔ مولوی در سن ۶۸ سالگی بسال ۶۷۲ ہجری در قونہ وفات یافت۔

تعداد ابیات مولانا در شعر اقبال بہ وفور بہ چشم می خورد ولی اینجا فقط چند تا را تذکر می دہیم ۔

«گفت رومی » ہر بنائے کہنہ کا آبادان کنند»

می ندانی » اول آن بنیاد را ویران کنند»

بانگک در ۲۷۸ / ۲۹۳

«نہ اٹھا پھر کوئی رومی ، عجم کے لالہ زاروں سے

وہی آب و گل ایران ، وہی تمیز ہے ساتی»

بال جبریل ۲۷ / ۳۵۱

<sup>۱</sup> - رضا زادہ شفق ، تاریخ ادبیات ایران ،

«اسی کشمش میں گزریں میری زندگی کی راتیں  
کبھی سوز و ساز **رومی** ، کبھی پیچ و تاب رازی»

بال جبریل ۳۵۴/۳۰

«علاج آتش **رومی** کے سوز میں ہے ترا  
تری خرد پہ ہے غالب فرنگیوں کافسوں»

بال جبریل ۳۶۴/۴۰

«صحت پیر **روم** سے مجھ پہ ہوا یہ راز فاش  
لاکھ حکیم سربجیب ایک کلیم سربکف»

بال جبریل ۳۷۳/۴۹

«عطار ہو **رومی** ہو رازی ہو غزالی ہو  
کچھ ہاتھ نہیں آتا بے آہ سحرگاہی»

بال جبریل ۳۷۹/۵۵

«یا حیرت فارابی یا تاب و تب **رومی**  
یا فکر حکیمانہ یا جذب کلیمانہ!»

بال جبریل ۳۹۴/۷۰

«نے مہرہ باقی ، نے مہرہ بازی  
جیتا ہے **رومی** ، ہارا ہے رازی»

بال جبریل ۳۹۷/۷۳

«حیران ہے بو علی کہ میں آیا کہاں سے ہوں  
**رومی** یہ سوچتا ہے کہ جاؤں کہ کدھر کو میں»

بال جبریل ۴۷۸/۱۵۴

»ہم خوگر محسوس ہیں ساحل کے خریدار  
اک بحر پر آشوب و پر اسرار ہے رومی«

بال جبریل ۱۵۵/۴۷۹

»تو بھی ہے اسی قافلہ شوق میں اقبال  
جس قافلہ شوق کا سالار ہے رومی«

بال جبریل ۱۵۵/۴۷۹

»اس عصر کو بھی اس نے دیا ہے کوئی پیغام  
کہتے ہیں چراغ رہ احرار ہے رومی«

بال جبریل ۱۵۵/۴۷۹

»مقام ذکر ، کمالات رومی و عطار  
مقام فکر ، مقالات بو علی سینا«

ضرب کلیم ۳۵/۵۳۵

»فردوس میں رومی سے یہ کہتا تھا سنائی  
مشرق میں ابھی تک ہے وہی کاسہ ، وہی آش«

ضرب کلیم ۱۳۰/۶۳۰

»گُستہ تار ہے تیری خودی کا ساز اب تک  
کہ تو ہے نغمہ رومی سے بے نیاز اب تک!«

ضرب کلیم ۱۳۳/۶۳۳

## ۷ - ابوالحسن بصری

ابوالحسن بن ابی الحسن بصری معروف بہ حسن البصری در سال ۶۴۲ھ ق. در مدینہ متولد شد . مبلغ و مفکر و عالم دین بود . مادر و پدر ابوالحسن را ، در خانہ ام سلمی زوجہ پیغمبر بعد از غزوہ بدر آورده بود . ابوالحسن بسلسلہ صوفیا روابط بہ حضرت علی بن ابی طالب داشت . و شہرت فراوان بہ سبب عفو رحم و ترک دنیا داشت .

روز جمعہ ۵ رجب ۱۱۵ ہجری بعمر ۸۹ سالہ وفات یافت . ہمہ مردم شہر بصرہ در جنازہ وی شرکت کردند کہ اولین بار مسجد جامعہ شہر بصرہ خالی از مردم در نماز عصر بود . زندگی حسن بصری برای اولیا مثال بود و او مرشد حضرت رابعہ بصری بود .

«یہ نکتہ میں نے سیکھا ابوالحسن سے  
کہ جاں مرقی نہیں مرگ بدن سے»

بال جبریل ۸۸ / ۴۱۲

## ۸ - جنید بغدادی

جنید در سال ۸۳۰ هـ ق در بغداد متولد شد. مقام بلند و خاص در میان صوفیاء فارسی مسلمانان داشت . و بعقیدہ صوفیانه ، او را بلقب سلطان یاد می کنند . همه زندگانی در بغداد عقائد و افکار صوفیانه را ترویج کرد . و در سال ۹۱۰ هـ ق در بغداد فوت شد .

«عجب نہیں کہ مسلمان کو پھر عطا کردیں  
شکوہ سنجر و فقر جنید و بسطامی»

بال جبریل ۷۴ / ۳۹۸

«شوکت سنجر و سلیم تیرے جلال کی نمود  
فقر جنید و بایزید تیرا جمال بے نقاب»

بال جبریل ۱۱۷ / ۴۴۱

«اسی میں حفاظت ہے انسانیت کی  
کہ ہوں ایک جنیدی و اردشیری»

بال جبریل ۱۲۳ / ۴۴۶



## ۹ - بایزید بسطامی

بایزید در سال ۸۰۶ در شهر بسطام ، ایران متولد شد. او شاگرد ذوالنون مصری بود و معارف ذوالنون مصری را ترویج کرده ، در اسلام بنای مذہبی سرمستی نهاد، یعنی وجودش را پیش خالق حقیقی فنا کرد.

بایزید از معارف عارفین و اسمش طیفور بن عیسی است . مرید و سقای سرای امام جعفر الصادق بود و صد و دوازده پیر را نیز خدمت نمود. مشایخ طریقت ویرا به بزرگواری ستوده اند. و در حق او سخنان بسیار فرموده اند.

کرامات و حالات بایزید بی شمار است در تذکرۃ الاولیا مشروح است مدت عمر نود سال بود و در سنہ ۲۶۱ هـ ق . رحلت نمود. مرقدش در بسطام زیارت گاہ خواص و عوام است<sup>۱</sup>.

«ای عشق تو کشته عارف و عامی را      سودای تو گم کرده نکو نامی را  
ذوق لب می گون تو آورد برون      از صومعه بایزید بسطامی را»

«عجب نہیں کہ مسلمان کو پھر عطا کردیں  
شکوہ سنجر و فقر جنید و بسطامی»

بال جبریل ۷۴ / ۳۹۸

«شوکت سنجر و سلیم تیرے جلال کی نمود  
فقر جنید و با یزید تیرا جمال بے نقاب»

بال جبریل ۱۱۷ / ۴۴۱

<sup>۱</sup> - تذکرہ ریاض العارفین ، رضا قلی خان ہدایت ، ۱۳۴۴ - چاپخانہ زہرہ

## ۱۰ - شیخ مجدد

امام ربانی شیخ احمد الفاروقی السرهندی ۲۶ ژوئن ۵۶۴ م در خانواده اشرافیہ در سرهند متولد شد. مبلغ و عالم دین اسلامی حنفی نقشبندی صوفی در زمان مغل پادشاه اکبر اعظم خدمات دین اسلام کرده یعنی دین اکبر اعظم را لغو نموده دین پیغمبر را احیاء نمود. بنابراین بنام مجدد الف ثانی یعنی تجدید کننده معروف شد. تحصیلات عالی در فقه اسلامی و علوم دینی در کشمیر و سیالکوت فرا گرفت و در ۱۷ سالگی تدریس را آغاز نمود. و خانواده وی به نام نقشبندیہ معروف است سلسلہ نسب وی را به پیغمبر می رسانند.

در ۱۰ دسامبر ۱۶۲۴ م در سرهند دیدہ از جهان فروبست.<sup>۱</sup>

«حاضر ہوا میں شیخ مجدد کی لحد پر  
وہ خاک کہ ہے زیر فلک مطلع انوار»

بال جبریل ۱۶۴ / ۴۸۸

<sup>۱</sup> - Sufism and Shari'ah : A Study of Shaykh Ahmad Sirhindi's effort to reform Sufism, Muhammad Abdul Haq Ansari, The Islamic Foundation , ۱۹۹۷ , p.۱۱ , Medieval Islamic Civilization : An Encyclopedia Routhledge , ۲۰۰۶, p. ۷۵۵.

## ۱۱ - سنائی

ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی، متخلص بہ سنائی ۴۶۵ - ۵۲۵ ہ۔  
 ق . شاعر بزرگ عرفانی ایران در قرن پنجم و ششم از مردم غزنین بود. در آغاز  
 قصیدہ سرایی می کرد ولی ناگهان تحولی در روح وی پدید آمد و تغییر روش  
 داد. بہ حج رفت و پس از آن گوشہ عزلت اختیار نمود و از مدح گفتن متنفر و  
 منزجر شد. بزرگ ترین اثر سنائی حدیقۃ الحقیقہ است کہ آن را الہی نامہ نیز  
 می گویند. دیگر آثار وی دیوان قصاید و غزلیات ، طریق التحقیق ، سیر العباد  
 من المبدأ الی المعاد می باشد. این شاعر استاد از فلسفہ ، علوم ، ادبیات و  
 عرفان کاملاً مطلع بودہ است<sup>۱</sup>.

«فردوس میں رومی سے یہ کہتا تھا سنائی  
 مشرق میں ابھی تک ہے وہی کاسہ ، وہی آتش»

ضرب کلیم ۱۳۰ / ۶۳۰

«سنائی کے ادب سے میں نے غواصی نہ کی ورنہ  
 ابھی اس بحر میں باقی ہیں لاکھوں لولوئے لالا»

بال جبریل ۳۹ / ۳۶۳

<sup>۱</sup> - دبیر خانہ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی ، سالنامہ ۱۳۷۷

## ۱۲ - جامی

نور الدین عبدالرحمن جامی در سال ۸۱۷ هـ ق . در خرجرد جام متولد شد. تخلص جامی را بسبب نام زادگاه خود و ارادتی که به شیخ الاسلام احمد جام داشت، برگزید. جامی از علما و عرفای بزرگ ایران است . جامی از علوم ادبی ، دینی و تاریخی اطلاعات فراوان داشت. از آثار منظوم اوست :

۱ - دیوان اشعار مشتمل بر قصاید و غزلیات و مراثی و ترجیع بند و ترکیب بند و مثنویات و رباعیات است.

۲ - هفت اورنگ شامل هفت مثنوی بتقلید خمسه نظامی : سلسله الذهب ، سلامان و افسال ، تحفة الاحرار ، سبحة الابرار ، یوسف و زلیخا ، لیلی و مجنون ، خردنامه اسکندری

از آثار مثنوی : نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص ، نفحات الانس ، لوايح ، لوايح ، شواهد النبوه ، اشعة اللمعات و بهارستان را می توان نام برد .  
سال وفات جامی ۸۹۸ هجری است .

«نایاب و نهنی متاع گفتار  
صد انوری و هزار جامی!»

## ۱۳ - عطار

محمد فرید الدین عطار ، بزرگترین عارف ایرانی در ۵۳۷ هـ ق نیشابور متولد شد. و ایام جوانی را بتحصیل علم و تهذیب اخلاق و تزکیه نفس گذرانید تا در عرفان سر آمد شد. عطار دارو خانه ای در نیشابور داشت و بیماران را معالجه می کرد و بدان جهت تخلص عطار اختیار نموده است. عطار مسافرت های ماوراءالنهر ، عربستان ، دمشق مصر و هند کرد. مشهور ترین آثار وی کتابی است به نثر فارسی بنام تذکره الاولیاء در شرح حال ۹۶ تن از بزرگان صوفیه است. این کتاب از شاهکارهای زبان فارسی و بهترین نمونه سبک انشای عرفانی می باشد. در غزل فرید و عطار تخلص می نمود. سال وفات عطار را ۶۲۷ هـ ق نوشته اند و در نیشابور مدفون است .

«عطار هو رومی هو رازی هو غزالی هو  
کچھ ہاتھ نہیں آتا بے آہ سحرگاہی»

بال جبریل ۵۵ / ۳۷۹

«مقام ذکر ، کمالات رومی و عطار  
مقام فکر ، مقالات بو علی سینا»

ضرب کلیم ۳۵ / ۵۳۵

## ۱۴ - محمد علی باب

میرزا علی محمد باب در ۱۲۳۶ هجری قمری در تبریز چشم بجهان گشود. و در سال ۱۲۶۶ در نزدیکی ارگ تبریز در سن سی سالگی تیرباران شده است. بعد از وفات پدر او تحت حمایت عمومی خود حاجی سید علی تربیت یافت و شغل او تجارت بود. ولی چون مجذوب مسائل مذهبی بود. در پناه قیافهٔ محبوب و چهره زیبا و حسن خلق و سلوک با مردم توانست عده ای را بسوی خود جلب کند. بعداً تجارت را رها کرد و برای سفر مکه و کربلا رفت در سلک شاگردان و مریدان حاجی سید کاظم رشتی در آمد. بسن ۲۴ سالگی تحولی در فکر او پیدا شد و نخست بعنوان مصلح و منجی جامعه دعوی «بابیت» و سپس «دعوی مهدویت» کرد. و ملقب «باب الباب» شد. و مذهب جدید را تبلیغ نمود.<sup>۱</sup>

«تهی خوب حضور علما باب کی تقریر  
بیچاره غلط پڑھتا تھا اعراب سموات»

ضرب کلیم ۵۹ / ۵۵۹

\*\*\*\*\*

<sup>۱</sup> - لغت نامه دهخدا جلد ۴۳ ، ص ۳۰۵

## فصل سوم

### ذکر حکیمان و فیلسوفان ایرانی و جهانی در شعر اردوی اقبال

زندگی عبارت از حرکت مستمر و جذب شده به پیش است و زندگی تمام موانع را که مانع سیرش می شوند به وسیله جذب و دفع از راه بر می دارد.

روزگار نام سرعت و شتاب است. شتاب در همه کار باعث شده است که وقت کمی برای اندیشیدن مانده است. این نیندیشیدن دردی عالمگیر و لاعلاج است. پس برای درمان چه باید؟

معرفی دانشمندان و اندیشمندان خود نیز حرکتی به سوی اندیشیدن است. اقبال شاعر همه مکان ها و همه اندیشه ها است او با انتخاب انسانیت به عنوان محور فکری شعر خود، شاعری را به یکی از بزرگترین سرچشمه های الهام تبدیل نموده است. به نظر اقبال ملت قومی نیست که از لحاظ جغرافیائی در جایی گرد آمده باشند.

«ملت از یک رنگی دلهاستی  
 اهل حق را حجت و دعوی یکی است  
 از حجاز و چین و ایرانیم ما  
 کثرت هر مدعی وحدت شود  
 روشن از یک جلوه این سیناستی  
 خیمه های ما جدا، دلها یکی است  
 شبنم یک صبح خندانیم ما  
 پخته چون وحدت شود ملت شود  
 رشته اش شیرازه افکار ما»

(کلیات اقبال فارسی)

هنر برجسته اقبال این است که عقل و احساس را باهم آمیخته و صفا و صمیمیتی را که قلب انسان خواستار آن است و عقل هم با آن علاقه دارد با بیان شاعرانه و منطقی در قلب ها نشانده است.

مسئله اساسی در فلسفه اقبال نفس انسانی است که اقبال آن را به نام «خودی» موسوم کرده است. به نظر اقبال مقصود از حیات انسانی تعیین و تربیت خودی می باشد و برای این تربیت مراحل و درجاتی هستند که مهم ترین این تشکیل و تحکیم فرد و انفرادیت است. یک فرزند آدم درجه به درجه صفات باری تعالی را در ذات خود جذب می کند و بالاخره به درک مقام کبریا موفق می شود.

مهم ترین و برجسته ترین نکات درباره ارتقای نفس انسانی به قرار زیر می باشد:

- ۱ - نفس انسانی به وسیله تربیت و تقلید مرشد کامل به تکامل می رسد.
- ۲ - زندگی ابدی امری اکتسابی است و ارتقای آدمی دارای پایان نیست.
- ۳ - مبدا محرک عملیات نیک انسانی عشق است و عقل باید تابع عشق باشد.

«عشق را از تیغ و خنجر باک نیست	اصل عشق از آب و باد و خاک نیست
عشق هم خاکستر و هم اخگر است	کار او از دین و دانش برتر است
عشق سلطان است و برهان مبین	هر دو عالم عشق را زیر نگین
عشق مود و مرغ و آدم و بس است	عشق تنها هر دو عالم را بس است»

(کلیات اقبال فارسی)

مولانا رومی مقایسه بین عقل و عشق کرده می گوید :

«عقل را سرمایه از بیم و شک است	عشق را عزم و یقین لاینفک است»
--------------------------------	-------------------------------

(کلیات اقبال فارسی)



شعر اقبال تنها شعر نیست. فلسفه است ، فکر است ، نقشه ساختن و طرح پرداختن ملت و کشوری نو است .

«ز شعر دلکش اقبال می توان دریافت      که درس فلسفه می داد و عشق می ورزید»

(کلیات اقبال فارسی)

اقبال عقل را نعمت خداوند می دانست و می گفت چه بهتر باشد که عقل و عمل باهم همراه باشند. اقبال عقیده داشت که عقل دو نوع است.

«عقل خود بین دگر و عقل جهان بین دگر است

بال بلبل دگر و بازوی شاهین دگر است»

(کلیات اقبال فارسی)

نکته مهم فکر اقبال فیلسوف ، ارتباط مستقیم با تبلیغ بیدار گرانه است او به علم و معرفت و عقل اهمیت فراوان می دهد:

«علم تا از عشق بر خوردار نیست      جز تماشا خانه افکار نیست

این تماشا خانه سحر سامری است      علم بی روح القدس افسونگری است»

(کلیات اقبال فارسی)

جایی دیگر این طور گفته است:

«علم بی عشق است از طاغوتیان      علم با عشق است از لاهوتیان

بی محبت علم و حکمت مرده ای      عقل تیری بر هدف ناخورده ای»

(کلیات اقبال فارسی)

اقبال معتقد است که پیامبر اولین کسی است که مفهوم کامل حقیقت جهان را که اساس کامل فلسفه است به بشریت می آموزد. اقبال عاشق خداست. عاشقی که عشقش را با اصطلاحات فلسفی تعبیر و تفسیر می کند و کوشش می کند که عشق را توسط آثار خود به خواننده منتقل کند. به این سبب عرضه کردن چنین فلسفه امری است که جرأت و جسارت فوق العاده می خواهد و هر کس نمی تواند این نوع استعداد داشته باشد.

اقبال تردیدی ندارد که پیام فیلسوفانه او منادی ظهور عظیم فکری است. امتیاز اقبال فیلسوفان مسلمان این است که او با بکار بردن اصطلاح فلسفی «خودی» در ادامه مفهوم اسلامی «الله» موفق شده است به همین سبب او به انسان ها دعوت می کند که به پیام او گوش دهند. پیام پر شور اقبال حیات می بخشد و روح می پروراند و آزادی می آفریند و ایمان می آورد و درین صورت حقیقت اسلام در اصالت ارزشهای انسانی مشخص می گردد و اینجاست که اقبال می سراید که تو ای انسان قدر خود را بشناس و از نیروی الهی که در ذات تو پنهان است استفاده کن.

اقبال برای فلسفه خود سه مرحله قایل است :

- مرحله اول اطاعت قانون است . شخصیت هیچ فرد بدون اطاعت قانون تکامل پذیر نیست. اقبال درین زمینه می گوید :

- ای شخص راه گم کرده در طریق اطاعت بکوش

- آزادی نتیجه و ثمره اجبار است

- کسی که ارزشی ندارد به واسطه اطاعت ارزنده می شود

- بر اثر اطاعت نکردن آتش دانی شخص به خاکستر تبدیل می شود

- کسی که می خواهد که آفتاب و ستارگان را تحت تسلط خویش در

آورد باید خود را اسیر قانون کند.

- مرحله دوم تسلط بر نفس است و آن عبارت است از تسلط خودی. فرد قبل از اینکه ادعا کند که بر زندگی مسلط شده است. بر خود مسلط شود. در آن صورت اگر بار بر زورقی باشی مروارید خواهی شد. درین ضمن چه خوب گفته است :

«هرکه بر خود نیست فرمانش روا می شود فرمان پذیر دیگران»  
(کلیات اقبال فارسی)

سومین و آخرین مرحله تکامل شخصیت انسان روی زمین به خلافت الهی عبارت است . درین مقام بلند عالی ترین قدرت که در نهاد انسان وجود دارد با بزرگ ترین درجات علم و معرفت معتمد می شود و در چنین حالتی حیات و فکر و عمل ، فطرت و عقل و بصیرت به صورت واحدی در می آیند

و به این مناسب می گوید خلیفه و جانشین خدا مانند روح جهان است. او کسی است که فرمان خدا را در زمین اجرا می کند او این فرش کهنه را در می نورد. او کسی است که جهان دیگری را به وجود می آورد به عقیده اقبال مرد کامل کسی است که دارای شخصیت و فردیت است و به خدا نزدیک می شود این چنین مردی در جهان فانی نمی شود بلکه جهان در او مستهلک می شود . صفاتی که برای انسان کامل ضروری است عبارت است از عشق ، استقامت ، صبر ، صداقت ، اطاعت ، استعداد و خلاقیت.

تذکر حکیمان و فیلسوفان که علامه اقبال در شعر اردوی خود کرده است به قرار زیر می باشد مانند : -

## ۱ - امام غزالی

حجة الاسلام امام ابو حامد محمد غزالی در سال ۴۵۶ در طوس ولادت یافت و در ۵۰۵ همانجا یعنی در طوس رحلت نمود، از دانشمندان مشهور دوره سلجوقی و پرکار ترین مولفین اسلامی است که بین تصوف و مذهب، ارتباطی بوجود آورده و بعرفان لباس دین پوشانده است. غزالی تمام عمر خود را بمبارزه با فلاسفه و تکفیر فلاسفه گذرانده و هفتاد کتاب در مسائل دینی و عرفانی نوشته است و چهار سال در مدرسه نظامیه بغداد تدریس نمود. از تالیفات معروف

۱ - احیاء العلوم ، ۲ - مقاصد الفلاسفه ، ۳ - ثقافت الفلاسفه ،

۴ - معیار العلوم را می توان نام برد.

غزالی چون به مسلک مشایخ صوفیه درآمد با حرارت و شور بسیار کوشید که ناتوانی عقل را ثابت کند و عقاید فلاسفه را باطل و مردود بداند.

«ره گئی رسم اذال ، روح بلالی نه رهی  
فلسفه ره گیا، تلقین غزالی نه رهی»

بانگ درا ۲۱۴ / ۲۳۰

«عطار هو رومی هو رازی هو غزالی هو  
کچھ ہاتھ نہیں آتا بے آہ سحرگاہی»

بال جبریل ۶۱ / ۳۸۵

## ۲ - ابو علی سینا

بوعلی سینا فیلسوف و مفکر شیخ الرئیس ابو علی حسین بن عبداللہ بن سینا در حدود ۳۷۰ در حوالی بخارا تولد یافت . ابن سینا تنها از دانشمندان نامی ایران نیست بلکہ از علمای جهان محسوب می شود . ابن سینا از عنفوان شباب کسب فضائل پرداخت و در مقدمات علوم و قرآن و ادب مہارت بہم رسانید و بعد تحصیل فقہ و منطق و نجوم و ریاضی و طب پرداخت . تالیفات معروفترین ابن سینا کتاب قانون در طب است . شیخ در زبان فارسی نیز تالیفات نموده از جملہ کتاب فلسفی او موسوم بہ «دانشنامہ علائی» معروف است و درین کتاب زبان فارسی خود کاملاً نشان داده حتی اصطلاحات علمی ، بفارسی سرہ بکار بردہ است . شیخ بیارسی شعر سرودہ و رباعی زیر را بہ او نسبت می دهند:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود      محکم تر از ایمن من ایمان نبود  
در دہر چو من یکی و آنہم کافر      پس در ہمہ دہر یک مسلمان نبود

وفات شیخ در سال ۴۲۸ هـ . ق در ہمدان واقع شد .

«حیران ہے بو علی کہ میں آیا کہاں سے ہوں  
رومی یہ سوچتا ہے کہ جاؤں کدھر کو میں»

بال جبریل ۱۵۴ / ۴۷۸

«مقام ذکر ، کمالات رومی و عطار  
مقام فکر ، مقالات بو علی سینا»

ضرب کلیم ۳۵ / ۵۳۵

« محل ایسا کیا تعمیر عرفی کے تخیل نے  
تصدق جس پہ حیرت خانہ سینا و فارابی»

بانگ درا ۲۵۱ / ۲۶۷

### ۳ - فارابی

ابو نصر محمد بن محمد ، معروف به فارابی فیلسوف بزرگ دنیای اسلام است او در تمام کتب ارسطو را مورد مطالعه و تحقیق قرار داد و به همین سبب به نام «ارسطو ثانی» و «معلم ثانی» معروف شده است . فارابی به مال و ثروت دنیاوی علاقہ ای نداشت بیشتر اوقات خود را به تنہایی می گذراند . اهمیتی فارابی بیشتر به سبب شرح های اوست کہ بر آثار ارسطو نوشته است . فارابی از همه علوم عصر خود مطلع بود. روش فلسفی وی را باید یک روش نو افلاطونی اسلامی قرار داد. کہ قبل از وی به وسیله کندی شروع شد و بعد از وی یک طرف در آثار اخوان الصفا و به طرف دیگر در کتب ابو علی سینا به مرحله کمال رسید. فارابی در بعضی موارد با کندی و ابو علی سینا اختلاف دارد و این چیز در آثار وی مشاهده می شود. او آثار متعدد از خود ب یادگار گذاشته است . مهمترین آن ها عبارتند از : رساله فی مبادی آراء اهل مدینہ الفاضلہ ، عیون المسائل ، فصوص الحکم ، رساله فی المسائل الفلسفیه ، رساله فی السیاسة .

«محل ایسا کیا تعمیر عرفی کے تخیل نے  
تصدق جس پہ حیرت خانہ سینا و فارابی»

بانگ درا ۲۵۱ / ۲۶۷

«عروق مردہ مشرق میں خون زندگی دوڑا  
سمجھ سکتے نہیں اس راز کو سینا و فارابی»

بانگ درا ۲۸۱ / ۲۹۷

«یا حیرت فارابی یا تاب و تب رومی  
یا فکر حکیمانہ یا جذب کلیمانہ!»

بال جبریل ۷۰ / ۳۹۴

## ۴ - رازی

امام فخرالدین رازی در سال ۵۴۴ هـ ق در ری متولد شد. خاندان وی ہمہ اهل علم بودند . او نیز از مشهورترین دانشمندان عصر خود شد و تالیفات مهمی در حکمت و فقہ و تصوف و منطق و کلام دارد معروف ترین آنها بزبان عربی عبارتست از :

شرح اشارات ابن سینا ، کتاب المباحث المشرقیہ در طبیعات والہیات و المخلص در منطق و حکمت . رسالاتی نیز بزبان فارسی نوشته است .

امام فخرالدین بسال ۶۰۶ هـ ق . در ہرات وفات یافت.

«ترے ضمیر پہ جب تک نہ ہو نزول کتاب  
گرہ کشا ہے نہ رازی نہ صاحب کشاف»

بال جبریل ۷۸ / ۴۰۲

«اسی کشمش میں گزریں میری زندگی کی راتیں  
کبھی سوز و ساز رومی ، کبھی پیچ و تاب رازی»

بال جبریل ۳۰ / ۳۵۴

«علاج ضعف یقین ان سے ہو نہیں سکتا  
غریب اگرچہ ہیں رازی کے نکتہ ہاے دقیق»

بال جبریل ۴۶ / ۳۷۰

«عطار هو رومی هو رازی هو غزالی هو  
کچھ ہاتھ نہیں آتا بے آہ سحرگاہی»

بال جبریل ۵۵ / ۳۷۹

«کمال عشق و مستی ظرف حیدر  
زوال عشق و مستی حرف رازی»

بال جبریل ۸۴ / ۴۰۸

درین قسمت نقش تصوف را در شعر اقبال مورد توجه قرار داده  
ایباتی را ذکر نموده ام که در آن تذکر سخن سرایان ، عارفان و  
فیلسوفان شده است و قبل از هر شعر نگاه اجمالی به سخن سرایان  
هم انداخته شده است. این نکته را هم شرح داده ام که اقبال چرا  
بعضی اوقات تصوف را برای مسلمانان ناپسندیده فکر می کرد و به  
این سبب سوء تفاهم مردم نسبت به مفهوم تصوف به وجود آمده بود.



## انعکاس تاریخ و جغرافیایی ایران و جهان در شعر اردوی اقبال

کشور ایران دارای ۱۶۴۸۱۹۵ کیلومتر مربع مساحت است و در قسمت وسیعی از فلات ایران واقع شده است. وسعت سرزمین ایران کمتر از کشور چین، هندوستان، و عربستان در آسیاست اما وسعت خاک ایران بیشتر از خاک آلمان، فرانسه، ایتالیا و انگلستان، بلژیک و هلند و تقریباً برابر با سرزمین هر دو کشور پاکستان و کشور ترکیه می باشد.

فلات ایران سرزمینی کوهستانی و بلند در جنوب غربی آسیا به مساحت حدود ۶ / ۲ میلیون کیلومتر مربع است که به دنبال چین خوردگی های جوان دوران سوم پدید آمد این سرزمین فلات ارمنستان و آسیای صغیر را در مغرب به فلات های پامیر و تبت در مشرق متصل کرده، حاشیه خارجی فلات ایران را در دریاها و چاله های پست و همواری مانند دریای خزر و بیابان ترکستان در شمال، خلیج فارس و دریای عمان در جنوب، جلگه دجله و فرات در مغرب و جلگه پنجاب و سند در مشرق در بر گرفته است.

کشور ایران از لحاظ گسترش در امتداد طول و عرض جغرافیایی سرزمین متناسب است.

باوجود کوهستانی بودن ایران و باوجود عوامل باز دارنده ای چون بیابان ترکستان در شمال و خلیج فارس و دریای عمان در جنوب، ارتباط ملتهای شرق و غرب از گذشته های دور از راه ایران صورت می گرفت و راههای بازرگانی ازین سرزمین می گذشت. از مطالعه تاریخ ایران معلوم می شود که ایران به سبب موقعیت جغرافیایی خود در سیاست بین المللی همیشه نقش مهمی را ایفا نموده است.

حدود سه هزار و پانصد سال پیش ، اقوام آریایی از نژاد هند و اروپایی به ایران کنونی مهاجرت کردند و این سرزمین جدید ایران یعنی سرزمین آریایی ها نامیده شد.

ایرانیان از سال ۷۰۱ قبل تا سال ۶۳۶ م یعنی در حدود سیزده قرن و نیم چهار حکومت بزرگ در آسیا تشکیل دادند ماد ، هخامنشی ، اشکانی و ساسانی.

اولین پادشاهی ایرانیان به دست مادها تشکیل شد که ۱۵۱ سال ادامه داشت. پایتخت مادها همدان بود که اولین پایتخت به شمار می رود هخامنشیان (۵۵۰ تا ۳۳۰ ق م) بزرگ ترین شاهنشاهی جهان را تاسیس کردند و توانستند مرزهای ایران در مشرق به سرزمین های غربی هند و در مغرب به شهرهای شرقی یونان و شمال افریقا برسانند. در این کشور سی ایالت چهل و شش قوم از نژادهای مختلف با دین ها ، زبان ها و عادت های گوناگون زندگی می کردند.

با ضعف دولت هخامنشی ، اسکندر مقدونی در سال ۳۳۰ ق. م ایرانیان را شکست و این طور یونانیان دو قرن بر ایران حکومت کردند. اما اشکانیان جانشینان اسکندر را بیرون راندند و ایران را به استقلال رساندند.

در عصر اشکانیان ایران و روم دو امپراطوری بزرگ و دو رقیب جهانی بودند و اشکانیان پیشرفت رومیان در آسیا به طرف ایران را متوقف ساختند.

شاهنشاهی اشکوه ساسانی آخرین سلسله ایرانی قبل از ظهور اسلام است. جنگ های ایران و روم در طول حکومت ساسانیان ادامه داشت.

تاریخ ایران از سال ۷۰۱ ق م تا سال ۶۳۶ م تاریخ پیش از اسلام یا دوره باستانی نامیده می شود و از سال ۶۳۶ م تا کنون تاریخ پس از اسلام یا دوره اسلامی نام دارد.

ایران نامی است به دیرینگی تاریخ سرزمین آریایی ها که شش هزار سال پیش از میلاد مسیح به ایران مهاجرت کردند و نام خود را به این سرزمین بزرگ دادند. هخامنشیان کشور خود را آبی ریا می گفتند ، ساسانیان آن را آران و آران شهر می خواندند. یونانی ها و اروپائی ها کشوری به نام « ایران » را نمی شناختند. یونانی ها ایران را « پرسیس » ( پارس ) نامیده بودند. اهل فرانسه ایران را « پرس » و انگلیسی زبان ها « پرشیا » می نامیدند.

این تشتمت و پراکندگی نام ها باعث شد که دولت ایران در سال ۱۹۳۵م از مراجع بین المللی درخواست کند که همه کشورهای جهان میهن ما را به نام « ایران » بشناسند. این تقاضای ایرانی ها پذیرفته شد و از آن پس ایران در سراسر جهان به نام « ایران » شناخته شد. ایرانی ها بر ایرانی بودن خود افتخار می کنند. ادبیات هزار ساله سرزمین ایران سرشار از ستایش ایران است. شاهنامه فردوسی سراسر « ایران نامه » است . این شعر فردوسی در ستایش ایران ورد زبان هر ایرانی میهن است :

«چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد»

علامه دکتر اقبال که به ایران و ایرانی ها دلبستگی فوق العاده داشت در ابیات اردوی وی باز تاب تاریخ و جغرافیای ایران به چشم می خورد.

من ترتیب شخصیات را طبق ترتیب کلیات اقبال مانند بانگ درا، بال جبریل ، ضرب کلیم و ارمغان اعجاز درست کرده ام .

## فصل اول

## شخصیت های تاریخی ایران در شعر اردوی اقبال

## جم / جمشید

جمشید یکی از پادشاهان سلسله داستانی پیشدادیان است. طبق اوستا او اولین کسی است که اهورامزدا دین خود را بدو سپرد گفته می شود که در زمان او در مدت سیصد سال بیماری و مرگ نبود. این چیز باعث گمراهی وی شد. پس جهان بر آشفته و بیماری و مرگ باز گشت . جشن نوروز طبق شاهنامه فردوسی از رسوم زمان اوست . حکومت جمشید به دست ضحاک منقرض گردید.

«ناتوانی ہی میری سرمایہ قوت نہ ہو  
رشک جام جم مرا آئینہ حیرت نہ ہو»

بانگ درا ۵۴ / ۳۸

«ہو اگر ہاتھوں میں تیرے خامہ معجز رقم  
شیشہ دل ہو اگر تیرا مثال جام جم»

بانگ درا ۸۵ / ۶۹

«اگر دیکھا بھی اُس نے سارے عالم کو تو کیا دیکھا  
نظر آئی نہ کچھ اپنی حقیقت جام سے جم کو»

بانگ درا ۱۰۲ / ۸۶

«سنا ہے عالم بالا میں کوئی کیسا گر تھا  
صفا تھی جس کی خاک پا میں بڑھ کر ساغر جم سے»

بانگ درا ۱۳۷ / ۱۲۱

«نام لیوا جس کے شہنشاہ عالم کے ہوئے  
جانشین قیصر کے ، وارث مسند جم کے ہوئے»

بانگ درا ۱۵۶ / ۱۷۲

«اس دور میں مے اور ہے، جام اور ہے جم اور  
ساتی نے بنا کی روش لطف و ستم اور «

بانگ درا ۱۷۱ / ۱۸۷

«نغمہ بیداری جمہور ہے سامان عیش  
قصہ خواب آور اسکندر و جم کب تک»

بانگ درا ۲۷۶ / ۲۹۲

«اپنے رازق کو نہ پہچانے تو محتاج ملوک  
اور پہچانے تو ہیں تیرے گدا دارا و جم «

بال جبریل ۴۴ / ۳۶۸

«روشن ہے جام جمشید اب تک  
شاہی نہیں ہے بے شیشہ بازی»

بال جبریل ۷۳ / ۳۹۷

«جہان بنی مری فطرت ہے لیکن  
کسی جمشید کا ساغر نہیں میں «

بال جبریل ۸۷ / ۴۱۱

«اس مرد خود آگاہ و خدا مست کی صحبت  
دیتی ہے گداوں کو شکوہ جم و پرویز»

ضرب کلیم ۶۷ / ۵۶۷

«ایسی کوئی دنیا نہیں افلاک کے نیچے  
بے معرکہ ہاتھ آئے جہاں تخت جم و کے»

ضرب کلیم ۱۳۹ / ۶۳۹

## فرہاد / کوهکن

فرہاد عاشق دختر شاہ ارمنستان و رقیب خسرو پرویز بود. فرہاد کارگر دلسوخته کوه بیستون است از نظر پایگاہ طبقاتی هیچ گونه مشابہتی با رقیب خود خسرو ، امپراطور، مقتدر ایران نداشت . خسرو بہ گمان خود سنگی بزرگ سر راہ او گذاشتہ است . اما فرہاد عاشق صادق برای رسیدن بہ معشوق خود راہ را برای خود ہموار کرد و بہ طریق کوهکنی شہرت آفاقی را کسب آورد.

«بہ گرد عالم از فرہاد رنجور حدیث کوه کنند گشت مشہور»

(خمسہ ۲۷۸)

«حسن کا گنج گراں مایہ تجھے مل جاتا  
تو نے فرہاد ! نہ کھودا کبھی ویرانہ دل»

بانگ درا ۷۷ / ۹۳

«گھر میں پرویز کے شیرین تو ہوئی جلوہ نما  
لے کے آئی ہے مگر تیشہ فرہاد بھی ساتھ»

بانگ درا ۲۲۲ / ۲۳۸

«زندگانی کی حقیقت کوهکن کے دل سے پوچھ  
جوئے شیر و تیشہ و سنگ گراں ہے زندگی»

بانگ درا ۲۷۲ / ۲۸۸

«زمام کار اگر مزدور کے ہاتھوں میں ہو پھر کیا  
طریق کوہکن میں بھی وہی حیلے ہیں پرویزی»

بال جبریل ۵۰ / ۳۷۴

«خرید سکتے ہیں دنیا میں عشرت پرویز  
خدا کی دین ہے سرمایہ غم فرہاد»

بال جبریل ۷۲ / ۳۹۶

«بے محنت پیہم کوئی جوہر نہیں کھلتا  
روشن شرر تیشہ سے ہے خانہ فرہاد»

ضرب کلیم ۱۴۳ / ۶۴۳

«فرہاد کی خارا شکنی زندہ ہے اب تک  
باقی نہیں دنیا میں ملوکیت پرویز!»

ضرب کلیم ۱۶۰ / ۶۶۰

«تیشے کی کوئی گردش تقدیر تو دیکھے  
سیراب ہے پرویز ، جگر تشنہ ہے فرہاد»

ارمغان حجاز ۳۰ / ۷۲۲

«گلہ ہے مجھ کو زمانے کی کور ذوقی سے  
سمجھتا ہے میری محنت کو محنت فرہاد»

ارمغان حجاز ۶۰ / ۷۵۲

## دارا

دارا یا داریوش نام چندتن از شاہنشاہان پرشکوه ہخامنشی بہ نام داریوش اول ، داریوش دوم ، داریوش سوم است . داریوش اول یعنی داریوش بزرگ پسر ویشتاسب است. وی بہ کمک سرداران طوائف پارس سلطنت را از دست گوہاتای غاصب خارج کردہ خود بہ سلطنت رسید. داریوش در تشکیلات کشور و لشکر ابتکاراتی پدید آورد. او برای رفاه مردم کارہای زیاد را انجام داد. او بہ سبب ہوش و ذکاوت خویش تسلط خود را از سوی شمال شرقی تا شط سیحون ، از جنوب شرقی تا کنار رود سند و از مغرب تا شبہ جزیرہ یونان توسعہ داد، و ہمہ ملل آسیای غربی و آسیای میانہ و مصر و حبشہ را تحت سلطہ خویش در آورد. در زمان وی جنگ ہا بین ایران و یونان آغاز شد ولی بہ نتیجہ قطعی نرسید . دورہ پادشاہی او سی و پنج سال ادامہ داشت .

«عاشق عزلت ہے دل نازاں ہوں اپنے گھر میں  
خندہ زن ہوں مسند دارا و اسکندر پہ میں»

بانگ درا ۹۶ / ۸۰

«تجھے اس قوم نے پالا ہے آنغوش محبت میں  
کچل ڈالا تھا جس نے پاؤں میں تاج سر دارا»

بانگ درا ۲۰۷ / ۱۹۱



«تاریخ کہہ رہی ہے کہ رومی کے سامنے  
دعویٰ کیا جو پورس و دارا نے خام تھا»

بانگ درا ۲۵۵ / ۲۷۱

«پہلے خوددار تو مانند سکندر ہوئے  
پھر جہاں میں ہوس شوکت دارائی کر»

بانگ درا ۲۹۶ / ۳۱۲

«اپنے رازق کو نہ پہچانے تو محتاج ملوک  
اور پہچانے تو ہیں تیرے گدا دارا و جم»

بال جبریل ۴۴ / ۳۶۸

«دارا و سکندر سے وہ مرد فقیر اولیٰ  
ہو جس کی فقیری میں بوئے اسد اللی»

بال جبریل ۶۲ / ۳۸۶

«غیرت ہے بڑی چیز جہان تک و دو میں  
پہناتی ہے درویش کو تاج سر دارا»

ارمغان حجاز ۲۱ / ۷۱۳

## شیرین

شیرین بہ سبب خسرو مہر دیگری را نمی تواند بہ دل راہ دہد، او را بہ کندن جوی شیر مامور می کند تا شیری کہ با زحمت از راہ دور ، پرستاران او می آورند آسان بہ دست آید و چون این اقدامات نمی تواند در عزم سنگین فرہاد کوهکن فتوری ایجاد کند. شایعہ مرگ شیرین را بہ اطراف می پراکنند ہنگامی کہ خبر مرگ بہ دروغ بہ گوش فرہاد رسید بہ سبب عشق جنون آمیز بہ قول نظامی « ز طاق کوه ، چون کوهی در افتاد» و جان بہ جان آفرین سپرد

«صلای عشق شیرین در جہان داد زمین بر یاد او بوسید و جان داد»

«وہی اک حسن نظر آتا ہے ہر شے میں  
یہ شیرین بھی ہے گویا ، بیستوں بھی کوہکن بھی ہے»

بانگ درا ۱۰۳ / ۸۷

«گھر میں پرویز کے شیرین تو ہوئی جلوہ نما  
لے کے آئی ہے مگر تیشہ فرہاد بھی ساتھ»

بانگ درا ۲۳۸ / ۲۲۲

## سنجر

معز الدین ابو الحارث احمد بن ملک شاہ سلجوقی معروف بہ سلطان سنجر آخرین پادشاہ سلسلہ سلجوقیان بہ شمار می رود . طبق مورخان او در دورہ ۴۰ سالہ پادشاہی خود در خراسان نوزدہ پیروزی بہ دست آورد . بعد از شکست برادر زادہ اش کارش بالا گرفت او در شمار سلاطین بزرگ خانوادہ سلجوقیان درآمد . بعد از فتوحات زیادہ بالاخر بہ دست غزان شکست خورد و اسیر گردید . سنجر چہار سال در حبس غزان ماند . در این مدت غزہا احترام او را رعایت می کردند . پس از چہار سال با تدبیری از حبس غزان نجات یافتہ بہ مرو رسید . وقتی ویرانی آن شہر را مشاہدہ نمود چنان دلسرد و دل شکستہ گردید کہ دیگر از زندگی بیزار شد و سرانجام در ۷۳ سالگی دیدہ از جہان فرو بست . سلطان سنجر در تاریخ بعنوان پادشاہی دلاور و داد گستر و مقتدر و دلسوز و جوانمرد معرفی شدہ است .

«دل بیتاب جا پہنچا دیار پیر سنجر میں  
میسر ہے جہاں درمان درد ناشکیبائی»

بانگ درا ۱۶۵ / ۱۸۱

«یا سنجر و طغرل کا آئین جہاں گیری  
یا مرد قلندر کے انداز ملوکانہ»

بال جبریل ۷۰ / ۳۹۴

«عجب نہیں کہ مسلمان کو پھر عطا کر دیں  
شکوہ سنجر و فقر جنید و بسطامی»

بال جبریل ۷۴ / ۳۹۸

«کرم تیرا کہ بے جوہر نہیں میں  
غلام طغرل و سنجر نہیں میں»

بال جبریل ۸۷ / ۴۱۱

«خودی ہو زندہ تو ہے فقر بھی شہنشاہی  
نہیں ہے سنجر و طغرل سے کم شکوہ فقیر»

ضرب کلیم ۸۹ / ۵۸۹

## طغرل

طغرل بیگ یا طغرل اول ملقب بہ رکن الدین و مکنی بہ ابو طالب ، یکی از موسسان سلسلہ سلجوقی است . او با برادرش جغری بیگ بتدریج قدرت یافت و با ترکمانان در خراسان جنگید و غزنویان را تحت تسلط خویش در آورد وی اصفہان و آذربائیجان را در سال ۴۴۶ متصرف شد و بالاخر در سن ۷۰ سالگی درگذشت. عمید الملک کندی وزارت او را بہ عہدہ داشت. طغرل مردی تندخو و خشن و دلیر و جوانمرد و مقتدر و توانا پادشاہ این سلسلہ بہ شمار می رود.

«یا سنجر و طغرل کا آئین جہاں گیری  
یا مرد قلندر کے انداز ملوکانہ»

بال جبریل ۷۰ / ۳۹۴

«کرم تیرا کہ بے جوہر نہیں میں  
غلام طغرل و سنجر نہیں میں»

بال جبریل ۸۷ / ۴۱۱

«خودی ہو زندہ تو ہے فقر بھی شہنشاہی  
نہیں ہے سنجر و طغرل سے کم شکوہ فقیر»

ضرب کلیم ۸۹ / ۵۸۹

## خسرو پرویز

خسرو دوم ، پادشاہ ساسانی ، پسر ہرمز چہارم . وی بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست. در جنگ با بہرام چوبینہ شکست خورد . خسرو تمام شہرہای بین النہرین و نصیبین و دیار بکر را متصرف شد. و در آسیای صغیر بہ قدری پیش رفت کہ اہالی قسطنطنیہ مضطرب شدند. بالاخر بہ سبب پیروزی ہا مغرور شد. رفتار بہ خسرو باعث شد کہ تنفر مردم افزودہ شد و او را از سلطنت خلع نمودہ در محبسی انداختند و در سال ۶۲۸ م او را کشتند. خسرو پرویز بعد از انوشیروان معروفترین پادشاہ ساسانی است. دربارہٴ قصور عالی و حرم سرا و تجملات او سخن ہا گفتہ شدہ اند. در دورہٴ اول پادشاہی در نتیجہ جنگہا و فتوحات زیادہ خزاین و ذخایر بہ تیسفون آورد بطوری کہ موجودی ایران را چہار برابر کرد. باوجود این اوصاف ، خسرو پرویز و جنگ ہای او نہ فقط چیزی بہ ایران نیفزود بلکہ آن را بی اندازہ ضعیف کرد و با سرعت بسیار بہ طرف انحطاط سوق کرد.

«گھر میں پرویز کے شیرین تو ہوئی جلوہ نما  
لے کے آئی ہے مگر تیشہ فرہاد بھی ساتھ»

بانگ درا ۲۲۲ / ۲۳۸

«فقیر راہ کو بخشے گئے اسرار سلطانی  
بہا میری نوا کی دولت پرویز ہے ساقی»

بال جبریل ۲۷ / ۳۵۱

«گو فقر بھی رکھتا ہے انداز ملوکانہ  
ناچختہ ہے پرویزی بے سلطنت پرویز»

بال جبریل ۳۹ / ۳۶۳

«خرید سکتے ہیں دنیا میں عشرت پرویز  
خدا کی دین ہے سرمایہ غم فرہاد»

۳۹۶ / ۷۲ بال جبریل

«رہے نہ ایک و غوری کے معرکے باقی  
ہمیشہ تازہ و شیرین ہے نغمہ خسرو»

۳۹۹ / ۷۵ بال جبریل

«اس مرد خود آگاہ و خدا مست کی صحبت  
دیتی ہے گداوں کو شکوہ جم و پرویز»

۵۶۷ / ۶۷ ضرب کلیم

«وہ ضرب اگر کوہ شکن بھی ہو تو کیا ہے  
جس سے متزلزل نہ ہوئی دولت پرویز»

۶۳۹ / ۱۳۹ ضرب کلیم

«فرہاد کی خارا شکنی زندہ ہے اب تک  
باقی نہیں دنیا میں ملوکیت پرویز!»

۶۶۰ / ۱۶۰ ضرب کلیم

«مجلس ملت ہو یا پرویز کا دربار ہو  
ہے وہ سلطان ، غیر کی کھیتی پہ ہو جس کی نظر»

۷۰۴ / ۱۲ ارمغان حجاز

«تیشے کی کوئی گردش تقدیر تو دیکھے  
سیراب ہے پرویز ، جگر تشنہ ہے فرہاد»

۷۲۲ / ۳۰ ارمغان حجاز

«تھا یہ اللہ کا فرماں کہ شکوہ پرویز  
دو قلندر کو کہ ہیں اس میں ملوکانہ صفات»

۷۵۳ / ۶۱ ارمغان حجاز

## انوشیروان

خسرو اول پادشاہ ساسانی بہ لقب انوشیروان است و نوشیروان بہ معنی دارای روان جاوید معروف است . او بیست و یکمین پادشاہ ساسانی، فرزند غباد است. او بہ سبب عدل و دادگری شہرت جہانی دارد. نوشیروان بہ کمک وزیر خود بہ نام مہبود بہ پادشاہی رسید. او در جنگ ہای خارجی با دولت روم و مہاجمان شرقی پیروز شد و در اصلاحات داخلی و اشاعہ عدل و داد کوشش فراوان نمود .

«کبھی آوارہ و بے خانماں عشق  
کبھی شاہ شہاں نوشیروان عشق»

بال جبریل ۸۸ / ۴۱۲

## ارد شیر

ارد شیر بابکان پسر بابک بنیان گزار سلسلہ ساسانی است. وی پس از تسخیر فارس و جزایر خلیج فارس آخرین پادشاہ اشکانی اردوان پنجم را شکست داد . تیسفون ہم تحت تسلط خویش در آورد . سپس او متوجہ روم شد و چند جنگ بین ایران و روم در گرفت . الکساندر سوروس ، امپراطور روم را شکست داد. بعداً ارمنستان را نیز جزو ایران کرد وی بہ عنوان سردار مقتدر و یک پادشاہ مدبر در تاریخ ایران معروف است .

«اسی میں حفاظت ہے انسانیت کی  
کہ ہوں ایک چنیری و اردشیری»

بال جبریل ۱۲۲ / ۴۴۶



## بہزاد

نقاش و مینیاتور مشہور اواخر عہد تیموری و آغاز دورہ صفوی است۔ لقب وی کمال الدین است۔ او از ہرات تعلق داشت۔ استاد وی پیر سید احمد تبریزی است اول بہ دربار سلطان حسین بایقرا و بعدہا بہ شاہ اسماعیل صفوی پیوست۔ امیر علی شیر نوائی مشوق و حامی او بود۔ او تا اوایل سلطنت شاہ طہماسپ اول می زیست۔ او بہ عنوان نقاش و مینیاتور شہرت زیادی داشت۔ مینیاتورہای بسیاری را بہ او منسوب می کنند۔

«مُجھ کو تو یہی غم ہے کہ اس دور کے بہزاد  
کھو بیٹھے ہیں مشرق کا سرور ازلی بھی»

ضرب کلیم ۱۳۶ / ۶۳۶

«خون رگ معمار کی گرمی سے ہے تعمیر  
میخانہ حافظ ہو کہ بتخانہ بہزاد»

ضرب کلیم ۱۴۲ / ۶۴۲

## مزدک

مزدک از نسا یا از استخر فارس تعلق داشت. دو قرن قبل از مزدک مردی به نام زردشت بونده (بوندس) آیینی به نام دریست دین (Drist-den) را بنیان گذاشت. مزدک کہ مرد عمل بود این آیین را رواج داد. دریست دین یعنی آیین بوندس زردشت و مزدک به منزله اصلاحی در دین مانی بود و مانند آیین اصلی از بحث در رابطه بین دو اصل قدیم یعنی نور و تاریکی (ظلمت) شروع می شد. برتری نور بر ظلمت در مذهب مزدک از آیین مانی بیشتر است. بالاخر یزدان (نور) بر اهریمن (تاریکی) غالب خواهد آمد. مزدکیان بر خلاف مانویان از لذت های دنیا استفاده می کردند. طبق نظریه اجتماعی مزدک خدا وسایل زندگی را بر زمین آفریده تا همه برابر و یکسان از آن استفاده کنند. قباد پادشاه ساسانی در دوره اول سلطنت خود پیروی آیین مزدک شده بود.

«وہ یہودی فتنہ گر ، وہ روح **مزدک** کا بڑوز  
ہر قبا ہونے کو ہے اس کے جنوں سے تار تار»

ارمغان حجاز ۱۵ / ۷۰۷

«دست فطرت نے کیا ہے جن گریبانوں کو چاک  
**مزدکی** منطق کی سوزن سے نہیں ہوتے رفو»

ارمغان حجاز ۱۷ / ۷۱۰

«جانتا ہے جس پہ روشن باطن ایام ہے  
**مزدکیت** فتنہ فردا نہیں، اسلام ہے»

ارمغان حجاز ۱۷ / ۷۱۰

## فصل دوم

## جاہای جغرافیای ایران در شعر اردوی اقبال

## شیراز

شہر معروف و قدیمی ایران است . نام شیراز در الواح عیلامی مکشوف در تخت جمشید آمدہ است. و در دورہ خلفای نخستین اسلام این شہر معروف بود. شیراز در طی تاریخ ایران چند بار پایتخت گردیدہ و آثار و ابنیہ بسیار از ادوار تاریخی در آن بجا ماندہ اند. مرقد دو شاعر بزرگ سعدی و حافظ درین شہر است. شہر شیراز کم نظیر از لحاظ اعتدال و سلامت ہوا است .

«شاید مضمون تصدق ہے تیرے انداز پر  
خندہ زن ہے غنچہ دلی گل شیراز پر»

بانگ درا ۵۶ / ۴۰

«اس چمن میں ہوں گے پیدا بلبل شیراز بھی  
سینکڑوں ساحر بھی ہوں گے، صاحب اعجاز بھی»

بانگ درا ۱۱۶ / ۱۰۰

«اس پہ طرہ ہے کہ تو شعر بھی کہہ سکتا ہے  
تیری مینائے سخن میں ہے شراب شیراز»

بانگ درا ۲۰۵ / ۱۸۹

«پیام مرشد شیراز بھی مگر سن لے  
کہ ہے یہ سر نہاں خانہ ضمیر سروش»

بانگ درا ۲۳۹ / ۲۲۳

## کوه بیستون

بیستون کوهی در حدود چهل کیلومتری کرمانشاه کنار جاده همدان است. کتیبه های بیستون معلق به زمان داریوش اول هخامنشی است. حجاریها داریوش در کوه بیستون به چشم می خورد .  
در داستانها نام کوهی است مشهور که فرهاد بدستور پرویز آن را کنده بود.

«وہی اک حسن نظر آتا ہے ہر شے میں  
یہ شیرین بھی ہے گویا ، بیستون بھی کوہکن بھی ہے»

بانگ درا ۱۰۳ / ۸۷

## قم

قم یک شهر معروف ایران است . از طرف شمال به تهران ، از جنوب به کاشان ، از مغرب به ساوه و عراق متصل است. در مرکز شهرستان شهر قم ، مرقد حضرت معصومه دختر امام موسی بن جعفر واقع است . حوزة علمیة قم مهمترین مرکز تعلیمات دینی اهل تشیع است . سوهان قم سوغات معروف به شمار می رود.

«مُردہ عالم زندہ جن کی شورش قم سے ہوا  
آدمی آزاد زنجیر توہم سے ہوا»

بانگ درا ۱۵۹ / ۱۴۳

## تبریز

به معنی تبریز ، تب پنہان کن . محتملا این تسمیہ پنہان کنندہ تف و گرما با جنبشهای آتش فشانی کوه سهند مربوط می باشد. شہریست مرکز آذربائیجان شرقی . این شہر مکرر پایتخت پادشاهان بود. صائب تبریزی شاعر معروف از شہر تبریز است.

«نه اٹھا پھر کوئی رومی ، عجم کے لالہ زاروں سے  
وہی آب و گل ایران ، وہی تبریز ہے ساقی»

بال جبریل ۲۷ / ۳۵۱

## کوه الوند

این کوه در جنوب ہمدان است . جنس آن از سنگهای خارا و کوارتز می باشد و قسمت عمدہ سال از برف پوشیدہ است. الوند دارای درہ های سبز و خرم و آبهای فراوان است . و دامنه کوه الوندی معادن متعدد دارد.

«زیارت گاہ اہل عزم و ہمت ہے لحد میری  
کہ خاک راہ کو میں نے بتایا راز الوندی»

بال جبریل ۲۹ / ۳۵۳

«جوش کردار سے شمشیر سکندر کا طلوع  
کوه الوند ہوا جس کی حرارت سے گداز»

بال جبریل ۱۵۶ / ۴۸۰

## کوه دماوند

کوه دماوند از سلسله جبال البرز ، در شمال شرقی تهران واقع است .  
 قله آن بلندترین قله های ایران است . در دامنه های کوه دماوند آب گرم  
 معدنی وجود دارد که از همه معروف تر آب گرم لاریجان است کوه دماوند  
 چهارم معرفه الارضی جهان است .

«مشکل ہے کہ اک بندہ حق بین وحق اندیش  
 خاشاک کے تودے کو کہے کوه دماوند»

بال جبریل ۳۳ / ۳۵۷

## اصفهان / صفاہان

نام استان ایران است. اصفهان در عصر شاه عباس اول در سال  
 ۱۰۰۶ هـ . ق پایتخت کشور ایران بود. بعد از تهران بزرگترین و پرجمعیت  
 ترین شهرهای ایران است. در عصر صفویہ بناهای بسیاری درین شهر ساخته  
 شدند. آبادی آن چندان بود کہ اصفهان را « نصف جهان » نامیدند. در عصر  
 رضا شاه پهلوی اصفهان مرکز صنایع جدیدگردید و اکنون از حیث آثار  
 تاریخی معروف ترین شهرهای ایران به شمار می رود.

«درویش خدا مست نہ شرقی ہے نہ غربی  
 گھر میرا نہ دلی ، نہ صفاہان ، نہ سمرقند»

بال جبریل ۳۳ / ۳۵۷

## ری

این شهر در عهد هخامنشی بین در بند و دریای خزر و ماد قرار داشت. ولی جزو ماد بزرگ بشمار می آید. داریوش در کتیبه بیستون از آن یاد کرده است. مرکز ناحیه مذکور، شهر ری در جنوب تهران کنونی و آن شهری بزرگ و مرکز جبال، محسوب می شد. و بین آن تا نیشابور ۱۶۰ فرسنگ و تا قزوین ۲۷ فرسنگ بود. سر راه تهران و قم جلگه معتدل، سکنه آن در حدود ۱۲۰۰۰ تن است. فرهنگستان بمناسبت نام قدیم آن را شهر ری نامید.

«کیا بات ہے کہ صاحب دل کی نگاہ میں  
حقیقتی نہیں ہے سلطنت روم و شام و ری»

ضرب کلیم ۱۲۷ / ۶۲۷

## تهران / طهران

تهران شهر معروف و پایتخت ایران است. تهران بین کوه های البرز و کویر مرکزی قرار دارد. و دشتی مسطح و هموار و شیب آن از شمال به جنوب است. این دشت در جنوب غربی به ناحیه پستی منتهی می شود که از سیلابهای کوهستان انباشته و به صورت دریاچه‌ای درآمده است که آن را «دریاچه شاهی» یا «حوض سلطان» می نامند. ما زاد آب رود جاجرود که دشت تهران را مشروب می کند به دریاچه حوض سلطان می ریزد و رود دیگری نیز بنام «شور» یا «انار بار» که از کوهستانهای جنوبی قم سرچشمه می گیرد و به دریاچه می ریزد. شهر تهران آب و هوای تهران به طور کلی گرم و خشک و فقط در دامنه های کوهستانی شمالی اندکی مرطوب و معتدل می باشد. شهرستان تهران سابقاً بنام «ری» خوانده می شد و یکی از آباد ترین و با عظمت ترین شهرهای ایران بوده که در دوره مغول بکلی ویران شد. و در دوره زندگی ترقی کرد و در عصر قاجاریه پایتخت ایران گردید و اکنون آباد ترین و پر جمعیت ترین شهر ایران است. تهران از حیث عمران و عظمت سیاسی و اقتصادی یکی از شهرهای عمده آسیای غربی است. گذشته از خیابانهای وسیع و ساختمانهای با شکوه و مؤسسات بزرگ اقتصادی، تجاری، موزه ها و کتابخانه ها و مؤسسات علمی و هنری و مراکز عمده فعالیت‌های فرهنگی نیز در آن وجود دارد.

«طهران» هوگر عالم مشرق کا جینیوا  
 شاید کره ارض کی تقدیر بدل جائے»



## ایران / عجم / پارس / فارس

اقبال بہ سرزمین ایران علاقہ و دلہستگی فوق العادہ داشت و این حقیقت از این امر روشن می شد کہ در کلام وی واژہ های ایران عجم ، پارس و فارس بہ وفور بکار بردہ شدہ اند۔ اشعار ذیل بہترین نمونہ ای این امر می باشد: -

«بادہ گردان عجم وہ ، عربی میری شراب  
میرے ساغر سے جھجکتے ہیں مے آشام ابھی»

بانگِ درا ۳۱۱/۲۹۵

«مرا ساز اگرچہ ستم رسیدہ زخمہ ہائے عجم رہا  
وہ شہید ذوق وفا ہوں میں کہ نوا مری عربی رہی»

بانگِ درا ۳۱۳/۲۹۷

«ٹوٹے تھے جو ستارے فارس کے آسماں سے  
پھر تاب دے کے جس نے چکائے کھکشاں سے»

بانگِ درا ۱۱۴/۹۸

«ہے اگر قومیت اسلام پابند مقام  
ہند ہی بنیاد ہے اسکی ، نہ فارس ہے نہ شام»

بانگِ درا ۱۷۲/۱۵۶

»آ دبایا مہر ایران کو اجل کی شام نے  
عظمت یونان و روما لوٹ لی ایام نے«

بانگ درا ۱۶۲/۱۷۸

»بس رہے تھے یہیں سلجوق بھی تورانی ہے  
اہل چین ، چین میں ، ایران میں ساسانی بھی «

بانگ درا ۱۷۵/۱۹۱

»کس نے ٹھنڈا کیا آتشکدہ ایران کو؟  
کس نے پھر زندہ کیا تذکرہ یزداں کو؟«

بانگ درا ۱۷۶/۱۹۲

»ساز عشرت کی صدا مغرب کے ایوانوں میں سن  
اور ایران میں ذرا ماتم کی تیاری بھی دیکھ«

بانگ درا ۱۹۳/۲۰۹

»تو نہ مٹ جائے گا ایران کے مٹ جانے سے  
نشہ مے کو تعلق نہیں پیمانے سے«

بانگ درا ۲۱۹/۲۳۵

»نہ اٹھا پھر کوئی رومی ، عجم کے لالہ زاروں سے  
وہی آب و گل ایران ، وہی تمبیز ہے ساقی«

بال جبریل ۲۷/۳۵۱

«رگ تاک منتظر ہے تری بارش کرم کی  
کہ عجم کے مے کدوں میں نہ رہی مے مغانہ»

بال جبریل ۳۵۳/۲۹

«نہ ایران میں رہے باقی ، نہ توران میں رہے باقی  
وہ بندے فقر تھا جن کا ہلاک قیصر و کسری»

بال جبریل ۳۶۰/۳۶

«یوں داد سخن مجھ کو دیتے ہیں عراق و پارس  
یہ کافر ہندی ہے بے تیغ و سناں خوں ریز»

بال جبریل ۳۶۴/۴۰

«تو ابھی رہ گزر میں ہے، قید مقام سے گزر  
مصر و حجاز سے گزر ، پارس و شام سے گزر»

بال جبریل ۳۶۵/۴۱

«اگر ہو ذوق تو خلوت میں پڑھ زبور عجم  
فغان نیم شبی بے نوائے راز نہیں»

بال جبریل ۳۷۳/۴۹

«تو عرب ہو یا عجم ہو ترا لا الہ الا  
لغت غریب جب تک ترا دل نہ دے گواہی»

بال جبریل ۳۷۷/۵۳

«عرب کے سوز میں ساز **عجم** ہے  
حرم کا راز توحید امم ہے»

بال جبریل ۸۳ / ۴۰۷

«ساقی ارباب ذوق، **فارس** میدان شوق  
بادہ ہے اس کا رقیق ، تیغ ہے اس کی اخیل»

بال جبریل ۹۹ / ۴۲۳

«تمدن ، تصوف ، شریعت ، کلام  
بتان **عجم** کے پچاری تمام »

بال جبریل ۱۲۷ / ۴۵۱

«**عجم** کے خیالات میں کھو گیا  
یہ سالک مقامات میں کھو گیا »

بال جبریل ۱۲۸ / ۴۵۲

«یہ کہتا ہے فردوسی دیدہ ور  
**عجم** جس کے سرے سے روشن بصر»

بال جبریل ۱۶۶ / ۴۹۰

«عناصر اس کے ہیں روح القدس کا ذوق جمال  
**عجم** کا حسن طبیعت عرب کا سوز دروں»

ضرب کلیم ۶۲ / ۵۶۲

«چاہے تو کرے کعبے کو آتش کدہ پارس

چاہے تو کرے اس میں فرنگی صنم آباد!»

ضرب کلیم ۵۷۵ / ۷۵

«زندہ کر سکتی ہے ایران و عرب کو کیونکر

یہ فرنگی مدنیت کہ جو ہے خود لب گور!»

ضرب کلیم ۵۸۴ / ۸۴

«خودی کی موت سے روح عرب ہے بے تب و تاب

بدن عراق و عجم کا ہے بے عروق و عظام»

ضرب کلیم ۵۹۳ / ۹۳

«ہے شعر عجم گرچہ طرب ناک و دل آویز

اس شعر سے ہوتی نہیں شمشیر خودی تیز»

ضرب کلیم ۶۳۹ / ۱۳۹

«آج وہ کشمیر ہے محکوم و مجبور و فقیر

کل جسے اہل نظر کہتے تھے ایران صغیر»

ارمغان حجاز ۷۳۹ / ۴

» عجم ہنوز نداند رموز دیں، ورنہ

ز دیوبند حسین احمد! این چہ بو العجبی است»

ارمغان حجاز ۷۵۴ / ۶۲

## فصل سوم

### شخصیت های تاریخی جهان در شعر اردوی اقبال

ترتیب شخصیات طبق ترتیب کلیات اقبال مانند بانگ درا، بال جبریل ، ضرب کلیم و ارمغان اعجاز است .

#### ۱ - کلیم الله / موسی <sup>۱</sup> :

حضرت موسی علیه السلام پیغمبر خدا بود که مامور شد که چهل روز در کوه طور عبادت کند و احکام دهگانه از جانب خدا را اخذ کرده به بنی اسرائیل برساند در این سفر موسی برای خود هارون را به جانشینی خویش برگزید و خدا به حضرت موسی تکلم کرد برای اینکه حضرت موسی را « کلیم الله » میگویند.

«ایک جلوہ تھا کلیم طور سینا کے لیے

تو تجلی ہے سراپا چشمِ بینا کے لیے»

بانگ درا ۵۱ / ۳۵

«کچھ اس میں جوشِ عاشقِ حُسنِ قدیم ہے

چھوٹا سا طور تو ، یہ ذرا سا کلیم ہے»

بانگ درا ۵۲ / ۵۶

<sup>۱</sup> - فرهنگ اساطیر ادب از جعفر یاحقی، ص ۷۷

«تو کہاں ہے اے **کلیم** ذرہ سینائے علم  
تھی تری موج نفس باد نشاط افزائے علم»

بانگ درا ۱۰۵ / ۸۹

«گری وہ برق تری جاں ناشکیبا پر  
کہ خندہ زن تری ظلمت تھی دست **موسیٰ** پر»

بانگ درا ۱۰۷ / ۹۱

«بندے **کلیم** جس کے، پربت جہاں کے سینا  
نوحؑ نبی کا آکر ٹھہرا جہاں سفینا»

بانگ درا ۱۱۴ / ۹۸

«کھنچے خود بخود جانب طور **موسیٰ**  
کشش تیری اے شوق دیدار کیا تھی؟»

بانگ درا ۱۲۵ / ۱۰۹

«اڑ بیٹھے ہیں کیا سمجھ کے بھلا طور پر **کلیم**  
طاقت ہو دید کی تو تقاضا کرے کوئی»

بانگ درا ۱۲۸ / ۱۱۲

«چھپایا حسن کو اپنے **کلیم** اللہ سے جس نے  
وہی ناز آفریں ہے جلوہ پیرا نازنیوں میں»

بانگ درا ۱۳۰ / ۱۱۴

«شوخی سی ہے سوال مکرر میں اے کلیم!

شرطِ رضا یہ ہے کہ تقاضا بھی چھوڑ دے»

بانگِ درا ۱۱۷ / ۱۳۳

«جلوۂ طور میں جیسے ید بیضائے کلیم

موجہٴ نکہت گلزار میں غنچے کی شمیم»

بانگِ درا ۱۲۶ / ۱۳۲

«خصوصیت نہیں کچھ اس میں اے کلیم تری

شجرِ حجر بھی خدا سے کلام کرتے ہیں»

بانگِ درا ۱۳۹ / ۱۶۵

«خیمہ زن ہو وادی سینا میں مانند کلیم

شعلہٴ تحقیق کو غارت گر کاشانہ کر»

بانگِ درا ۲۰۲ / ۲۱۸

«تم میں حوروں کا کوئی چاہنے والا ہی نہیں

جلوۂ طور تو موجود ہے، موسیٰ ہی نہیں»

بانگِ درا ۲۱۳ / ۲۳۰

«نہ سلیقہ مجھ میں کلیم کا نہ قرینہ تجھ میں خلیل کا

میں ہلاکِ جادوئے سامری، تو قتلِ شیوۂ آری»

بانگِ درا ۲۶۴ / ۲۸۰



«کب تک طور پہ درپوزہ گری مثل کلیم  
اپنی ہستی سے عیاں شعلہ سینائی کر»

بانگ درا ۳۱۱/۲۹۵

«صحت پیر روم سے مجھ پہ ہوا یہ راز فاش  
لاکھ حکیم سر بجیب ایک کلیم سر بکف»

بال جبریل ۳۷۳/۴۹

«مثل کلیم ہو اگر معرکہ آزما کوئی  
اب بھی درخت طور سے آتی ہے بانگ لا تحف»

بال جبریل ۳۷۳/۴۹

«ارنی میں بھی کہہ رہا ہوں مگر  
یہ حدیث کلیم و طور نہیں»

بال جبریل ۳۷۶/۵۲

«تازہ پھر دانش حاضر نے کیا سحر قدیم  
گزر اس عہد میں ممکن نہیں بے چوب کلیم»

بال جبریل ۳۸۹/۶۵

«تھا ارنی گو کلیم ، میں ارنی گو نہیں  
اُس کو تقاضا روا، مجھ پہ تقاضا حرام»

بال جبریل ۳۹۰/۶۶

«علم فقیر و حکیم ، فقر مسیح و کلیم  
علم ہے جو یائے راہ فقر ہے دانائے راہ»

بال جبریل ۷۷ / ۴۰۱

«دل طور سینا و فاراں دو نیم  
تجلی کا پھر منتظر ہے کلیم»

بال جبریل ۱۲۷ / ۴۴۹

«وہ علم ، کم بصری جس میں ہمکنار نہیں  
تجلیات کلیم و مشاہدات حکیم!»

ضرب کلیم ۳۸ / ۵۳۸

«اس کی بڑھتی ہوئی بے باکی و بے تابی سے  
تازہ ہر عہد میں ہے قصہ فرعون و کلیم»

ضرب کلیم ۴۲ / ۵۴۲

«ہر زمانے میں دگرگوں ہے طبیعت اس کی  
کبھی شمشیر محمد ہے ، کبھی چوب کلیم!»

ضرب کلیم ۱۵۶ / ۶۵۶

«وہ کلیم بے تجلی وہ مسیح بی صلیب  
نیست پیغمبر و لیکن در بغل دارد کتاب»

ارمغان حجاز ۱۱۳ / ۷۰۵

## ہارون:

ہارون نام برادر بزرگ موسیٰ ابن عمران است . با برادر خویش حضرت موسیٰ از جانب خدا مامور بہ دعوت فرعون شد. حضرت ہارون فصیح الکلام ، خیلی شجاع ودلیر بود . بواسطہ سیرت و رفتار وی ، بیش از موسیٰ محبوب القلوب بود . ریاست کہنہ اسرائیلیان از ہارون شروع شد و بہ خانوادہ پسرش منتقل گردید.

«ہارون نے کہا وقت رحیل اپنے پسر سے  
جائے گا کبھی تو بھی اسی راہ گزر سے»

بال جبریل ۱۷۲ / ۴۹۶

## شعیب:

حضرت شعیب پیغمبر از نسل ابراہیم خلیل کہ طبق روایات پس از ہود و صالح و اندکی پیش از موسیٰ زندگی می کرد. منازل قوم او نزدیک تبوک بین مدینہ و شام بود. در قرآن مجید نام حضرت شعیب و قوم او (بنی مدین) آمدہ است. نام پیغمبری کہ پدر زن موسیٰ بود و خطیب الانبیاء لقب اوست . تا عہد موسیٰ بماند.

«اگر کوئی شعیب آئے میسر  
شانی سے کلیسی دو قدم ہے»

بال جبریل ۸۹ / ۴۱۳

## سامری:

جادوگر و ساحر بود نام او موسی بن ظفر است. او قریب و مہتر موسی علیہ السلام بود. و او گوسالہ زرین مرصع بجواہر ساختہ بود. و بنی اسرائیل را آنگاہ کہ موسی بہ طور بود پپرستش گو سالہ گمراہ ساخت. خلق چون بانگ گو سالہ شنیدند، ہمہ یکبار سجدہ کردند و گوسالہ پرست شدند.

«نہ سلیقہ مجھ میں کلیم کا نہ قرینہ تجھ میں خلیل کا  
میں ہلاک جادوئے سامری، تو قتل شیوہ آری»

بانگِ در ۲۶۳/۲۸۰

«میں ہوں نومید تیرے ساقیان سامری فن سے  
کہ بزم خاوراں میں لے کے آئے ساتگیں خالی»

ضرب کلیم ۱۸۴/۵۸۴

## خضر<sup>۱</sup>:

پیغمبر خدا و بندہ ای نیک خداوند کہ مردم راہ گم گشتہ را راہنمائی کرد۔ بعضی خضر را از پیامبران بنی اسرائیل و برخی ، بندہ ای از بندگان خدا همچون لقمان دانستہ اند کہ علم بسیار داشت عرفا خضر را در زمرہ اولیا شمرده اند۔

«کام دنیا میں رہبری ہے مرا  
مثل خضرِ نجستہ پا ہوں میں»

بانگ در ۵۶۱/۷۲

«تقلید کی روش سے تو بہتر ہے خود کشتی  
رستہ بھی ڈھونڈ، خضر کا سودا بھی چھوڑ دے»

بانگ در ۱۱۷/۱۳۲

«راز حیات پوچھ لے خضر نجستہ گام سے  
زندہ ہر ایک چیز ہے کوشش ناتمام سے»

بانگ در ۱۳۴/۱۵۰

«خضر ہمت ہو گیا ہو آرزو سے گوشہ گیر  
فکر جب عاجز ہو اور خاموش آواز ضمیر»

بانگ در ۱۶۸/۱۸۴

<sup>۱</sup> - فرهنگ اساطیر ادب از جعفر یاحقی، ص ۹۰

«تلخایہ اجل میں جو عاشق کو مل گیا  
پایا نہ خضر نے مئے عمر دراز میں»

بانگِ درا ۲۲۶/۲۱۰

«دیکھتا کیا ہوں کہ وہ پیک جہاں پیا خضر  
جس کی پیری میں ہے مانند سحر رنگِ شباب»

بانگِ درا ۲۸۴/۲۶۸

«ریت کے ٹیلے پہ وہ آہو کا بے پروا خرام  
وہ خضر بے برگ و ساماں، وہ سفر بے سنگ و میل»

بانگِ درا ۲۸۶/۲۷۰

«بندۂ مزدور کو جا کر مرا پیغام دے  
خضر کا پیغام کیا، ہے یہ پیام کائنات»

بانگِ درا ۲۹۱/۲۷۵

«خضر کیونکر بتائے کیا بتائے  
اگر ماہی کہے دریا کہاں ہے»

بالِ جبریل ۴۱۱/۸۷

«کل ساحل دریا پہ کہا مجھ سے خضر نے  
تو ڈھونڈ رہا ہے سمِ افرنگ کا تریاق؟»

ضربِ کلیم ۵۵۶/۵۶

«کنارِ دریا خضر نے مجھ سے کہا بہ اندازِ محرمانہ  
سکندری ہو، قلندری ہو یہ سب طریقے ہیں ساحرانہ»

ارمغانِ حجاز ۷۴۹/۵۷

## لیلی<sup>۱</sup>:

لیلی بنت سعد از قبیلہ بنی عامر عرب تعلق داشت. داستان عشق لیلی و مجنون در ادبیات عرب و ایران شہرت دارد. در ادب عرفانی فارسی ، لیلی مظهر عشق ربانی والوہیت است . و مجنون مظهر روح نا آرام بشری کہ بر اثر دردها و رنج های جانکاه دیوانہ شدہ و در صحرائی جنون و دلدادگی سرگردان است و در جستجوی وصال حق بہ وادی عشق در افتادہ و می خواہد بہ مقام قرب حضرت لایزال واصل شود، اما بدین مقام نمی رسد مگر آن روزی کہ از قفس تن رہا شود.

دربارہ عشق این دو بیش از ہر داستان عشقی دیگر سخن گفتہ شدہ است. سرآغاز این داستان از لیلی و مجنون نظامی است. بعدہا این اثر بہ شدت مورد توجہ شعرائی متعدد قرار گرفتہ شدہ است. از میان اینان منظومہ های امیر خسرو دہلوی ، مکتبی شیرازی ، سنائی مشہدی ، عبدالرحمان جامی ، صبای کاشانی ، قاسم گنابادی و جامی بہ زبان فارسی و امیر علی شیر نوائی و فضولی بغدادی بہ زبان ترکی شائستہ تذکر می باشد.

«آرزو نور حقیقت کی ہمارے دل میں ہے

لیلی ذوق طلب کا گھر اسی محل میں ہے»

بانگ درا ۶۵ / ۸۱

«کبھی اپنا بھی نظارہ کیا ہے تو نے اے مجنون

کہ لیلیٰ کی طرح تو خود بھی ہے محل نشینوں میں»

بانگ درا ۱۱۳ / ۱۲۹

<sup>۱</sup> - فرهنگ اساطیر ادب از جعفر یاحقی ، ص ۱۱۰

«مجنون نے شہر چھوڑا تو صحرا بھی چھوڑ دے  
نظارے کی ہوس ہو تو لیلیٰ بھی چھوڑ دے»

بانگِ درا ۱۱۷ / ۱۳۳

«رہتی ہے قیس روز کو لیلیٰ شام کی ہوس  
اختر صبح مضطرب تاب دوام کے لیے»

بانگِ درا ۱۳۴ / ۱۵۰

«دیکھ یثرب میں ہوا ناقہ لیلیٰ بیکار  
قیس کو آرزوئے نو سے شناسا کردیں»

بانگِ درا ۱۴۲ / ۱۵۸

«ترا اے قیس کیونکر ہو گیا سوز دروں ٹھنڈا  
کہ لیلیٰ میں تو ہیں اب تک وہی اندازِ لیلانی»

بانگِ درا ۱۶۵ / ۱۸۲

«درد لیلیٰ بھی وہی ، قیس کا پہلو بھی وہی  
نجد کے دشت و جبل میں رم آہو بھی وہی»

بانگِ درا ۱۷۹ / ۱۹۵

«طالع قیس و گیسوئے لیلیٰ  
اسکی تاریکیوں سے دوش بدوش»

بانگِ درا ۱۸۷ / ۲۰۳



«قیس پیدا ہوں تیری محفل میں! یہ ممکن نہیں  
تگ ہے صحرا ترا، محل ہے بے لیل ترا»

بانگ درا ۲۱۲/۱۹۶

«آج ہیں خاموش وہ دشت جنوں پرور جہاں  
رقص میں لیلی رہی، لیلی کے دیوانے رہے»

بانگ درا ۲۱۴/۱۹۸

«دیکھ آکر کوچہ چاک گریباں میں کبھی  
قیس تو، لیلی بھی تو، صحرا بھی تو، محل بھی تو»

بانگ درا ۲۱۹/۲۰۳

«نغمہ امید تیری بر لب دل میں نہیں  
ہم سمجھتے ہیں یہ لیلی تیرے محل میں نہیں»

بانگ درا ۲۲۳/۲۰۷

«وہ تو دیوانہ ہے بستی میں رہے یا نہ رہے  
یہ ضروری ہے حجاب رخ لیل نہ رہے»

بانگ درا ۲۳۳/۲۱۷

«تو رہ نورد شوق ہے، منزل نہ کر قبول  
لیلی بھی ہم نشیں ہو تو محل نہ کر قبول»

ضرب کلیم ۵۸۶/۸۶

## مجنون / قیس:

قیس بن ملوح عامری کہ بر طبق روایات افسانہ ای از طفولیت بہ دختر عموی خود لیلی عشق می ورزید۔ چون پدر و مادر لیلی از ملاقات بہ مجنون ممانعت می کردند قیس دچار جنون شد و سر بہ بیابان گذاشت و با حیوانات محشور گردید۔ لیلی از دوری مجنون بیمار شد و بالاخر درگذشت وقتی مجنون بر مرگ وی مطلع شد آنقدر شعری را کہ دوست می داشت خواند و همانجا مُرد و بہ معشوق خود پیوست و او را کنار قبر لیلی دفن کردند۔

«مجنون نے شہر چھوڑا تو صحرا بھی چھوڑ دے

نظارے کی ہوس ہو تو لیلی بھی چھوڑ دے»

بانگِ درا ۱۱۷ / ۱۳۳

«رہتی ہے قیس روز کو لیلیٰ شام کی ہوس

اختر صبح مضطرب تاب دوام کے لیے»

بانگِ درا ۱۳۴ / ۱۵۰

«دیکھ یشرب میں ہوا ناہم لیلیٰ بیکار

قیس کو آرزوئے نو سے شناسا کردیں «

بانگِ درا ۱۴۲ / ۱۵۸

«ترا اے قیس کیونکر ہو گیا سوز دروں ٹھنڈا  
کہ لیلا میں تو ہیں اب تک وہی اندازِ لیلانی»

بانگِ درا ۱۶۵/۱۸۲

«درد لیلا بھی وہی ، قیس کا پہلو بھی وہی  
نجد کے دشت و جبل میں رم آہو بھی وہی»

بانگِ درا ۱۷۹/۱۹۵

«وادی نجد میں وہ شور سلاسل نہ رہا  
قیس دیوانہ نظارہ محمل نہ رہا»

بانگِ درا ۱۸۰/۱۹۶

«عزت ہے محبت کی قائم اے قیس ! حجاب محمل سے  
محمل جو گیا عزت بھی گئی ، غیرت بھی گئی ، لیلا بھی گئی»

بانگِ درا ۲۹۳/۳۰۹

«دیکھ آکر کوچہ چاک گریباں میں کبھی  
قیس تو ، لیلا بھی تو ، صحرا بھی تو، محمل بھی تو»

بانگِ درا ۲۰۳/۲۱۹

«قیس زحمت کش تنہائی صحرا نہ رہے  
شہر کی کھائے ہوا، بادیہ پیا نہ رہے»

بانگِ درا ۲۱۷/۲۳۳

## حضرت علی (ع) / حیدر :

حضرت علی علیہ السلام پسر عموی رسول اللہ علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن ہاشم ، کنیت بہ ابوالحسن ، و ابوتراب و ملقب بہ مرتضیٰ ، اسد اللہ ، حیدر ، حیدر کرار ، شاہ مردان است۔ و پسر عم و داماد پیغمبر اکرم و از عشرہ مبشرہ و خلیفہ چہارم مسلمانان۔ امام اول نزد شیعیان است۔ او نخستین کسی از مردان بود کہ اسلام آورد و مادرش فاطمہ بنت اسد بن ہاشم است ۔ علی بن ابی طالب سی سال پس از عام فیل در کعبہ متولد شد۔ و بہ هنگام تولدش پیغمبر اکرم سی سالہ بود۔ و روز تولد در روایت شیعیان سیزدہ رجب است۔ پیغمبر اسلام او را علی نامیدہ بود۔ وی مردی شجاع و خطیب و بلیغ و عالم بود۔ شب نوزدہم رمضان در ۴۰ ہجری ضربتی با شمشیر ابن ملجم بر سر امیرالمومنین زدہ شد کہ در نتیجہ این ضربت دو روز بعد یعنی بیست و یکم رمضان حضرت امیر علی بشہادت رسید و آرامگاہ او در «نجف» است ۔

«ہے اس کی طبیعت میں تشیع بھی ذرا سا

تفضیل علیؑ ہم نے سنی اس کی زبانی «

بانگ درا ۷۵ / ۹۱

«جسے نان جویں بخش ہے تو نے

اسے بازوے حیدر بھی عطا کر»

بال جبریل ۲۵ / ۳۴۹

«بڑھ کے خیر سے ہے یہ معرکہ دین و وطن  
اس زمانے میں کوئی **حیدر** کرار بھی ہے»

بال جبریل ۶۸ / ۳۹۲

«کمال عشق و مستی ظرف **حیدر**  
زوال عشق و مستی حرف رازی»

بال جبریل ۸۲ / ۴۰۸

«کبھی سرمایہ محراب و منبر  
کبھی مولا **علی** خیر شکن عشق»

بال جبریل ۸۸ / ۴۱۲

«قبضے میں یہ تلوار بھی آجائے تو مومن  
یا خالد جانباز ہے یا **حیدر** کرار»

ضرب کلیم ۳۹ / ۵۳۹

«خدا نے اس کو دیا ہے شکوہ سلطانی  
کہ اس کے فقر میں ہے **حیدری** و کراری»

ضرب کلیم ۱۸۳ / ۶۸۳

## حضرت فاطمہ زہرا:

فاطمہ بنت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دختر کوچک پیغمبر اسلام و حضرت خدیجہ طاہرہ بود. و زوجه حضرت علی علیہ السلام بود. مادر حضرت امام حسن و حسین علیہ السلام بود. به روز ۲۷ ژوئیه ۶۰۵م در مکہ متولد شد. پنج فرزند داشت. حضرت حسن، حسین، محسن، زینب و ام کلثوم. فاطمہ الزہرا نزد پدرش پیغمبر محمد صلی اللہ علیہ و سلم عزیز ترین فرزند بود کوچک بود کہ مادرش فوت شد و پدرش نگهداری و دلجوئی کرد بعد از ازدواج به حضرت علی، حضرت فاطمہ زندگانی به صبور گزرائید چون حضرت علی مرد ثروتمند نبود و حضرت فاطمہ کارهای خانہ، خودش می کرد و سادہ زندگی می گزرائید.

فاطمہ به پدرش خیلی دلبستگی داشت و بعد از وفات پیغمبر بسیار غمگین شد و بعد از ۶ ماه وفات پیغمبر فوت شد. ۲۸ اوت ۶۳۲ میلادی بعمر ۲۸ سالگی وفات یافته در مدینہ مدفون است.

«یہی شیخ حرم ہے جو چرا کر بیچ کھاتا ہے

گلیم بوذر و دلق اولیس و چادر زہرا»

بال جبریل ۳۶/۳۶۰

## امام حسین (ع):

امام حسین بن علی ابن ابی طالب سومین امام شیعیان است۔  
وی در برابر حکومت فاسد یزید بن معاویہ علم مخالفت بلند کرد و در راہ  
دفاع از اسلام و حق خون خود و گروہی از خاندان خویش را ایثار کرد۔  
آرامگاہ آن حضرت در کربلا واقع است۔

«غریب و سادہ و رنگین ہے داستان حرم  
نہایت اس کی حسین ابتدا ہے اسمعیل»

بال جبریل ۶۷/۳۹۱

«حقیقت ابدی ہے مقام شبیری  
بدلتے رہتے ہیں انداز کونی و شامی»

بال جبریل ۷۴/۳۹۸

«قافلہ حجاز میں ایک حسین بھی نہیں  
گرچہ ہے تابدار ابھی گیسوئے دجلہ و فرات»

بال جبریل ۱۱۵/۴۳۹

«صدق خلیل بھی ہے عشق، صبر حسین بھی ہے عشق  
معرکہ وجود میں بدر و حنین بھی ہے عشق»

بال جبریل ۱۱۵/۴۳۹

**فغفور:**

لقب شاه چین است.

«موت کا پیغام ہر نوع غلامی کے لیے  
نے کوئی فغفور و خاقان ، نے فقیر رہ نشیں»

ارمغان حجاز ۱۸ / ۱۰

**مرحب:**

مرحب سردار و پهلوان نامور یہود بود. اہل خیبر بود. در جنگ خیبر محافظت  
قلعہ قموس بہ عہدہ وی بود. او از دست شیر خدا ، حضرت علی کشته شد.

«نہ ستیزہ گاہ جہاں نئی نہ حریف پنچہ فگن نئے  
وہی فطرت اسد الہی وہی مرحبی، وہی عنتری»

بانگ درا ۲۶۴ / ۲۸۰

**عنتری:**

برادر خورد مرحب بود. او ہم پهلوان و سردار معروف یہود بود. برای انتقام  
گرفتن برادر خود مرحب بمقابلہ شیر خدا آمد ولی او ہم از دست حضرت  
علی بہ قتل رسید.

«نہ ستیزہ گاہ جہاں نئی نہ حریف پنچہ فگن نئے  
وہی فطرت اسد الہی وہی مرحبی، وہی عنتری»

بانگ درا ۲۶۴ / ۲۸۰



## ابوالغیث حسین بن منصور حلاج :

ر.ک . بخش سوم ، فصل دوم ، ص ۶۸

«رندی سے بھی آگاہ، شریعت سے بھی واقف  
پوچھو جو تصوف کی تو منصور کا ثانی»

بانگ درا ۷۶ / ۹۲

«منصور کو ہوا لب گویا پیام موت  
اب کیا کسی کے عشق کا دعویٰ کرے کوئی»

بانگ درا ۱۱۲ / ۱۲۸

«رقابت علم و عرفان میں غلط بینی ہے منبر کی  
کہ وہ حلاج کی سولی کو سمجھا ہے رقیب اپنا»

بال جبریل ۳۶ / ۳۶۰

«حلاج کی لیکن یہ روایت ہے کہ آخر  
اک مرد قلندر نے کیا راز خودی فاش!»

ضرب کلیم ۱۳۰ / ۶۳۰

## حضرت یوسف (ع):

حضرت یوسف علیہ السلام پیغمبر خدا ، پسر حضرت یعقوب علیہ السلام کہ با او محبت فراوان کرد و برادران حسادت کردند حضرت یوسف را بہ چاہ انداختند و گفتند بہ حضرت یعقوب ، کہ یوسف را گرگ خوردہ است . حضرت یعقوب در غم یوسف گریہ کرد و چشم ہا از گریہ فراوان از نور بیگانہ شدند۔ جماعتی از کاروان او را از چاہ درآوردہ در مصر فروختند و ہمسر عزیز مصر عاشق او شد بہ این سبب با مشکلات زیادہ دچار شد و بالاخرہ بہ زندان افتاد۔ داستان یوسف وزلیخا یک عنوان داستان جالب در ادبیات فارسی زبان زد خاص و عام شد۔

«مدتوں ڈھونڈا کیا نظارہ گل خار میں

آہ ، وہ یوسف نہ ہاتھ آیا ترے بازار میں»

بانگ در ۷۹ / ۹۳

«کنویں میں تو نے یوسف کو جو دیکھا بھی تو کیا دیکھا

ارے غافل! جو مطلق تھا مقید کر دیا تو نے»

بانگ در ۸۵ / ۱۰۱

«وہ میرا یوسف ثانی، وہ شمع محفل عشق

ہوئی ہے جس کی اخوت قرار جاں مجھ کو»

بانگ در ۱۰۷ / ۱۲۳

## زلیخا:

همسر عزیز مصر « قطفیر بن رحیب » که فریفته جمال یوسف شد. نام اصل او راعیل و به روایتی دیگر «تکا» گفته اند. وقتی یوسف بن یعقوب را کاروانی به بازار مصر آوردند و او در معرض فروش قرار داده شد. به اصرار زلیخا یوسف را خریدند و به تربیت و پرورش وی همت گماشتند. چون به حد رشد رسید به سبب حسن زیبایی فراوان زلیخا را اسیر خود کرد. به هر ترتیب که زلیخا به او اظهار عشق می کرد با امتناع یوسف مواجه می شد. چون با اصرار و ابرام زلیخا نتوانست یوسف را دام کند. سرانجام به اتهام رو آورد و به او نسبت تجاوز و هتک ناموس داد. داستان دلدادگی زلیخا به یوسف یکی از موضوع مورد پسند سخن سرایان زبان فارسی بوده است.

«جلوة یوسف گم گشته دکھا کر ان کو

تپش آماده تر از خون زلیخا کر دیں»

بانگ در ۱۴۲۱ / ۱۵۸

## سکندر :

معروف پادشاہ یونانی کہ برشاہ دارا ، ایران حملہ کرد و فتح یافت. بعداً بہ ہندوستان حملہ آور شد. و ہند را ہم فتح کرد.

«عاشق عزلت ہے دل ، نازاں ہوں اپنے گھر پہ میں

خندہ زن ہوں مسند دارا و سکندر پہ میں»

بانگ در ۸۰ / ۹۶

«پریشان ہوں میں مشت خاک لیکن کچھ نہیں کہتا

سکندر ہوں کہ آئینہ ہوں یا گرد کدورت ہوں»

بانگ در ۸۳ / ۹۹

«جولاں گہ سکندر رومی تھا ایشیا

گردوں سے بھی بلند تر اس کا مقام تھا «

بانگ در ۲۵۵ / ۲۷۱

«گرچہ اسکندر رہا محروم آب زندگی

فطرت اسکندری اب تک ہے گرم ناؤ نوش»

بانگ در ۲۶۹ / ۲۸۵

«نغمہ بیداری جمہور ہے سامان عیش

قصہ خواب آور اسکندر و جم کب تلک»

بانگ در ۲۷۶ / ۲۹۲

«دارا و سکندر سے وہ مرد فقیر اولیٰ

ہو جس کی فقیری میں بوئے اسد الہی»

بال جبریل ۳۸۶/۶۲

«دارا و سکندر سے وہ مرد فقیر اولیٰ

ہو جس کی فقیری میں بوئے اسد الہی»

بال جبریل ۳۸۶/۶۲

«جوش کردار سے شمشیر سکندر کا طلوع

کوہ الوند ہوا جس کی حرارت سے گداز»

بال جبریل ۴۸۰/۱۵۶

«سکندر ! حیف ، تو اس کو جواں مردی سمجھتا ہے

گوارا اس طرح کرتے ہیں ہم چشموں کی رسوائی؟»

ضرب کلیم ۶۶۷/۱۶۷

«اسکندر و چنگیز کے ہاتھوں سے جہاں میں

سو بار ہوئی حضرت انسان کی قبا چاک»

ضرب کلیم ۵۴۱/۴۱

«کڑکا سکندر بجلی کی مانند

تجھ کو خبر ہے اے مرگ ناگاہ «

ضرب کلیم ۶۷۷/۱۷۷

## آدم:

اولین شخص و پیغمبر خدا کہ خدا بہ او بہ گل ساختہ و ابلیس و ہمہ فرشتگان را حکم کرد کہ بآدم سجدہ کنند۔ ابلیس انکار سجدہ کرد۔

«نرا نظارہ ہی اے بو الہوس مقصد نہیں اس کا  
بنایا ہے کسی نے کچھ سمجھ کر چشم آدم کو»

بانگ درا ۱۰۲/۸۷

«شجر ہے فرقہ آرائی تعصب ہے ثمر اس کا  
یہ وہ پھل ہے کہ جنت سے نکلواتا ہے آدم کو»

بانگ درا ۱۰۲/۸۶

«میری ہستی پیرہن عریانی عالم کی ہے  
میرے مٹ جانے سے رسوائی بنی آدم کی ہے»

بانگ درا ۲۲۳/۲۰۸

«اس قدر شوخ کے اللہ سے بھی برہم ہے  
تھا جو مسجود ملائک ، یہ وہی آدم ہے!»

بانگ درا ۲۲۸/۲۱۲

«تربیت عام تو ہے ، جوہر قابل ہی نہیں  
جس سے تعمیر ہو آدم کی ، یہ وہ گل ہی نہیں»

بانگ درا ۲۲۸/۲۱۲

«توڑ ڈالیں فطرت انساں نے زنجیریں تمام  
دوری جنت سے روتی چشم آدم کب تک»

بانگ درا ۲۷۷ / ۲۹۳

«عرش معلیٰ سے کم سینہ آدم نہیں  
گرچہ کف خاک کی حسد ہے سپہر بکود»

بال جبریل ۹۸ / ۴۲۲

«خاک تیری نور سے روشن بصر  
غایت آدم خبر ہے یا نظر؟»

بال جبریل ۱۴۱ / ۴۶۵

«گر کبھی خلوت میسر ہو تو پوچھ اللہ سے  
قصہ آدم کو رنگین کر گیا کس کا لہو!»

بال جبریل ۱۵۰ / ۴۷۴

«کہتا تھا عزازیل خداوند جہان سے  
پرکالہ آتش ہوئی آدم کی کف خاک!»

بال جبریل ۱۶۸ / ۴۹۲

«ای خدائے کن نکال ! مجھ کو نہ تھا آدم سے بیر  
آہ ! وہ زندانی نزدیک و دور و دیر و زود»

ضرب کلیم ۵۹ / ۵۵۹

## اویس قرنی :

ر.ک . بخش سوم ، فصل دوم ص ۷۱

«تجھے نظارے کا مثل کلیم سودا تھا  
اویس طاقت دیدار کو ترستا تھا»

بانگ درا ۱۹۱/۱۰۷

«عشق کو، عشق کی آشفته سری کو چھوڑا؟  
رسم سلمان و اویس قرنی کو چھوڑا؟»

بانگ درا ۱۸۰/۱۹۶

«یہی شیخ حرم ہے جو چرا کر بیچ کھاتا ہے  
گلیم بوذر و دلق اویس و چادر زہرا»

بال جبریل ۳۶/۳۶۰

## بوذر غفاری

ر.ک . بخش سوم ، فصل دوم ص ۷۲

«یہی شیخ حرم ہے جو چرا کر بیچ کھاتا ہے  
گلیم بوذر و دلق اویس و چادر زہرا»

بال جبریل ۳۶/۳۶۰



## حضرت سلیمان (ع):

حضرت سلیمان پیغمبر خدا است او با ہر نوع حیوان می توان صحبت

کرد

«ایک پتھر کے جو ٹکڑے کا نصیباً جاگا  
خاتم دست سلیمان کا نگیں بن کے رہا»

بانگ درا ۱۱۲ / ۹۶

«مشکلیں اُمت مرحوم کی آساں کردے  
بے مایہ کو ہمدوش سلیمان کردے مور»

بانگ درا ۱۹۷ / ۱۸۱

«مومیائی کی گدائی سے تو بہتر ہے شکست  
مور بے پر، حاجتی پیش سلیمانی مبر»

بانگ درا ۲۹۳ / ۲۷۸

«یہ فقر مرد مسلمان نے کھودیا جب سے  
رہی نہ دولت سلمانی و سلیمانی»

ضرب کلیم ۵۶۳ / ۶۳

## چشتی :

خواجہ معین الدین نظامی (دہلوی) کہ ہندوان از رفتار و محبت او مذہب اسلام قبول کردند.

«چشتی نے جس زمیں پر پیغام حق سنایا  
نانک نے جس چمن میں وحدت کا گیت گایا»

بانگ درا ۱۹۷ / ۱۱۳

## نانک :

موسس مذہب سکھ است . این مذہب مشترکات زیاد با مذہب اسلام و ہند دارد مؤسس نانک در لاہور در سال ۱۳۶۹م متولد شد. اول پیرو مذہب ہندوہا بود. اما در نتیجہ تماس با مسلمانان تحت تاثیر دین اسلام قرار گرفت. بہ مکہ مدینہ مسافرت کرد.

هدف وی از تاسیس آئین سیخ (سیک) تعلیم برابری اجتماعی و برادری جهانی و بر انداختن خرافات بود. اصول عقاید وی همان آئین برہمائی ولی تحت تاثیر شدید اسلام است.

«چشتی نے جس زمیں پر پیغام حق سنایا  
نانک نے جس چمن میں وحدت کا گیت گایا»

بانگ درا ۱۹۷ / ۱۱۳

## حضرت محمد (ص) / احمد / مصطفیٰ :

حضرت محمد رسول الله صلى الله عليه و سلم پیغمبر مسلمانان و خاتم النبیین  
است.

«وہ زمین ہے تو مگر اے خواب گاہ **مصطفیٰ**  
دید ہے کعبے کو تیری حج اکبر سے سوا»

بانگ درا ۱۵۶ / ۱۷۲

«عشق کا دل بھی وہی ، حُسن کا جادو بھی وہی  
اُمّت **احمد مرسل** بھی وہی تو بھی وہی»

بانگ درا ۱۷۹ / ۱۹۵

«کسی یکجائی سے اب عہد غلامی کرلو  
ملت **احمد مرسل** کو مقامی کرلو!»

بانگ درا ۲۱۳ / ۲۲۹

«قلب میں سوز نہیں ، روح میں احساس نہیں  
کچھ بھی پیغام **محمد** کا تمہیں پاس نہیں»

بانگ درا ۲۱۵ / ۲۳۱

«قوت عشق سے ہر پست کو بالا کر دے  
دہر میں اسم **محمد** سے اجالا کر دے»

بانگ درا ۲۲۰ / ۲۳۶

«کی محمد سے وفا تو نے تو ہم تیرے ہیں  
یہ جہان چیز ہے کیا، لوح و قلم تیرے»

بانگِ درا ۲۳۷/۲۲۱

«پوری کرے خدائے محمد تری مراد  
کتنا بلند تیری محبت کا ہے مقام!»

بانگِ درا ۲۷۷/۲۶۰

«اپنی ملت پر قیاس اقوامِ مغرب سے نہ کر  
خاص ہے ترکیب میں قومِ رسولِ ہاشمی»

بانگِ درا ۲۷۷/۲۶۱

«بیچتا ہے ہاشمی ناموس دینِ مصطفیٰ  
خاک و خوں میں مل رہا ہے ترکمانِ سخت کوش»

بانگِ درا ۲۸۵/۲۶۹

«محمد بھی ترا ، جبریل بھی ، قرآن بھی تیرا  
مگر یہ حرفِ شیریں ، ترجمانِ تیرا ہے یا میرا»

بالِ جبریل ۲۲/۳۴۶

«سبق ملا ہے یہ معراجِ مصطفیٰ سے مجھے  
کہ عالمِ بشریت کی زد میں ہے گردوں»

بالِ جبریل ۳۰/۳۶۴

«خودی کی جلوتوں میں مصطفائی

خودی کی خلوتوں میں کبریائی»

بال جبریل ۸۴ / ۴۰۸

«تازہ میرے ضمیر میں معرکہ کہن ہوا

عشق تمام مصطفیٰ ، عقل تمام بولہب»

بال جبریل ۱۱۷ / ۴۴۱

«دیں مسلک زندگی کی تقویم

دیں سر محمد و براہیم «

ضرب کلیم ۳۱ / ۵۳۱

«اس راز کو اب فاش کر اے روح محمد

آیات الہی کا نگہبان کدھر جائے!»

ضرب کلیم ۶۱ / ۵۶۱

«اگر قبول گرے، دین مصطفیٰ انگریز

سیاہ روز مسلمان رہے گا پھر بھی غلام»

ضرب کلیم ۷۶ / ۵۷۶

«یہ نکتہ پہلے سکھایا گیا کس امت کو؟

وصال مصطفویٰ ، افتراق بولہبی؟»

ضرب کلیم ۷۶ / ۵۷۷

«نہیں وجود حدود و ثغور سے اس کا  
محمد عربی سے ہے عالم عربی!»

ضرب کلیم ۵۷۷/۷۷

«ہر زمانے میں دگرگوں ہے طبیعت اس کی  
کبھی شمشیر محمد ہے ، کبھی چوب کلیم!»

ضرب کلیم ۶۵۶/۱۵۶

«وہ فاقہ کش کہ موت سے ڈرتا نہیں ذرا  
روح محمد اس کے بدن سے نکال دو»

ضرب کلیم ۶۵۸/۱۵۸

«سرود بر سر منبر کہ ملت از وطن است  
چہ بے خبر ز مقام محمد عربی است»

ارمغان حجاز ۷۵۴/۶۲

«بمصطفیٰ برسان خویش را کہ دیں ہمہ اوست  
اگر بہ او نرسیدی، تمام بولہبی است»

ارمغان حجاز ۷۵۴/۶۲

## حضرت نوح :

حضرت نوح پیغمبر خدا و از نسل آدم بود. پس از ۹۵۰ سال دعوت فقط ۸۰ تن بر او ایمان آوردند بلکہ کافران بر سرکشی و عناد اضافہ کردند ، او بر قوم خود نفرین و ملامت کرد و از خدا درخواست نمود کہ دیاری برای کفار بر زمین باقی نگذارد. سپس خود بفرمان الہی کشتی ساخت . چون کشتی ساخته شد علامات و آیات عذاب الہی آشکار گشت ، باران شدیدی بارید و زمین بہ دریای خروشان تبدیل شد. نوح و ہمراہ دوستان در طبقہ ای اول از کشتی سوار شدند و در طبقہ زیر دیگر را برای حیوانات و پرندگان مخصوص کرد و کسانی کہ دعوت حضرت نوح را نپذیرفته بودند ، غرق گشتند. پسری کنعان ہم غرق شد. حضرت نوح جہان خالی را میان فرزندانش سام و حام و یافث تقسیم کرد. نوح پس از طوفان شصت سال زندگی کرد.

«بندے کلیم جس کے، پربت جہاں کے سینا

نوح نبی کا آکر ٹھہرا جہاں سفینا»

بانگ درا ۹۸ / ۱۱۴

## حضرت عیسیٰ مسیح :

حضرت عیسیٰ علیہ السلام پیغمبر خدا عیسیٰ بن مریم ناصری ملقب بہ مسیح بود. مسیحیان اغلب وی را پسر خدا نامند ، مسلمین او را یکی از پیامبران اولولعزم می دانند

«تری لحد کی زیارت ہے زندگی دل کی

مسیح و حضر سے اونچا مقام ہے تیرا «

بانگ درا ۱۰۶ / ۱۲۲

«تڑپ بجلی سے پائی، حور سے پاکیزگی پائی

حرارت لی نفسائے مسیح ابن مریم سے «

بانگ درا ۱۲۱ / ۱۳۷

«دار الشفا حوالی بطحا میں چاہیے

نبض مریض پنجہ عیسیٰ میں چاہیے»

بانگ درا ۲۱۰ / ۲۲۶

«مصلحت در دین ما جنگ و شکوہ

مصلحت در دین عیسیٰ غار و کوہ»

بال جبریل ۱۳۴ / ۴۶۸

«وہ کلیم بے تجلی وہ مسیح بی صلیب

نیست پیغمبر ولیکن در بغل دارد کتاب»

ارمغان حجاز ۱۳ / ۷۰۵



## حضرت مریم (ع) :

حضرت مریم ، نام مادر عیسیٰ مسیح است ، و او دختر عمران بن ماثان و مادرش حنه بود۔ بعضی نام پدر او را یواکیم نوشتہ اند۔ لقبش عذرا و بتول است ۔ مادر عیسیٰ حضرت مریم دختر عمران و از نسل داود است۔ بر طبق قرآن کریم مادر حضرت مریم پیش از ولادت کودک ، نذر کردہ بود کہ او را در صومعہ بہ خدمت بگمارند۔ سپس حضرت زکریا تکفل او را عہدہ دار شد ۔ چون بہ ہیجده سالگی رسید، روح القدس بر مریم ظاہر شد و مریم را بہ عیسیٰ بار دار ساخت۔ پرستانہا اعتقاد دارند کہ عیسیٰ فرزند یوسف نجار است۔

قوم مریم دربارہ تولد پسر سوال ہای توهین آمیز می کرد۔ پس مریم بہ سوی گھوارۂ کودک اشارہ کرد ۔ کودک زبان گشود و گفت : من بندہ و فرستادہ خدایم و ازین توهین ہای ناروایی کہ بہ مادرم می کنید اجتناب کنید۔ خدای بزرگ مرا کتاب دادہ و مرا مبارک ساختہ و بہ پیامبری خویش برگزیدہ است۔

«آنے والے سے مسیح ناصری مقصود ہے  
یا مجدد جس میں ہوں فرزندِ مریم کے صفات؟»

ارمغان حجاز ۱۹ / ۱۱

## آزر:

نام پدر ابراہیم خلیل اللہ است۔ بعضی جا عمومی حضرت ابراہیم نیز نوشتہ شدہ است۔ این نام در قرآن مجید در سورہ الانعام آیہ ۷۶ آمدہ ولی در مدارک قدیم بہ عنوان نام پدر ابراہیم یاد نشدہ و نام حقیقی او « تارح » یا « تارخ » است ۔ آزر بہ عنوان «بتگر» و بت تراش شہرت دارد۔

«مٹ کے غوغا زندگی کا شورش محشر بنا  
یہ شرارہ بجھ کے آتش خانہ آزر بنا»

بانگ درا ۱۲۴ / ۱۴۰

«مسلم نے تعمیر کیا اپنا حرم اور  
تہذیب کے آزر نے ترشوائے صنم اور»

بانگ درا ۱۷۱ / ۱۸۷

«بت شکن اٹھ گئے ، باقی جو رہے بت گر ہیں  
تھا براہیم پدر اور پسر آزر ہیں »

بانگ درا ۲۱۳ / ۲۲۹

«بت کدہ پھر بعد مدت کے مگر روشن ہوا  
نور ابراہیم سے آزر کا گھر روشن ہوا»

بانگ درا ۲۵۳ / ۲۶۹

«آزر کا پیشہ خارا تراشی  
کار خلیلان خارا گدازی»

بال جبریل ۷۳ / ۳۹۷

## حضرت ابراهیم خلیل اللہ :

نام پیغمبری از بنی سام ملقب با خلیل اللہ است ؛ جد اعلیٰ بنی اسرائیل و عرب و انبیاء یہود ابن تارح یا آزر بت تراش بوده است۔ جای تولد او بابل است ۔ دو ہزار سال بیش از میلاد و معاصر نمرود بن کوش است ۔ ابراهیم قوم خویش را بخدای یگانه دعوت می کرد ۔ نمرود فرمان داد آتشی بزرگ افروخته او را در آتش افگندند ولی با لطف خدای بزرگ آتش برای او گلستان شد۔ برادر زادہ او لوط است۔ ابراهیم سفری بمصر و فلسطین کردہ و در صد و بیست سالگی خانہ کعبہ را تعمیر کرد۔ خدای تعالیٰ بہ ابراهیم قربان کردن پسر خود اسماعیل را بروایت مسلمین و باسحق بروایت یہود امر فرمود و آنگاہ کہ ہاجرہ امر خدای می پرداخت بذبح گوسفندی بجای پسر مامور گشت۔ او در صد و ہفتاد سالگی در گذشت است۔ و دو پسر او یکی موسوم بہ اسحاق از سارہ پدر بنی اسرائیل و دیگری اسماعیل از ہاجرہ جد اعلیٰ عدنانی است۔

«توڑ دیتا ہے بت ہستی کو ابراهیم عشق

ہوش کا دارو ہے گویا مستی تسنیم عشق»

بانگِ درہ ۱۲۴ / ۱۴۰

«آج بھی ہو جو ابراهیم کا ایمان پیدا

آگ کر سکتی ہے انداز گلستان پیدا»

بانگِ درہ ۲۱۸ / ۲۳۴

«آگ ہے، اولاد **ابراہیم** ہے، نمرود ہے  
کیا کسی کو پھر کسی کا امتحاں مقصود ہے!»

بانگ درا ۲۸۵/۲۶۹

«وہ سکوت شام صحرا میں غروب آفتاب  
جس سے روشن تر ہوئی چشم جہاں بین **خلیل**»

بانگ درا ۲۸۶/۲۷۰

«لے گئے تثلیث کے فرزند میراث **خلیل**  
خشت بنیاد کلیسا بن گئی خاک حجاز»

بانگ درا ۲۹۳/۲۷۷

«سروشک چشم مسلم میں ہے نیساں کا اثر پیدا  
**خلیل** اللہ کے دریا میں ہوں گے پھر گہر پیدا»

بانگ درا ۲۹۸/۲۸۲

«بت شکن اٹھ گئے، باقی جو رہے بت گر ہیں  
تھا **ابراہیم** پدر اور پسر آزر ہیں»

بانگ درا ۲۲۹/۲۱۳

«شان **خلیل** ہوتی ہے اس کے کلام سے عیاں  
کرتی ہے اس کی قوم جب اپنا شعار آزی»

بانگ درا ۲۳۰/۲۲۲

«بت کدہ پھر بعد مدت کے مگر روشن ہوا  
نور **ابراہیم** سے آزر کا گھر روشن ہوا»

بانگ درا ۲۶۹/۲۵۳

«عذاب دانش حاضر سے باخبر ہوں میں  
کہ میں اس آگ میں ڈالا گیا ہوں مثل خلیل»

بال جبریل ۶۷/۳۹۱

«صنم کدہ ہے جہاں اور مرد حق ہے خلیل  
یہ نکتہ وہ ہے کہ پوشیدہ لالہ میں ہے»

بال جبریل ۷۱/۳۹۵

«صدق خلیل بھی ہے عشق ، صبر حسین بھی ہے عشق  
معرکہ وجود میں بدر و حنین بھی ہے عشق»

بال جبریل ۱۱۵/۴۳۹

«یہ دور اپنے براہیم کی تلاش میں ہے  
صنم کدہ ہے جہاں لا الہ الا اللہ»

ضرب کلیم ۲۷/۵۲۷

«دیں مسلک زندگی کی تقویم  
دیں سر محمد و براہیم»

ضرب کلیم ۳۱/۵۳۱

«وہ علم اپنے بتوں کا ہے آپ براہیم  
کیا ہے جس کو خدا نے دل و نظر کا ندیم»

ضرب کلیم ۳۸/۵۳۸

## اسمعیل :

پسر حضرت ابراہیم علیہ السلام کہ لقب ذبیح اللہ دارد. و بنائ خانہ کعبہ با پدر نهاد. داستان ذبح در سورہ صافات (۱۰۱ تا ۱۰۹) آمدہ است. ابراہیم خواب دید کہ بہ او گفتند : پسر را ذبح کن. موضوع را با اسمعیل در میان نهاد. پسر با پدر گفت : بکن آنچه ترا فرمایند. ابراہیم او را بہ جایگاہ قربان برد و کارد بر گردن او مالید خداوند جبرئیل را فرستاد کہ قوچی گوسفند از بہشت بہ بدل اسمعیل آورد. ابراہیم قوچ یا کوسفند را بر کوه منی آنجا کہ امروز حاجیان قربان کنند. ذبح کرد. ماجرای قربانی شدن را برخی با اسحاق و بسیاری بہ اسمعیل نسبت دادہ اند.

«یہ فیضان نظر تھا یا کہ مکتب کی کرامت تھی  
سکھائے کس نے اسمعیل کو آداب فرزندى»

بال جبریل ۲۹ / ۳۵۳

«غریب و سادہ و رنگین ہے داستان حرم  
نہایت اس کی حسین ابتدا ہے اسمعیل»

بال جبریل ۶۷ / ۳۹۱

## نمرود:

نمرود بن کنعان ، کہ نام او را نینوس ذکر کرده اند از نسل جام بن نوح ، اول کسی بود کہ دعویٰ خدایی کرد و تارج یعنی آزر او را بتخانہ ہا داد۔ پسر آذر حضرت ابراہیم بتان آنها را بہ مسخرہ می گرفت . نمرود گفت ابراہیم را بہ آتش اندر افگند۔ و لی آتش بہ فرمان خدای تعالیٰ بر ابراہیم گلستان شد۔ نمرود در ادبیات فارسی ، بہ عنوان چہرہ ای سرکش در برابر ابراہیم خلیل معرفی شدہ است ۔

«آتش نمرود ہے اب تک جہاں میں شعلہ ریز  
ہو گیا آنکھوں سے پنہاں کیوں ترا سوز کسں»

بانگ درا ۲۵۴/۲۷۰

«شعلہ نمرود ہے روشن زمانے میں تو کیا  
شمع خود را می گدازد درمیان انجمن»

بانگ درا ۲۵۴/۲۷۰

## ایاز:

یمین الدولہ محمود مقتدر ترین پادشاہ سلسلہ غزنوی بہ یکی از غلامان خود بہ نام ابوالنجم ایاز علاقہ ای خاصی داشت۔ این علاقہ وی با ایاز بہ حدی رسید کہ ایاز در سفر و حضر و غم و شادی ہا ہمراہ خود می داشت۔ ایاز بعد از وفات محمود بہ خدمت برادرش سلطان مسعود غزنوی پیوست۔ در زمان مسعود مدتی امارت خضدار و مکران را داشت۔ ایاز در فراست و ہوش و جمال و جنگجویی شہرت فوق العادہ داشت۔

«سن اے طلب گار درد پہلو! میں ناز ہوں تو نیاز ہو جا

میں غزنوی سومنات دل کا ہوں تو سراپا ایاز ہو جا»

بانگ درا ۱۳۹/۱۵۵

«ایک ہی صف میں کھڑے ہو گئے محمود و ایاز

نہ کوئی بندہ رہا اور نہ کوئی بندہ نواز»

بانگ درا ۱۷۷/۱۹۳

«در حکام بھی ہے تجھ کو مقام محمود

پالسی بھی تری پیچیدہ تر از زلف ایاز»

بانگ درا ۱۸۸/۲۰۴

«جادوئے محمود کی تاثیر سے چشم ایاز

دیکھتی ہے حلقہ گردن میں ساز دلبری»

بانگ درا ۲۷۴/۲۹۰

«نہ وہ عشق میں رہیں گرمیاں ، نہ وہ حسن میں رہیں شوخیاں

نہ وہ غزنوی میں تڑپ رہی، نہ وہ خم ہے زلف ایاز میں»

بانگ درا ۲۹۷/۳۱۳



## محمود غزنوی:

ابوالقاسم ملقب بہ یمین الدولہ سلطان محمود غزنوی فرزند ارشد سبکتگین و مقتدر ترین شاہ خانوادہ غزنوی است . سال ۳۸۷ ھ بعد از شکست دادن بہ برادرش اسماعیل بر تخت سلطنت جلوس کرد. در سال ۳۸۹ ھ بعد از شکست دادن عبدالملک بن نوح سامانی خراسان را تحت تسلط خود در آورد. در سال ۳۹۳ ھ امیر سیستان ، خلف بن صفاری را شکست داد و زندانی ساخت. در سال ۴۰۱ ھ خوارزم را نیز بہ تصرف خود در آورد. دوازده بار بہ ہندوستان لشکر کشید قلعہ سومنات را مسخر کرد. در سال ۳۹۶ مولتان را فتح کرد . در سال ۴۲۰ ھ ری و اصفہان را از مجدالدولہ دیلمی گرفت. بالاخر بہ سبب کار زیاد و لشکر کشی ہا بسیار ضعیف و بہ مرض سل مبتلا شد. در سال ۴۲۱ ھ چشم از جہان بر بست. مدت سلطنت او ۳۳ سال است.

«فر و فال محمود سے در گزر  
خودی کو نگہ رکھ ، ایازی نہ کر»

بال جبریل ۱۳۲ / ۴۵۶

«حاصل اس کا شکوہ محمود  
فطرت میں اگر نہ ہو ایازی»

ضرب کلیم ۱۰۲ / ۶۰۲

«چشم فطرت بھی نہ پہچان سکے گی مجھ کو  
کہ ایازی سے دگرگوں ہے مقام محمود»

ضرب کلیم ۱۱۷ / ۶۱۷

## شیخ عبدالقادر<sup>۱</sup> -

شیخ عبدالقادر بار ایٹ لا مدیر مخزن وکیل بزرگ قانون داد ، سیاستمدار و محسن زبان اردو می باشد۔ برای ترویج زبان اردو رسالہ بہ نام مخزن اجرا کرد کہ در این رسالہ تخلیقات نامور شاعر ، ادیب شائع شدند۔ مراسم با اقبال دوستانہ دارد و دیباچہ بانگ در نوشت۔

«مدیر مخزن سے کوئی اقبال جا کے میرا پیام کہہ دے  
جو کام کچھ کر رہی ہیں قومیں ، انھیں مذاق سخن نہیں ہے»

بانگ در ۱۳۶ / ۱۶۲

## ایوب انصاری:

ابو ایوب خالد بن زید انصاری از اصحاب پیامبر بود۔ وقتی کہ حضرت پیغمبر از مکہ بہ مدینہ مهاجرت کرد۔ ناقہ پیغمبر بہ خانہ ابو یوب انصاری نشست و این طور وی شرف مہمان نوازی پیامبر را بہ عہدہ داشت۔ او در غزوات بدر ، احد ، خندق و دیگر غزوات شرکت نمود۔

«نکبت گل کی طرح پاکیزہ ہے اس کی ہوا  
تربت ایوب انصاری سے آتی ہے صد»

بانگ در ۱۵۶ / ۱۷۲

<sup>۱</sup> - بار ایٹ لا

## بلال حبشی:

ابن رباح حبشی موذن و خازن و از یاران خاص و صمیم پیغمبر (ص) بود . وی در آغاز از مشرکان و منافقان بود و پس از اسلام در راه دوستی پیغمبر از مشرکان و منافقان آزار و اذیت بسیار دید و صبر و شکیبائی و خلوص بسیار بخرج داد. صحابی و عاشق صادق رسول اکرم بود.

«اگ تبکیر کی سینوں میں دبی رکھتے ہیں  
زندگی مثل بلال حبشی رکھتے ہیں»

بانگِ درا ۱۸۰ / ۱۹۶

«رہ گئی رسم اذال ، روح بلالی نہ رہی  
فلسفہ رہ گیا، تلقین غزالی نہ رہی»

بانگِ درا ۲۱۵ / ۲۳۰

«لیکن بلال، وہ حبشی زادہ حقیر  
فطرت تھی جس کی نور نبوت سے مستنیر»

بانگِ درا ۲۵۵ / ۲۷۱

«جس کا امیں ازل سے ہوا سینہ بلال  
محکوم اس صدا کے ہیں شانہ و فقیر»

بانگِ درا ۲۵۵ / ۲۷۱

## رائ انور شاہ :

ر.ک. بخش سوم ، فصل دوم ، ص ۷۱

«محل نور تجلی ست رائ انور شاہ  
چو قرب او طلبی در صفائے نیت کوش»

بانگ درا ۲۳۳/۲۳۹

## فاطمہ بنت عبداللہ :

دختر عربی ، در جنگ طرابلس غازیان را آب داد و شهید شد

«فاطمہ ! تو آبروئے امت مرحوم ہے  
ذره ذره تیری مشتمل خاک کا معصوم ہے»

بانگ درا ۲۲۷/۲۳۳

«فاطمہ ! گو شبنم افشاں آنکی تیرے غم میں ہے  
نغمہ عشرت بھی اپنے نالہ ماتم میں ہے»

بانگ درا ۲۲۷/۲۳۳

## رہیلہ :

سردار مرہتہ از ریاست ہند بود بعد از پادشاہ عالمگیر با پسران عیاش وی جنگید و آنان را شکست داد.

«رہیلہ کس قدر ظالم ، جفا جو، کینہ پرور تھا  
نکالیں شاہ تیوری کی آنکھیں نوکِ خنجر سے»

بانگِ درا ۲۳۰ / ۲۳۳

## ابولہب / بولہبی :

ابولہب عمومی پیامبر اکرم بود. بہ سبب اسلام دشمنی دشمن سر سخت وی بہ شمار می رفت و دربارہ وی یک سورہ قرآن بہ نام سورہ لہب ہم نازل گردید و در آن بہ او ملامت و سرزنش شدہ است .

«تازہ میرے ضمیر میں معرکہ کھن ہوا  
عشق تمام مصطفیٰ ، عقل تمام بولہب»

بال جبریل ۱۱۷ / ۴۴۱

## شاہ تیمور:

اولین پادشاہ مغل است۔ او سردار و پادشاہ بزرگ مغولان بہ شمار می رود۔ او پسر امیر ترغانی بود۔ ایران و ہند سپس بغداد را تسخیر کرد و در سال ۸۰۷ ہسن ۷۱ سالگی درگذشت۔

«رہیلہ کس قدر ظالم ، جفا جو، کینہ پرور تھا  
نکالیں شاہ تیموری کی آنکھیں نوکِ خنجر سے»

بانگِ درا ۲۳۰/۲۳۳

«یہ مقصد تھا میرا اس سے کوئی تیمور کی بیٹی  
مجھے غافل سمجھ کر مار ڈالے میرے خنجر سے»

بانگِ درا ۲۳۱/۲۳۷

«مگر یہ راز آخر کھل گیا سارے زمانے پر  
حمیت نام ہے جس کا ، گئی تیمور کے گھر سے»

بانگِ درا ۲۳۱/۲۳۷

«کرتی ہے ملوکیت آثارِ جنوں پیدا  
اللہ کے نشتر ہیں تیمور ہو یا چنگیز»

بالِ جبریل ۳۹/۳۶۳

«کیا دبدبہ نادر کیا شوکت تیموری  
ہوجاتے ہیں سب دفتر غرق مے ناب آخر»

بال جبریل ۳۸۲/۵۸

«جوش کردار سے تیمور کا سیل ہمہ گیر  
سیل کے سامنے کیا شے ہے نشیب اور فراز»

بال جبریل ۴۸۰/۱۵۶

«یکایک هل گئی خاک سمرقند  
اٹھا تیمور کی تربت سے اک نور»

بال جبریل ۴۸۵/۱۶۱

«شفق آمیز تھی اس کی سفیدی  
صدا آئی کہ میں ہوں روح تیمور»

بال جبریل ۴۸۵/۱۶۱

## چنگیز:

نام اصل چنگیز تموچین بود۔ او پسر یسوکای بہادر سردار یکی از قبایل مغول بود۔ پس از مرگ پدر ریاست قبیلہ را بدست آورد و ملقب بہ چنگیز گردید۔ سپس قوم اویغور را منقرض کرد و در سال ۶۱۶ ہ۔ بہ ممالک خوارزمشاہی حملہ کرد و در مدت دو سال ایران را تسخیر نمود و در ۶۱۹ بہ مغولستان بازگشت و در سال ۶۲۴ دیدہ از جہان فرو بست ۔

«کرتی ہے ملوکیت آثار جنوں پیدا

اللہ کے نشتر ہیں تیمور ہو یا چنگیز»

بال جبریل ۳۹ / ۳۶۳

«اسکندر و چنگیز کے ہاتھوں سے جہاں میں

سو بار ہوئی حضرت انسان کی قبا چاک»

ضرب کلیم ۴۱ / ۵۴۱

«محلوم کے الہام سے اللہ بچائے

غارت گر اقوام ہے وہ صورت چنگیز»

ضرب کلیم ۶۷ / ۵۶۷

«تُو نے کیا دیکھا نہیں مغرب کا جمہوری نظام

چہرہ روشن ، اندروں چنگیز سے تاریک تر «

ارمغان حجاز ۱۲ / ۷۰۴



## عمر فاروق:

صحابی رسول و خلیفہ دوم اسلام است. حضرت عمر مرد بہار و دلیر بودو بعد از قبول اسلام حضرت عمر مسلمانان طاقت ور شدند.

«ارشاد سن کے فرط طرب سے عمر اٹھے  
اس روز ان کے پاس تھے درہم کئی ہزار»

بانگ درا ۲۳۶ / ۲۵۲

«پوچھا حضور سرور عالم نے ، اے عمر !  
اے وہ کہ جوش حق سے ترے دل کو ہے قرار»

بانگ درا ۲۳۶ / ۲۵۲

## ابوبکر صدیق:

صحابی رسول خلیفہ اول اسلام است. او از اولین مسلمانان بود کہ بر حضرت محمد صلعم ایمان آوردند و لقب صدیق یافت . رفیق خاص پیغمبر بود کہ در موقع ہجرت باہمراہ پیغمبر بود.

«دل میں یہ کہہ رہے تھے کہ صدیق سے ضرور  
بڑھ کر رکھے گا آج قدم میرا راہوار»

بانگ درا ۲۳۶ / ۲۵۲

«پروانے کو چراغ ہے بلبل کو پھول بس  
صدیق کے لیے ہے خدا کا رسول بس»

بانگ درا ۲۳۷ / ۲۵۳

«تڑپنے پھڑکنے کی توفیق دے  
دل مرتضیٰ (رض) سوز صدیق (رض) دے»

بال جبریل ۱۲۸ / ۴۵۲

## گوتم :

پیغمبر مذہب بدھ مت سدھارت گوتم ، کہ معروف از اسم مہاتما بدھ است۔  
 ۵۶۷ ق م در استان بہار (ہند) در خانوادہ راجا کپل وستو متولد شد۔ در سن  
 ۳۰ سالگی جہان را ترک کرد و در دامن کوه ہیمالیہ تارک الدنیا شد۔ بعد از  
 ۱۰ سال اعلام کرد کہ آگاہی از عرفان کردہ ام و مخلوق را دعوت حق داد۔  
 تعلیمات گوتم مشتمل بر ہشت قانون بود کہ آن را « اشنک مازگ » می گفتند ۔  
 خیال مرکزی این ہشت قانون این است کہ ہر کس بایدزندگانی پاکیزہ و  
 راستی بگذارد۔ و بہ کسی آزار واذیت نرساند۔ میلیون ہا مردم پیروکار وی  
 شدند و بہ اوخطاب « بدھ » یعنی عالم دادند ۸ قوانین گوتم مبنی بر مساوات  
 بودند و مذہب ہندو را نفی کردند چون مذہب ہندو مبتنی بر امتیاز ذات بود۔

«قوم نے پیغام گوتم کی ذرا پروا نہ کی  
 قدر پہچانی نہ اپنے گوہر یک دانہ کی»

بانگ درا ۲۵۳/۲۶۹

«برہمن سرشار ہے اب تک مئے پندار میں  
 شمع گوتم جل رہی ہے محفل اغیار میں»

بانگ درا ۲۵۳/۲۶۸

## پورس:

اسم راجہ است کہ بہ سبب دلیری و شہامت در شبہ قارہ شہرت فراوان دارد.  
او با سکندر مقدونی جنگید و او را مجبور بہ فرار کرد.

«تاریخ کہم رہی ہے کہ رومی کے سامنے

دعویٰ کیا جو پورس و دارا نے، خام تھا»

بانگِ درا ۲۷۱/۲۵۵

## حضرت ابو عبیدہ (رض):

حضرت ابو عبیدہ (رض) صحابی رسول اکرم (ص) بود.

«اے ابو عبیدہ رخصت پیکار دے مجھے

لبریز ہو گیا مرے صبر و سکون کا جام»

بانگِ درا ۲۷۶/۲۶۰

## ہمایون

قاضی شاہ دین مرحوم وکیل بزرگ و رفیق علامہ اقبال بود معروف بنام ہمایون  
بود.<sup>۱</sup>

«اے ہمایون! زندگی تیری سراپا سوز تھی

تیری چنگاری چراغ انجمن افروز تھی»

بانگِ درا ۲۸۲/۲۶۶

<sup>۱</sup> - M. Justice Shah Din

## یاجوج و ماجوج :

نام دو قوم است کہ در توریت و قرآن کریم و مکاشفات یوحنا ذکر شدہ است . در قرآن کریم بنام مردمی مفسد خواندہ شدہ اند کہ ذوالقرنین برای ممانعت از ہجوم آنان بہ اقوام مجاور ایشان سدی بست و ظاہرا این دو کلمہ نام دو قبیلہ از قبایل ساکن منچوری (چین شمالی) بودہ اند.

«کھل گئے یاجوج اور ماجوج کے لشکر تمام  
چشم مسلم دیکھ لے تفسیر حرف ینسلون»

بانگ درا ۳۲۲/۳۰۶

## کرزن

سیاستمدار بریتانیا و عضو دارالعوام و وزیر ہند در سال ۱۸۹۱م بود. از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۵ م وائسرائے ہند بود و تقسیم بنگال در آن زمان او اتفاق افتاد.

«حضرت کرزن کو اب فکر مداوا ہے ضرور  
حکم برداری کے معدے میں ہے درد لا یطاق»

بانگ درا ۳۲۳/۳۰۷

## فرعون

فرعون لقب پادشاہ مصر است ، هرکس که پادشاہ مصر بود ملقب به فرعون بود. فرعون موسی : نام پادشاہ مصر کہ معاصر موسی بن عمران پیامبر بنی اسرائیل بوده است. فرعون رامسس ثانی سومین پادشاہ از طبقہ نوزدهم سلاطین مصر است . در نزد یونانیان به سوستر مصروف بوده است. پادشاہی قاہر و غالب بود. شہرہای بسیاری را مفتوح ساخت و ہیاکل بیشمار در وادی نیل بنا کرد.

«رہے ہیں اور ہیں فرعون میری گھات میں اب تک

مگر کیا غم کہ میری آستین میں ہے ید بیضا»

بال جبریل ۳۶۲/۳۸

«اس کی بڑھتی ہوئی بے باکی و بے تابی سے

تازہ ہر عہد میں ہے قصہ فرعون و کلیم»

ضرب کلیم ۵۴۲/۴۲

«معجزہ اہل فکر ، فلسفہ پیچ پیچ

معجزہ اہل ذکر ، موسی و فرعون و طور»

ضرب کلیم ۵۶۴/۶۴

«ہو اگر توت فرعون کی در پردہ مرید

قوم کے حق میں ہے لعنت وہ کلیم الہی!»

ضرب کلیم ۶۷۰/۱۷۰

## قارون

یکی از افراد بنی اسرائیل کہ به سبب جاه طلبی و بخیلی و حسادت شهرت داشت. ثروتی فراوان داشت چنانکہ چندین افراد کلید گنج های وی را به مشکل تحمل می کردند. دانشمندان او را پندو اندرز می کردند کہ به مال دنیا مغرور مشو و ثروت خود را در راه خیر مردم خرج کن ولی او نمی پذیرفت. بالاخر زلزله شدیدی آمد و زمین قارون و خانه و گنج بزرگ وی را به کام خود کشید.<sup>۱</sup>

«ضمیر پاک و نگاہ بلند و مستی شوق

نہ مال و دولت قارون ، نہ فکر افلاطون »

بال جبریل ۳۶۳ / ۳۰

«قلندر جز دو حرف لا الہ کچھ بھی نہیں رکھتا

فقیر شہر قارون ہے لغت ہاے حجازی کا »

بال جبریل ۳۶۸ / ۴۴

<sup>۱</sup> - دائرہ المعارف اقبال ، جلد اول ۲۰۱۴ پنجاب یونیورسٹی لاہور ، ص ۲۵۶

## افلاطون

افلاطون در ۴۲۷ قبل از مسیح در خانواده ثرومند ایتھنز چشم بجهان گشود  
 افلاطون در فلسفہ یونانی اہمیتی خاصی دارد. او شاگرد سقراط بود. نوشتہ  
 ہای افلاطون، شاہکار نثر یونانی قرار یافتہ اند تعلیمات اقبال بر عکس  
 افلاطون اند. اقبال زندگانی را حقیقت می شمارد. تعلیمات افلاطون نفی خودی  
 می کنند.<sup>۱</sup>

«ضمیر پاک و نگاہ بلند و مستی شوق

نہ مال و دولت قارون، نہ فکر افلاطون»

بال جبریل ۳۶۳/۴۰

«مکالمات فلاطون نہ لکھ سکی، لیکن

اسی کے شعلے سے ٹوٹا شرار افلاطون»

ضرب کلیم ۶۰۶/۱۰۶

«تڑپ رہا ہے فلاطون میان غیب و حضور

ازل سے اہل خرد کا مقام ہے اعراف»

بال جبریل ۴۰۲/۷۸

«حقائق ابدی پر اساس ہے اس کی

یہ زندگی ہے، نہیں ہے طلسم افلاطون!»

ضرب کلیم ۵۶۲/۶۲

«مرے لیے ہے فقط زور حیدری کافی

ترے نصیب فلاطون کی تیزی ادراک»

ضرب کلیم ۶۳۵/۱۳۵

## نطشہ / نیچہ<sup>۱</sup>

نطشہ ۱۸۶۶م در آلمان متولد شد . نطشہ فیلسوف و شاعر و موسیقی دان بود. و عالم مذهب و اخلاقیات بود. نطشہ دسترس بر علوم تقابل ثقافت ، استعارہ ، ضرب الامثال داشته بود. مقالات بر موضوع علوم و فلسفہ نوشته است و بیش از پانزده صد خطبات عوامی دارد. انفرادیت پسند بود. اقبال نزدیک ترین مقاربت ذہنی بہ نیچہ دارد کہ بعضی ارباب نقد و نظر ارای دارند کہ تصور مرد مومن اقبال ، عکس سپریمین نیچہ است. اقبال او را مجذوب فرنگی گفته است. نطشہ در سال ۱۹۰۰م فوت شد.

اگر ہوتا وہ مجذوب فرنگی \* اس زمانے میں  
تو اقبال اس کو سمجھاتا مقام کبریا کیا ہے  
بال جبریل ۳۸۵/۶۱

«اگر ہوتا وہ مجذوب فرنگی اس زمانے میں  
تو اقبال اس کو سمجھاتا مقام کبریا کیا ہے»  
بال جبریل ۳۸۵/۶۱

«مجذوب فرنگی نے بہ انداز فرنگی  
مہدی کے تخیل سے کیا زندہ وطن کو»  
ضرب کلیم ۵۷۲/۷۲

<sup>۱</sup> - دائرہ المعارف اقبال ، جلد سوم ۲۰۱۴ پنجاب یونیورسٹی لاہور ، ص ۳۳۴

\* - مراد از مجذوب فرنگی نطشہ است.



## جنید بغدادی

ر.ک. بخش سوم، فصل دوم، ص ۷۷

«عجب سنہین کہ مسلمان کو پھر عطا کردیں  
شکوہ سنجر و فقر جنید و بسطامی»

بال جبریل ۷۴ / ۳۹۸

«شوکت سنجر و سلیم تیرے جلال کی نمود  
فقر جنید و بلذید تیرا جمال بے نقاب»

بال جبریل ۱۱۷ / ۴۴۱

«دگر بہ مدرسہ ہای حرم نمی بینم  
دل جنید و نگاہ غزالی و رازی»

ارمغان حجاز ۵۶ / ۷۴۸

## حضرت بایزید بسطامی

ر.ک. بخش سوم، فصل دوم، ص ۷۸

«عجب نہین کہ مسلمان کو پھر عطا کردیں  
شکوہ سنجر و فقر جنید و بسطامی»

بال جبریل ۷۴ / ۳۹۸

«شوکت سنجر و سلیم تیرے جلال کی نمود  
فقر جنید و بایزید تیرا جمال بے نقاب»

بال جبریل ۱۱۷ / ۴۴۱

«اسی میں حفاظت ہے انسانیت کی  
کہ ہوں ایک جنیدی و اردشیری»

بال جبریل ۱۲۲ / ۴۴۶

### ایک:

سلطان قطب الدین ایبک در آغاز سیزدہم دومی پادشاہ مسلمان ہند بود. ایبک  
غلام معتمد و سپہ سالار و نائب السلطنت شہاب الدین غوری بود. بعد از قتل  
غوری، تخت نشین شد. سخی و شریف النفس بود

«رہے نہ ایک و غوری کے معرکے باقی  
ہمیشہ تازہ و شیریں ہے نغمہ خسرو»

بال جبریل ۷۵ / ۳۹۹

## شہاب الدین غوری

سلطان شہاب الدین غوری اولین پادشاہ دولت اسلامی در ہند در سدہ  
دوازدهم دولت اسلامی در ہند بنا کرد. ہندو راجہ ، پرتھوی راج را  
شکست داد.

«رہے نہ ایک و غوری کے معرکے باقی  
ہمیشہ تازہ و شیریں ہے نغمہ خسرو»

بال جبریل ۷۵ / ۳۹۹

## سلمان فارسی :

ر.ک. بخش سوم ، فصل دوم ، ص ۷۰

« ہے یاد مجھے نکتہ سلمان خوش آہنگ  
دنیا نہیں مردان جفاکش کے لیے تنگ»

بال جبریل ۷۷ / ۴۰۱

## صاحب کشف :

ابوالقاسم محمود زمخشری مفسر معروف سده یازدهم و دوازدهم بود. تفسیر معروف او به نام « کشف » وجود دارد. این کتاب تفسیر به زبان عربی است. در این تفسیر بذکر خصوصیات صرفی و نحوی و معانی و بیانی و قرأت و شان نزول آیات و مسائل اعتقادی معتزله توجه داشته است و بجهت کثرت اهمیت شروح متعدد بر آن نوشته اند و مخالفان معتزله نیز تعریضاتی بر آن دارند. اسم کتاب الکشف عن حقیقه التنزیل است .

«ترے ضمیر پہ جب تک نہ ہو نزول کتاب  
گرہ کشا ہے نہ رازی نہ صاحب کشف»

بال جبریل ۷۸ / ۲۰۲

## حضرت مہدی :

مہدی یا مہدی منتظر (ع) محمد بن حسن عسکری مکنی ابوالقاسم و ملقب بہ امام زمان ، صاحب زمان ، امام منتظر ، امام قائم و قائم آل محمد .  
آخرین امام از امامان دوازده گانہ شیعہ امامیہ است. بسال ۲۵۵ ھ. ق. در سامرا متولد شد.

«ہوئی جس کی خودی پہلے نمودار  
وہی مہدی، وہی آخر زمانی»

بال جبریل ۹۰ / ۴۱۴

«دنیا کو ہے اس مہدی بر حق کی ضرورت  
ہو جس کی نگہ زلزلہ عالم افکار»

ضرب کلیم ۵۷ / ۵۵

«مجزوب فرنگی نے بہ انداز فرنگی  
مہدی کے تخیل سے کیا زندہ وطن کو»

ضرب کلیم ۷۲ / ۵۷

«ای وہ کہ تو مہدی کے تخیل سے ہے بیزار  
نومید نہ کر آہوے مشکلیں سے ختن کو»

ضرب کلیم ۷۲ / ۵۷

## الیاس:

نام پیغمبرِ یست مشہور و او پسرزادہ سام بن نوح و عم خضر است . از برہان قاطع برادر خضر است کہ آب حیات ہمراہ او خوردہ است. ازین رو ہمیشہ زندہ است و در دریاہا باشد و کشتی ہا و درماندگان را یاری دہد. چنانکہ خضر در خشکی مسافران را یاری دہد. او مبعوث بہ تقویت دین موسی می باشد.

«خضر بھی بے دست و پا ، الیاس بھی بے دست و پا

میرے طوفان یم بہ یم ، دریا بہ دریا ، جو بہ جو»

بال جبریل ۱۵۰ / ۴۷۴

## خوشحال خان خٹک

ر.ک. بخش سوم ، فصل اول ، ص ۵۸

«کہوں تجھ سے اے ہم نشین دل کی بات

وہ مدفن ہے خوشحال خان کو پسند»

بال جبریل ۱۶۰ / ۴۸۴

## ابو العلاء معری

ر.ک. بخش سوم ، فصل اول ، ص ۵۸

«کہتے ہیں کبھی گوشت نہ کھاتا تھا معری

پھل پھول پہ کرتا تھا ہمیشہ گزر اوقات»

بال جبریل ۱۶۲ / ۴۸۶

«یہ خوان تر و تازہ معری نے جو دیکھا

کہنے لگا وہ صاحب غفران و لزومات»

بال جبریل ۱۶۳ / ۴۸۷

## شیخ مجدد الف ثانی

ر.ک. بخش سوم، فصل دوم، ص ۷۹

«حاضر ہوا میں شیخ مجدد کی لحد پر  
وہ خاک کہ ہے زیر فلک مطمح انوار»

بال جبریل ۱۶۴ / ۴۸۸

«آنے والے سے مسیحِ ناصری مقصود ہے  
یا مجدد جس میں ہوں فرزندِ مریم کے صفات؟»

ارمغان حجاز ۱۹ / ۷۱۱

### جہانگیر:

پادشاہ مغول ہند پسر اکبر جلال الدین پادشاہ ہند بود۔ ہمسر جہانگیر ملکہ

قدرت مند ایرانی کہ ملقب بہ «نورجہان» بود

«گردن نہ جھکی جس کی جہانگیر کے آگے  
جس کے نفس گرم سے ہے گرمی احرار»

بال جبریل ۱۶۴ / ۴۸۸

## برگسان

فیلسوف\* فرانسوی هنری برگسان ۱۸ اکتبر ۱۸۵۹ در پاریس متولد شد. کتاب «ارتقاء تخلیق» برگسان را شہرت عالمی داد و جایزہ ادبی را دریافت نمود. اقبال بہ نظریہ واقعیت زمان، برگسان را مذاکرہ کرد. برگسان در دنیای فلسفہ برای ندرت فکر وجدت طبع خیلی مقبول و معروف بود. در سال ۱۹۴۱ وفات یافت.

«تو اپنی خودی اگر نہ کھوتا  
رُناری برگسان نہ ہوتا»

ضرب کلیم ۵۳۰/۳۰

## ہیگل / ہگل

جارج ولیم فریدرک ہیگل\* در سال ۱۷۷۰م در آلمان متولد شد. او عالم تاریخ، فلسفہ، سیاست، مذہب و طبیعات بود. ہیگل حامی مارکسسزم بود.<sup>۱</sup> اقبال فلسفہ ہیگل را «نثر رزمیہ» قرار دادہ است. او در سال ۱۸۳۱م در آلمان فوت شد.

«ہیگل کا صدف گہر سے خالی  
ہے اس کا طلسم سب خیالی»

ضرب کلیم ۵۳۰/۳۰

\* - Hunrey Burgsan

\* - Georg Wilhelm Friedirch Hegel

<sup>۱</sup> - دائرہ المعارف اقبال، جلد سوم ۲۰۱۴ پنجاب یونیورسٹی لاہور



## خالد

خالد ابن ولید بن مغیرہ مخزومی قرشی ملقب بہ سیف اللہ . وی از صحابہ و فاتحان بزرگ اسلام است. در زمان جاہلیت او نیز از اشراف قریش بود. در زمان حضرت ابوبکر و عمر بہ جنگ ہا فرستادہ شد. مرگ او بسال ۲۱ ہجری در حمص (سوریہ) اتفاق افتاد. او فاتح بزرگ و خطیب فصیحی بود.

«قبضے میں یہ تلوار بھی آجائے تو مومن

یا خالد جانباز ہے یا حیدر کرار»

ضرب کلیم ۵۳۹ / ۳۹

## کارل مارکس

کارل مارکس\* در سال ۱۸۱۸ م در آلمان متولد شد . کارل مارکس راہنما جنبش اشتراکی بود. او در کتاب خود « سرمایہ » اشتراکیت را بحیثیت یک نظام جامع حیات ارائه دادہ است<sup>۱</sup> .

کارل مارکس در سال ۱۸۸۳م در لندن فوت شد. اقبال کارل مارکس را حکیم معاش نامیدہ است.

علامہ اقبال کار مارکس را حکیم معاش گفته است .

«تری کتابوں میں اے حکیم معاش رکھا ہی کیا ہے آخر

خطوط خم دار کی نمائش ، مریز و کج دار کی نمائش»

ضرب کلیم ۶۴۹ / ۱۴۹

\* - Karl Marx

<sup>۱</sup> - دائرہ المعارف اقبال ، جلد سوم ۲۰۱۴ پنجاب یونیورسٹی لاہور

## اقا ترک / مصطفی کمال پاشا

در سال ۱۸۸۱م در یونان متولد شد. مصطفی کمال پاشا رهنما ترکیه بود. او بعد از خلافت عثمانیہ ، ترکیه جدید را بنیاد گذاشت. مصطفی کمال در سال ۱۹۳۸ در ترکیه فوت شد.

»نه مصطفی نه رضا شاه میں نمود اس کی

کہ روح شرح بدنگی تلاش میں ہے ابھی»

ضرب کلیم ۱۵۴ / ۶۵۴

## استان دال

استان دال ۲۳ ژانویہ ۱۷۸۳م در فرانسه متولد شد . استان دال نمایندہ ادبیات ریالیسیئم و رومانسیئم است. رومانسیئم را بہ ویژہ ریالیسیئم نوشتہ است<sup>۱</sup>. تاریخ وفات ۲۳ مارس ۱۸۴۲م در پاریس فوت شد. علامہ اقبال استان دال را مرد فرنگی گفتہ است.

»اس راز کو اک مرد فرنگی نے کیا فاش

ہر چند کہ دانا اسے کھولا نہیں کرتے»

ضرب کلیم ۱۶۰ / ۶۶۰

<sup>۱</sup> - George Maurevaet (۱۹۲۲) Le Livre des plagiats Stendhal and Del Litto, Victor and Abravanel, Ernest (۱۹۸۶) Oeuvres completes: Vies de Haydn, de Mozait et de Metastase, ۱۹۴۶.

## مسولینی

مسولینی ۱۸۸۳م در پرداپیو متولد شد۔ سیاستمدار و دیکتاتور ایتالیایی ، موسس و رہبر حزب فاشیست ۔ ابتدا سوسیالیست بود و بعد حزب فاشیست را تشکیل داد و بریاست آن رسید و در ۱۹۲۲ تمام قدرت ایتالیا را بدست گرفت و در جنگ جهانی دوم با آلمان متحد گشت و با متفقین وارد جنگ شد۔ پس از حمله متفقین به ایتالیا تشکیل داد۔<sup>۱</sup>

مسولینی بر قلوب مردم ایتالیا حکومت کرد۔ وقتی زمام حکومت یافت ، با مردم رفتار خوب نکرد۔ و نشانه انتقام قدرت شد۔ اقبال نظم بعنوان «مسولینی» نوشته است۔ میهن پرستان ایتالیای او را در سال ۱۹۴۵ به قتل رسانیدند۔

«کیا زمانے سے نرالا ہے **مسولینی** کا جرم !

بے محل بگڑا ہے معصومان یورپ کا مزاج»

ضرب کلیم ۱۶۱/۶۱

## سیزر

سیزر اہل یونان بود و سپہ سالار بہادر و جری بود۔

«آل سیزر چوب نے کی آبیاری میں رہے

اور تم دنیا کے بنجر بھی نہ چھوڑو بے خراج!»

ضرب کلیم ۱۶۲/۶۱

«توڑ اس کا رومتہ الکبری کے ایوانوں میں دیکھ

آل سیزر کو دکھایا ہم نے پھر سیزر کا خواب»

<sup>۱</sup> - دائرہ المعارف اقبال ، جلد سوم ۲۰۱۴ پنجاب یونیورسٹی لاہور۔ ص ۲۲۴

ارمغان حجاز ۱۳ / ۷۰۵

## نادر شاہ ابدالی

نادر شاہ از سلسلہ پادشاہان افشاریہ ایران است۔ بنام نادر شاہ افشار معروف گشت۔ چون آوازہ شجاعتش بگوش شاہ طہماسپ رسیدہ بود ، او را بخدمت خود پذیرفت ولی بہ زودی شاہ طہماسپ از قدرت روز افزون نادر بیم ناک شد و باو جنگجید ولی نادر شاہ شاہ طہماسپ را شکست داد و خون ریزی بسیار کرد و بالاخر بہ دست چند تن از امرا، افشار در حبوشان کشتہ شد۔

«کیا دبدبہ نادر کیا شوکت تیموری  
ہوجاتے ہیں سب دفتر غرق مے ناب آخر»

بال جبریل ۵۸ / ۳۸۲

«نادر نے لوٹی دلی کی دولت  
اک ضرب شمشیر، افسانہ کوتاہ»

ضرب کلیم ۱۷۷ / ۶۷۷

## شیر شاہ سوری:

پادشاہ ہندوستان در سده شانزدہم حاکم ہند بود۔ پادشاہ مغول ہمایون را شکست داد۔ شیر شاہ سوری حاکم دیندار و درویش صفت بود۔ ہموارہ مسلمانان را درس وحدت ملی می داد

«یہ نکتہ خوب کہا شیر شاہ سوری نے  
کہ امتیاز قبائل تمام تر خواری»

ضرب کلیم ۱۸۹ / ۶۸۹

**احمد:** اسم سرسید احمدخان است وی مفکر و دانشور اسلامی ہند بود

«رہی نہ آہ ، زمانے کے ہاتھ سے باقی  
وہ یادگارِ کمالاتِ احمد و محمود»

ارمغان حجاز ۳۱ / ۲۳

**محمود:** یکی از قانون دان بزرگ مسلمانان و دوست علامہ اقبال بود

«رہی نہ آہ ، زمانے کے ہاتھ سے باقی  
وہ یادگارِ کمالاتِ احمد و محمود»

ارمغان حجاز ۳۱ / ۲۳

**مسعود:** مسعود پسر سر سید احمد خان است.

«زوالِ علم و ہنر مرگِ ناگہاں اس کی  
وہ کارواں کا متاعِ گراں بہا مسعود!»

ارمغان حجاز ۳۱ / ۲۳

**حسین احمد:**

مولانا حسین احمد مدنی معلم دارالعلوم دیوبند بود و شیخ الحدیث  
بود.. او با افکار علامہ اقبال اختلاف داشت و بہ ہمین علت تقسیم ہند را  
مخالفت می کرد.

«عجم ہنوز نداند رموزِ دیں، ورنہ  
ز دیوبند حسین احمد ! این چہ بو العجیبی است»

ارمغان حجاز ۶۲ / ۵۴

## فصل چہارم

### جاہای تاریخی جهان در شعر اردوی اقبال

#### ہندوستان:

کشور بزرگ شبہ قارہ است مذهب مردم این کشور ہندو است سلطان محمد

بن قاسم اولین کسی بود کہ مذهب اسلام را درین کشور رایج کرد. در دورہ

پادشاہان مغول زبان فارسی در این منطقہ عروج یافت.

«امتحان دیدہ ظاہر میں کوہستان ہے تو

پاسبان اپنا ہے تو دیوار ہندوستان ہے تو»

بانگ درا ۵۱/۳۵

«ہائے اب کیا ہوگی ہندوستان کی سرزمین

آہ ! اے نظارہ آموزنگاہ نکتہ ہیں «

بانگ درا ۵۶/۴۰

«رُلاتا ہے ترا نظارہ اے ہندوستان ! مجھ کو

کہ عبرت خیز ہے تیرا فسانہ سب فسانوں میں «

بانگ درا ۹۹/۸۳

«نہ سمجھو گے تو مٹ جاؤ گے اے ہندوستان والو!

تمہاری داستاں تک بھی نہ ہوگی داستاںوں میں»

بانگِ درا ۸۴ / ۱۰۰

«سارے جہاں سے اچھا **ہندوستان** ہمارا  
ہم بلبلیں ہیں اس کی ، یہ گلستان ہمارا»

بانگِ درا ۹۳ / ۱۰۹

«مذہب نہیں سکھاتا آپس میں بیر رکھنا  
ہندی ہیں ہم، وطن ہے **ہندوستان** ہمارا»

بانگِ درا ۹۴ / ۱۰۹

«ہوا ہو ایسی کہ **ہندوستان** سے اے اقبال  
اڑا کے مجھ کو غبارِ راہ حجازِ کردے»

بانگِ درا ۱۱۶ / ۱۳۲

«میں تیرا تحفہ سوئے **ہندوستان** لے جاؤں گا  
خود یہاں روتا ہوں اوروں کو وہاں رلواؤں گا»

بانگِ درا ۱۱۴ / ۱۶۰

«ہے رام کے وجود پہ **ہندوستان** کو ناز  
اہل نظر سمجھتے ہیں اس کو امام ہند»

بانگِ درا ۱۸۹ / ۲۰۵

«آہ ! شہور کے لیے **ہندوستان** غم خانہ ہے  
درد انسانی سے اس بستی کا دل بیگانہ ہے»

بانگِ درا ۲۵۳ / ۲۶۹

**طور سینا:** حضرت موسیٰ برای تکلم خدا بر کوه طور رفت . طور سینا یا طور سنین کوه بیت المقدس نیز نامیدہ می شود، بین مصر و ایلہ و در نزدیکی مدین قرار دارد حضرت موسیٰ ہمراہ ہفتاد تن بہ این کوه رفت و یک ماہ آنجا روزہ داشت . خداوند دہ روز دیگر نیز بر آن مزید کرد . این ہفتاد تن برای این ہمراہ او رفتند کہ صدای خدا را بشوند و بنی اسرائیل را گواہ باشند . چون حضرت موسیٰ بہ کوه رفتند در میان ابری سپید ناپدید شد و خدای بزرگ با عظمت خویش با موسیٰ سخن گفت و تورات براو فرستاد . آنگاہ موسیٰ گفت خدایا خود را بہ من بنمای . جواب آمد . مرا ہرگز نتوانی دید . ہمینکہ خداوند بر کوه تجلی کرد از ہم فرو پاشید و موسیٰ بیہوش شد چون بہ خود آمد . توبہ کرد .

«ایک جلوہ تھا کلیم طور سینا کے لیے  
تو تجلی ہے سراپا چشم بینا کے لیے»

بانگ درا ۵۱/۳۵

«میری صورت تو بھی اک برگ ریاض طور ہے  
میں چمن سے دور ہوں ، تو بھی چمن سے دور ہے»



بانگِ درا ۵۴ / ۳۸

«دید سے تسکین پاتا ہے دل مہجور بھی ؟  
«لن ترانی» کہے رہے ہیں یا وہاں کے **طور** بھی ؟»

بانگِ درا ۷۱ / ۵۵

«کچھ اس میں جوشِ عاشقِ حسنِ قدیم ہے  
چھوٹا سا **طور** ، یہ ذرا سا کلیم ہے»

بانگِ درا ۷۲ / ۵۶

«وہ دن گئے کہ قید سے میں آشنا نہ تھا  
زیب درخت **طور** مرا آشیانہ تھا «

بانگِ درا ۷۷ / ۶۱

«ہر دل مئے خیال کی مستی سے چور ہے  
کچھ اور آجکل کے کلیموں کا **طور** ہے»

بانگِ درا ۸۳ / ۶۷

«محبت کے شرر سے دل سراپا نور ہوتا ہے  
ذرا سے بچ سے پیدا ریاض **طور** ہوتا ہے»

بانگِ درا ۱۰۲ / ۸۶

ذوقِ تکلم میں **طور** پر پہنچا «کبھی میں  
کبھی بتوں کو بنایا حرمِ نشیں میں نے»

بانگِ درا ۱۰۸ / ۹۲

«معجزہ اہل فکر ، فلسفہ پیچ پیچ  
معجزہ اہل ذکر ، موسیٰ و فرعون و طور»

ضربِ کلیم ۵۶۴ / ۶۴

«ہر لحظہ نیا طور ، نئی برق تجلی  
اللہ کرے مرحلہ شوق نہ ہو طے»

ضربِ کلیم ۶۳۹ / ۱۳۹

«بندے کلیم جس کے پر بت جہاں کے سینا  
نوحِ نبی کا آکر ٹھہرا جہاں سفینا»

بانگِ درا ۱۱۴ / ۹۸

«لباس نور میں مستور ہوں میں  
پتنگوں کے جہاں کا طور ہوں میں»

بانگِ درا ۱۱۸ / ۱۰۲

«کھنچے خود بخود جانب طور موسیٰ  
کشش تیری اے شوق دیدار کیا تھی؟!»

بانگِ درا ۱۲۵ / ۱۰۹

«کچھ دیکھنے دکھانے کا تھا تقاضا طور پر  
کیا خبر ہے تجھ کو اے دل فیصلہ کیوں کر ہوا»

بانگِ درا ۱۱۰ / ۱۲۶

«اڑ بیٹھے کیا سمجھ کے بھلا **طور** پر کلیم  
طاقت ہو دید کی تو تقاضا کرے کوئی»

بانگِ درا ۱۱۲ / ۱۲۸

«جلوۂ **طور** میں جیسے ید بیضائے کلیم  
موجہ نہت گلزار میں غنچے کی شمیم»

بانگِ درا ۱۲۶ / ۱۳۲

«مگر آتی ہے نسیم چمن **طور** کبھی  
سمت گردوں سے ہوائے نفس حور کبھی»

بانگِ درا ۱۳۵ / ۱۵۱

«نغے بے تاب ہیں تاروں سے نکلنے کے لیے  
**طور** مضطر ہے اسی آگ میں جلنے کے لیے»

بانگِ درا ۱۸۱ / ۱۹۷

«نیمہ زن ہو وادی **سینا** میں مانند کلیم  
شعلہ تحقیق کو غارت گر کاشانہ کر»

بانگِ درا ۲۰۲ / ۲۱۸

«لیکن فقیہ شہر نے جس دم سنی یہ بات

گرما کے مثل صاعقہ طور ہو گیا»

بانگ درا ۲۳۰/۲۳۶

«غافل ! اپنے آشیاں کو آکے پھر آباد کر

نغمہ زن ہے طور معنی پر کلیم نکتہ ہیں»

بانگ درا ۲۳۳/۲۳۹

«وہ دانائے سبل ختم الرسل ، مولائے کل جس نے

غبار راہ کو بخشا فروغ وادی سینا»

بال جبریل ۳۹/۳۶۳

«مثل کلیم ہو اگر معرکہ آزما کوئی

اب بھی درخت طور سے آتی ہے بانگ لا تحف»

بال جبریل ۴۹/۳۷۳

«ارنی» میں بھی کہہ رہا ہوں مگر

یہ حدیث کلیم و طور نہیں»

بال جبریل ۵۲/۳۷۶

«دل طور سینا و فاران دو نیم

تجلی کا پھر منتظر ہے کلیم»

بال جبریل ۱۲۷/۴۵۱

**ہمالہ / ہمالیا:** یکی از مهم ترین رشته کوههای بزرگ و مرتفع جهان است که در شمال شبه قاره هند قرار دارد. طول آن ۲۴۱۴ کیلومتر و عرض آن ۲۵۰ کیلومتر است در مناطق کشورهای پاکستان، هند، تبت، چین، نیپال و بھوتان کشیدہ شدہ است

«اے ہمالہ کوئی بازی گاہ ہے تو بھی  
دست قدرت نے بنایا ہے عناصر کے لیے»

بانگ درا ۳۶ / ۵۳

«اے ہمالہ! داستان اس وقت کی کوئی سنا  
مسکن آباے انسان جب بنا دامن ترا»

بانگ درا ۳۷ / ۵۳

«گراں خواب چینی سنبھلنے لگے  
ہمالہ کے چشمے ابلنے لگے»

بال جبریل ۱۲۷ / ۴۵۱

«تاثیر میں اکسیر سے بڑھ کر ہے یہ تیزاب  
سونے کا ہمالہ ہو تو مٹی کا ہے اک ڈھیر!»

ضرب کلیم ۱۶۶ / ۶۶۶

«تقدیر ہے اک نام مکافات عمل کا  
دیتے ہیں یہ پیغام خدایانِ ہمالہ»

ارمغان حجاز ۵۸ / ۵۰

### دلی نو / دہلی :

پایتخت کشور ہند در ساحل دریای جمنا واقع است . امروز بہ نام دہلی نو

معروف است .

«آہ ! تو اجڑی ہوئی دلی میں آرامیدہ ہے

گلشن دیر میں تیرا ہم نوا خوابیدہ ہے»

بانگ درا ۵۶ / ۳۰

«بلبل دلی نے باندھا اس چمن میں آشیاں

ہم نوا ہیں سب عنادل باغ ہستی کے جہاں»

بانگ درا ۱۱۶ / ۱۰۰

«اشک کے دانے زمیں شعر میں بوتا ہوں میں

تو بھی رواے خاک دلی ! داغ کو روتا ہوں میں»

بانگ درا ۱۱۷ / ۱۰۱

«اٹھ گئے ساتی جو تھے، مے خانہ خالی رہ گیا

یادگار بزم دہلی ، ایک حالی رہ گیا»

بانگ درا ۱۱۷ / ۱۰۱

«سرزمیں دلی کی مسجود دل غم دیدہ ہے

ذرے ذرے میں لہو اسلاف کا خوابیدہ ہے»

بانگِ درا ۱۵۵/۱۷۱

«جس کے دم سے **دلی** و لاہور ہم پہلو ہوئے  
آہ اے اقبال ! وہ بلبل بھی اب خاموش ہے»

بانگِ درا ۲۹۴/۳۱۰

«میرزا غالب خدا بخشنے، بجا فرما گئے  
ہم نے یہ مانا کہ **دلی** میں رہیں، کھائیں گے کیا؟»

بانگِ درا ۳۰۳/۱

«درویش خدا مست نہ شرقی ہے نہ غربی  
گھر میرا نہ **دلی**، نہ صفاہان، نہ سمرقند»

بال جبریل ۳۳/۳۵۷

«سواد رومتہ الکبریٰ میں **دلی** یاد آتی ہے  
وہی عبرت، وہی عظمت، وہی شانِ دل آویزی»

بال جبریل ۵۰/۳۷۷

«نادر نے ٹوٹی **دلی** کی دولت  
اک ضربِ شمشیر، افسانہ کوتاہ»

ضربِ کلیم ۱۷۷/۶۷۷

«ہو تیرے بیابان کی ہوا تجھ کو گوارا  
اس دشت سے بہتر ہے نہ **دلی** نہ بخارا»

ارمغان حجاز ۲۱ / ۱۳

### دیمر :

این شهر معروف کشور آلمان است و شاعر و فیلسوف بزرگ آلمان  
گوئے در همین شهر مدفون است .

«آہ ! تو اجڑی ہوئی دلی میں آرامیدہ ہے  
گلشن دیمر میں تیرا ہم نوا خوابیدہ ہے»

بانگ درا ۵۶ / ۳۰

### جہان آباد :

نام شہر ہندوستان است کہ در دورہ شاہ جہان کانون بزرگ علم و دانش  
محسوب می شد.

«اے جہان آباد! اے گہوارہ علم و ہنر  
ہیں سراپا نالہ خاموش تیرے بام و در»

بانگ درا ۵۷ / ۳۱

«چل بسا داغ، آہ! میت اس کی زیب دوش ہے  
آخری شاعر جہان آباد کا خاموش ہے»

بانگ درا ۱۱۶ / ۱۰۰

«اے جہان آباد اے سرمایہ بزم سخن!



ہو گیا پھر آج پامال خزاں تیرا چمن»

بانگ درا ۱۰۱ / ۱۱۷

### قلزم / بحر احمر:

بندری و شہر قدیم در ساحل بحر احمر نزدیک رود نیل است. دوران  
آبادی آن بہ زمان فراعنہ می رسد در زمان عمر بن خطاب حمل و نقل بین  
فسطاط و مکہ از راہ قلزم (بحر احمر) انجام می گرفت.

«چشمہ کوہ کو دی شورش قلزم میں ہے

اور پرندوں کو کیا محو ترنم میں نے»

بانگ درا ۴۲ / ۵۸

«موت ہے ہنگامہ آرا قلزم خاموش میں

ڈوب جاتے ہیں سفینے موج کی آغوش میں»

بانگ درا ۲۴۳ / ۲۵۹

«کھلتے نہیں اس قلزم خاموش کے اسرار

جب تک تو اسے ضرب کلیسی سے نہ چیرے»

بال جبریل ۱۷۳/۴۹۷

### گنگا:

در ہندوستان نام شطی است کہ ۳۰۹۰ کیلومتر طول دارد و از ہمالیا سرچشمہ می گیرد. و در شہر الہ آباد با رود جمنا می پیوندد. شہرہای بنارس و پتنہ را سیراب می کند و در خلیج بنگالہ می ریزد.

«جل رہا ہوں کل نہیں پڑتی کسی پہلو مجھے  
ہان ڈبو دے اے محیط آب گنگا تو مجھے»

بانگ درا ۱۵۷/۷۳

«اے آب رود گنگا! وہ دن ہیں یاد تجھے کو؟  
اترا ترے کنارے جب کارواں ہمارا»

بانگ درا ۹۳/۱۰۹

**نیل** : یکی از طویل ترین رودهای عالم است کہ در قسمت شرقی و شمال شرقی افریقا می باشد. طول از سرچشمه اصلیش کہ سرحدات بین تانگانیکا و رواندا ، اروندی تا دریای مدیترانه ۶۷۰۰ کیلومتر است . چون رود نیل در زندگی مردم اطراف بستر خود (خصوصا کشور مصر کہ از آب این رود مشروب می شود ) تاثیر شایانی داشته است. در اساطیر داستانها و حکایات زیادی برای این رود نقل شده است.

«ٹوٹ کر خورشید کی کشتی ہوئی غرقاب نیل  
ایک ٹکڑا تیرتا پھرتا ہے روئے آب نیل»

بانگ درا ۸۵/۶۹

«چرخ نے بالی چرالی ہے عروس شام کی  
نیل کے پانی میں یا مچھلی ہے سیم خام کی»

بانگ درا ۸۵/۶۹

«رہے گا راوی و نیل و فرات میں کب تک  
تیرا سفینہ کہ ہے بحر بے کراں کے لیے»

بال جبریل ۳۸۰/۵۶

«اس کی زمیں بے حدود، اس کا افق بے شعور

اس کے سمندر کی موج ، دجلہ و دینوب و نیل»

بال جبریل ۴۲۳ / ۹۹

### پنجاب:

نام یک استان کشور پاکستان است کہ به سبب پنج رود یعنی راوی ، چناب ، جہلم ، ستلج و بیاس بہ نام پنجاب یعنی پنج آب موسوم شدہ است . از لحاظ جمعیت و حاصل خیزی بزرگ ترین استان پاکستان است . لاہور پایتخت استان پنجاب است.

«کھول دے گا دشت وحشت عقدہ تقدیر کو

توڑ کر پہنچوں گا میں پنجاب کی زنجیر کو»

بانگ درا ۱۰۵ / ۸۹

«آئی یہ صد سلسلہ فقر ہوا بند

ہیں اہل نظر کشور پنجاب سے بیزار»

بال جبریل ۴۸۹ / ۱۶۵

«پنجاب کے ارباب نبوت کی شریعت

کہتی ہے کہ یہ مومن پارینہ ہے کافر»

ضرب کلیم ۳۹ / ۵۳۹

**حبش:**

کشور بزرگ از سرزمین عرب است

«چمک اٹھا جو ستارہ تیرے مقدر کا  
حبش سے تجھ کو اٹھا کر حجاز میں لایا»

بانگِ در ۱۰۴ / ۹۰

**حجاز:** منطقہ غربی شبہ جزیرہ عربستان است کہ در امتداد بحر احمر قرار دارد. شہرہای مہم و قدیمی آن مکہ و مدینہ است و اکنون پرجمعیت ترین کشور پادشاہی عربستان سعودی است .

«چمک اٹھا جو ستارہ تیرے مقدر کا  
حبش سے تجھ کو اٹھا کر حجاز میں لایا»

بانگِ در ۱۰۴ / ۹۰

## یثرب / مدینہ :

اسم باستان شهر مدینہ نبی (ص) است .مدینہ النبی یکی از شهرهای عمدہ کشور عربستان سعودی است این شهر در شمال شرقی مکہ قرار دارد . از جهت عظمت و تقدس مهم ترین شهر جهان به شمار می رود . پس از ہجرت پیامبر از مکہ بہ مدینہ این شهر بنام مدینہ النبی ، مدینہ طیبہ و یا بالاختصار مدینہ مشہور شد . این شهر مدفن رسول اکرم وعدہ ای اہل بیت و سہ تن از خلفاء (ابوبکر ، عمر ، عثمان) است .

«مدینہ تیری نگاہوں کا نور تھا گویا  
تیرے لیے تو یہ صحرا ہی طور تھا گویا»

بانگ درا ۱۰۷/۹۱

«خوشا وہ وقت کہ یثرب مقام تھا اس کا  
خوشا وہ دور کہ دیدار عام تھا اس کا»

بانگ درا ۱۰۷/۹۱

«دیکھے یثرب میں ہوا ناظر لیلیٰ بیکار  
قیس کو آرزوئے نو سے شناسا کردیں»

بانگ درا ۱۵۸/۱۴۲

«آہ یثرب! دیس ہے مسلم کا تو ، ماوا ہے تو

نقطہ جاذب تاثر کی شعاعوں کا ہے تو»

بانگِ درا ۱۵۷ / ۱۷۳

«خنجر رهن سے گویا ہلالِ عید تھا

ہائے یثرب ، دل میں ، لب پر نعرہ توحید تھا»

بانگِ درا ۱۷۲ / ۱۸۸

«خوفِ جاں رکھتا نہیں کچھ دشتِ پیائے حجاز

ہجرتِ مدفونِ یثرب میں یہی مخفی ہے راز»

بانگِ درا ۱۷۳ / ۱۸۹

«خیرہ نہ کرسکا مجھ جلوۂ دانشِ فرنگ

سرمہ ہے میری آنکھ کا خاکِ مدینہ و نجف»

بالِ جبریل ۴۹ / ۳۷۳

**غارِ حرا:** غاری در کوہِ حرا است قبل از بعثت پیامبر بیشتر وقت خود را آنجا

می گذرانید این غار در شمال شرقِ مکہ واقع است. موقعی کہ پیامبر گرامی در

غارِ حرا بسر می برد. در آغاز خوابِ های راستین می دید. همین چیز باعث

شد کہ پیامبر بہ خلوت نشینی در غارِ دل بست و شب ها با پروردگار بہ راز و

نیاز می پرداخت. در همین غار حضرت جبرئیل بر وی وحی آورده بود.

«کبھی میں غارِ حرا میں چھپا رہا برسوں

دیا جہاں کو کبھی جام آخریں میں نے»

بانگِ درا ۱۰۸/۹۲

### یونان:

کشوری در جنوب شرقی اروپا، در جنوب غربی شبہ جزیرہ بالکان و مشتمل بر جزائر پراکنده ای در دریای اژه و دریای ایونی، کہ ۱۳۲۰۰ کیلومتر مربع مساحت و بیش از ۹۳۶۰۰۰۰ تن سکنہ دارد. این کشور از شمال بہ آلمانی، یوگوسلاوی و بلغارستان، از شمال مدیترانہ، و از مغرب بہ دریای ایونی محدود است. پایتخت آن شہر آتن می باشد.

«سنایا ہند میں آکر سرود ربانی

پسند کی کبھی یونان کی سر زمیں میں نے»

بانگِ درا ۱۰۸/۹۲

«یونان و مصر و روما سب مٹ گئے جہاں سے

اب تک مگر ہے باقی نام و نشان ہمارا»

بانگِ درا ۱۰۹/۹۴

«کوئی پوچھے حکیم یورپ سے

ہند و یونان ہیں جس کے حلقہ بگوش»

ضربِ کلیم ۶۰۴/۱۰۴



**چین:** کلمہ چین از نام سلسلہ پادشاہان Ts'in اخذ شدہ است . در شمال قارہ آسیا قرار دارد. حکومت آن از سال ۱۹۴۹م کمونیستی است. پس از غلبہ کمونستہا بر چین اصلی (۱۹۴۹م) چانگ کای شک حکومتی در جزیرہ فورموز تشکیل داد کہ بہ نام چین ملی موسوم شد. امروز چین پیشرفتہ ترین کشور جہان بہ شمار می رود.

«دیار ہند نے جس دم مری صدا نہ سنی  
بسایا خطہ جاپان و ملک چین میں نے»

بانگ درا ۱۰۸/۹۲

«رخت جاں بت کدہ چین سے اٹھالیں اپنا  
سک کو محو رخ سعدی اور سلیمی کردیں»

بانگ درا ۱۵۸/۱۴۲

«چین و عرب ہمارا ہندوستان ہمارا  
مسلم ہے ہم وطن ہے سارا جہاں ہمارا»

بانگ درا ۱۸۶/۱۷۰

«چین کے شہر ، مراکش کے بیاباں میں ہے

اور پوشیدہ مسلمان کے ایمان میں ہے»

بانگ درا ۲۳۶/۲۲۰

**ژاپن / ژاپون:** ژاپن کشوری است کہ بر ۴۰۰۰ جزیرہ کوچک و بزرگ مشتمل است. جزایر ژاپن مشتمل بر صخرہ یی و کوهستانی است. و فقط یک ہشتم اراضی آن جلگہ می باشد. وسیع ترین جلگہ های شرقی در جزیرہ ہندو است و شہر معروف ژاپن توکیو در آن قرار دارد. بہ سبب وجود کوه های آتش فشان زلزلہ در جزایر ژاپن روی می دہد. حکومت ژاپن از سال ۱۸۸۹م مشروطہ است. در ژاپن مذہب رسمی وجود ندارد و پیرو ہمہ مذاہب آزاداند. پایتخت ژاپن توکیو است. و این کشور بہ سبب پیشرفت تکنالوژی برجستہ ترین کشور جہان بہ شمار می رود.

«دیار ہند نے جس دم مری صدا نہ سنی

بسایا خطہ **جاپان** و ملک چین میں نے»

بانگ درا ۱۰۸/۹۲

«انتہا بھی اس کی ہے؟ آخر خریدیں کب تلک

چھتیاں ، رومال، مفلر، پیرھن **جاپان** سے»

بانگ درا ۳۱۷/۳۰۱

«اپنی غفلت کی یہی حالت اگر قائم رہی

آئیں گے غسال کابل سے، کفن جاپان سے»

بانگ درا ۳۱۷/۳۰۱

**مصر:**

کشور مصر در شمال شرقی افریقا واقع است . از مشرق به دریای سرخ (احمر) از مغرب به کشور لیبی و از جنوب به کشور سودان محدود است. آبادی و جمعیت در سرزمین مصر فقط نتیجہ وجود رود پر برکت نیل است. حکومت کنونی مصر جمهوری و پایتخت آن شہر قاہرہ است. در عہد کمبوجیہ مصر بدست ایرانی ہا فتح شد. در عصر ہخامنشیان مستعمرہ ایران بود . سپس اسکندر آن را فتح کرد. در زمان خسرو پرویز مصر بہ تصرف ایران در آمد. دو سال بعد ۲۴ ہـ بہ دست مسلمان ہا گشودہ شد و بہ ترتیب تحت نظارت خلفای راشدین ، اموی ، عباسی فاطمی گردید.

«یونان و مصر و روما سب مٹ گئے جہاں سے

اب تک مگر ہے باقی نام و نشان ہمارا»

بانگ درا ۱۰۹/۹۴

«کل ایک شوریدہ خواب گاہ نبی پہ رو رو کے کہہ رہا تھا

کہ مصر و ہندوستان کے مسلم بنائے ملت مٹا رہے ہیں»

بانگ درا ۱۸۹/۱۷۳

«سنی نہ مصر و فلسطین میں وہ ازاں میں نے

دیا تھا جس نے پہاڑوں کو رعشہ سیماب»

بال جبریل ۳۷۷/۳۷۱

### روم / روما / رومنہ الکبریٰ :

یکی از کشورهای جنوبی اروپا کہ سابقاً وسعت زیادی داشت و پس از مرگ  
تئودلیوس کبیر (۳۹۵ هـ م) بدو قست تقسیم شد. روم شرقی و روم غربی .  
اکنون ایتالیا جانشین کشور روم قدیم است و پایتخت آن شهر رم میباشد. روم  
بزرگ ترین دولت باستانی جهان قبل از دوره اسلام می باشد.

«یونان و مصر و روما سب مٹ گئے جہاں سے

اب تک مگر ہے باقی نام و نشان ہمارا»

بانگ درا ۱۰۹/۹۴

«نکل کر صحرا سے جس نے روما کی سلطنت کو الٹ دیا تھا

سنا ہے یہ قدسیوں سے وہ شیر پھر سے ہوشیار ہوگا»

بانگ درا ۱۶۷/۱۵۱

«جس کے غنچے تھے چمن ساماں، وہ گلشن ہے یہی

کانپتا تھا جن سے روما، ان کا مدفن ہے یہی»

بانگ درا ۱۷۱/۱۵۵

«آہ کہ کھویا گیا تجھ سے فقیری کا راز

ورنہ ہے مال فقیر سلطنت روم و شام»

بال جبریل ۶۷ / ۳۹۱

«کیا بات ہے کہ صاحب دل کی نگاہ میں  
 جچتی نہیں ہے سلطنت روم و شام و ری»  
 ضرب کلیم ۱۲۷ / ۶۲۷

«کون بحر روم کی موجوں سے ہے لپٹا ہوا  
 گاہ بالہ چون صنوبر ، گاہ نالد چون رباب»  
 ارمغان حجاز ۱۳ / ۷۰۶

«سواد رومتہ الکبریٰ میں دلی یاد آتی ہے  
 وہی عبرت، وہی عظمت، وہی شان دل آویزی»  
 بال جبریل ۱۵۰ / ۳۷۴

«رومتہ الکبریٰ دگرگون ہو گیا تیرا ضمیر  
 اینکہ می بینم بہ بیداریست یا رب یا بہ خواب»  
 بال جبریل ۱۵۷ / ۴۸۱

توڑ اس کا رومتہ الکبریٰ کے ایوانوں میں دیکھ  
 آل سیزر کو دکھایا ہم نے پھر سیرز کا خواب

ارمغان حجاز ۱۱۳ / ۷۰۵

**سربن :** اسم قله کوه است کہ در ایبت آباد در استان K.P.K پاکستان قرار دارد. علامه اقبال در سال ۱۹۴۰ م بہ ایبت آباد رفتہ بود. اکنون روبروی آن باغ موجود است . اقبال روبروی آن کوه نشستہ منظومہ ای بہ نام ابر گفتہ است . درین منظومہ اقبال گفتہ است کہ ابر سیاہ از عقب سربن برخاستہ اند.

«اٹھی پھر آج وہ پورب سے کالی کالی گھٹا  
سیاہ پوش ہوا پھر پہاڑ سربن کا»

بانگ درا ۱۰۱ / ۱۱۷

**شوالا :** شوالا نام دیری است و این در کشور ہندوستان قرار دارد.

«سونی پڑی ہوئی ہے مدت سے دل کی بستی  
آ. اک نیا شوالا اس دیس میں بنادیں»

بانگ درا ۹۹ / ۱۱۵

**دکن :** یکی از استان بزرگ در جنوب ہندوستان می باشد

«تھی نہ شاید کچھ کشش ایسی وطن کی خاک میں

وہ مہ کامل ہوا پنہاں دکن کی خاک میں «

### راوی:

یکی از رودهای پنجاب نزد شهر لاهور می باشد و بہ دریای سند می

ریزد

«سکوت شام میں محو سرود ہے راوی

نہ پوچھ مجھ سے جو ہے کیفیت مرے دل کی»

بانگ درا ۱۰۵/۱۲۱

«رہے گا راوی و نیل و فرات میں کب تک

تیرا سفینہ کہ ہے بحر بے کراں کے لیے»

بال جبریل ۱۵۶/۳۸۰

**نیکر:** رود نیکر بر کنار شهر هایندل برگ ، در کشور آلمان قرار دارد.

«کچھ ایسا سکوت کا فسوں ہے

نیکر کا خرام بھی سکون ہے»

بانگ درا ۱۳۸/۱۵۴

## سسلی / صقلیہ :

صقلیہ یا «سیسیل» جزیرہ بزرگ در ایتالیا در بحر الروم (مدیترانہ) است۔ مساحت آن ۲۵۷۴۰ کیلومتر مربع است۔ این جزیرہ بہ استعمار قینیقی ہا و سپس یونانیان در آمد بعد رومیان آن را تسخیر نمودند۔ بعداً و اندالہا و نورمانہا آنجا حملہ کردند۔ صقلیہ از تحت حمایت امپراطور بیرون شد و تحت حکومت خانوادہ ہا تژو (Anjou) و سپس تحت تسلط اسپانیا در آمد در قرن ۱۸ با ناپل متحد گردید۔ در سال ۱۸۶۰م ضمیمہ ایتالیا شد۔

«آہ اے سسلی ! سمندر کی ہے تجھے سے آبرو

رہنما کی طرح اس پانی کے صحرا میں ہے تو»

بانگ درا ۱۴۳/۱۵۹



**غرناطہ:** شہری قدیمی در ناحیہ اندلیس از کوشک اسپانیا ، واقع در دامنۂ کوه نوادہ و در شمال نہر شنیل است۔ پس از تسلط مسلمانان بر اندلس خلفای اموی شہر کنونی را مجدداً بر روی خرابہ ہای شہر پیشین بنا کردند۔ و پس از تسلط مسیحیان بر اسپانیا ، عدۂ بسیاری از مسلمانان کہ از شہرہای اسپانیا فراری کردہ بودند بہ غرناطہ آمدند و این شہر مدتی در دست مسلمانان باقی ماند تا در سال ۱۴۹۲ م بتصرف مسیحیان افتاد۔ این شہر چند قرن مہد تمدن اسلامی و کانون انتشار فرہنگ و علوم اسلامی بود و قصر زیبای « الحمرا » از بقایای آن تمدن است۔

«آسمان نے دولت غرناطہ جب برباد کی  
ابن بدروں کے دل ناشاد نے فریاد کی»

بانگِ درا ۱۱۳۳/۱۶۰

**بغداد:** پایتخت کشور عراق است و بر کنار دریای دجلہ واقع است در زمان خلافت عباسی بغداد بزرگ ترین شہر جہان بہ شمار می رفت و بہ نام «درالسلام» موسوم شد۔

«ہے زیارت گاہ مسلم گو جہان آباد بھی  
اس کرامت کا مگر حق دار ہے بغداد بھی»

بانگِ درا ۱۵۵/۱۷۱

«کریں گے اہل نظر تازہ بستیاں آباد

مری نگاہ نہیں سوئے کوفہ و بغداد»

بال جبریل ۳۹۷/۷۲

**قرطبہ:** شہر قرطبہ یکی از شہرہای قدیم اسپانیا، واقع در کنار رود وادی الکبیر در جلگہ اندلس واقع است . آثار تمدن اسلامی تاکنون درین شہر بخوبی بہ چشم می خورد. چون آن مدتہا مرکز تمدن اسلامی بودہ است. از دورہ مسلمانان مساجد بزرگ درین شہر باقی ماندہ اند.

«ہے زمین قرطبہ بھی دیدہ مسلم کا نور  
ظلمت مغرب میں جو روشن تھی مثل شمع طور»

بانگ درا ۱۷۲/۱۵۶

«ہوائے قرطبہ ! شاید یہ ہے اثر تیرا  
مری نوا میں ہے ، سوز و سرور عہد شباب»

بال جبریل ۳۷۱/۴۷

«اے حرم قرطبہ! عشق سے تیرا وجود  
عشق سراپا دوام ، جس میں نہیں رفت و بود»

بال جبریل ۴۲۱/۹۷

**قسطنطنیہ:**

شہر قدیم دولت روم بود۔ پایتخت قدیم سلطنت روما کہ در ترکیہ امروز واقع است و آن را استنبول می گویند، شہر قسطنطنیہ را در ۶۵۷ ق م اہل میگارد آباد کردند و اسم شہر بائی زین تیم بود۔ در سال ۱۴۵۳ م سلطان محمد فاتح ترک این شہر را فتح کرد و تا ۱۹۳۳ م پایتخت ترکیہ و مرکز سیاسی مسلمانان بود۔

«خطہ قسطنطنیہ یعنی قیصر کا دیار  
مہدی امت کی سطوت کا نشان پاندار»

بانگ درا ۱۵۶ / ۱۷۲

**بابل:** بابل شہری بر کنار فرات بنای آن را بہ نمرود نسبت می دهند۔ بابل شہر تاریخی و قدیمی جہان است۔

«مصر و بابل مٹ گئے ، باقی نشان تک بھی نہیں  
دفتر ہستی میں ان کی داستاں تک بھی نہیں»

بانگ درا ۱۶۲ / ۱۷۸

**دجلہ :**

دجلہ نام رود خانہ است کہ در عراق موجود است .

«اے موج دجلہ! تو بھی پہچانتی ہے ہمکو

اب تک ہے تیرا دریا افسانہ خواں ہمارا»

بانگ درا ۱۸۶/۱۷۰

«اس کی زمیں بے حدود، اس کا افق بے ثغور

اس کے سمندر کی موج ، دجلہ و دینوب و نیل»

بال جبریل ۴۲۳/۹۹

**نجد:** در عربستان سعودی فلات کوہستانی است. ارتفاع آن بین ۷۵۰ تا ۱۵۰۰ متر می باشد. از شمال بہ عراق و کشور اردن و از جنوب بہ ربع الخالی و از مشرق بہ احساء و از مغرب بہ حماز محدود است. قبایل مهم ساکن نجد عنیزہ ، عشیبہ ، حربو مطیر است. پایتخت عربستان سعودی ، ریاض در این فلات واقع است.

«درد لیلیٰ بھی وہی ، قیس کا پہلو بھی وہی

نجد کے دشت و جبل میں رم آہو بھی وہی »

بانگِ درا ۱۹۵ / ۱۷۹

## فاران / کوہِ فاران :

وادی کوہِ فاران در عرب است. در شمال شرقی دشتِ فاران است.

اکنون آن را کوہِ مفرعہ می گویند.

«اب تلک شاہد ہے جس پر کوہِ فاران کا سکوت  
اے تغافل پیشہ! تجھے کو یاد وہ پیماں بھی ہے؟»

بانگِ درا ۲۲۰ / ۲۰۴

«سرِ فاران پہ کیا دین کو کامل تو نے  
اک اشارے میں ہزاروں کے لیے دل تو نے»

بانگِ درا ۱۹۶ / ۱۸۰

«پھر وادیِ فاران کے ہر ذرے کو چمکادے  
پھر شوقِ تماشا دے ، پھر ذوقِ تقاضا دے»

بانگِ درا ۲۳۱ / ۲۲۵

«دل طور سینا و فاران دو نیم  
تجلی کا پھر منتظر ہے کلیم»

بال جبریل ۱۲۷/۴۵۱

### لندن:

شہر بزرگ و پایتخت بریتانیا است۔ در کنار رودخانه «تیمیز» واقع است۔ لندن یکی از مراکز مهم بازرگانی، صنعتی و بانکداری اروپا است۔ بزرگ ترین موزہ های آثار تاریخی و هنری، کتابخانہ ها، مؤسسات فرهنگی، دانشگاهها و بناهای قدیمی مانند «سنت پول» و ویست منستر، کاخ بوکینگھام، و موزہ بریتانیا در این شہر موجود اند۔ شہر لندن یکی از بزرگترین بنادر جهان ہم است۔

«تو بھی ہے شیوہ ارباب ریا میں کامل  
دل میں لندن کی ہوس، لب پہ ترے ذکر حجاز»

بانگ درا ۱۸۸/۲۰۴

«زمتانی ہوا میں گرچہ تھی شمشیر کی تیزی  
نہ چھوٹے مجھ سے لندن میں بھی آداب سحر خیزی»

بال جبریل ۴۹/۳۷۳

«تری دوا نہ جینوا میں ہے، نہ لندن میں  
فرنگ کی رگ جاں پنجہ یہود میں ہے»

ضرب کلیم ۱۷۱/۶۷۱

## طرابلس :

در شمال غربی لیبی و در ساحل بحر الروم (مدیترانہ) قرار دارد۔ این ناحیہ بہ صورت یکی از ایالات بربر در آمدہ است۔ و بہ وسیلہ ایتالیا اشغال شد۔ در سال ۱۹۵۲م یکی از بخش های مهم کشور منتقل لیبی گردید۔ از مغرب بہ تونس و الجزائر و از جنوب بہ ولایت قزان و از مشرق بہ ولایت قیروان محدود است

«ہلکتی ہے تیری امت کی آبرو اس میں  
طرابلس کے شہیدوں کا ہے لہو اس میں»

بانگ درا ۲۰۹ / ۲۲۵

## جدہ:

جدہ نام شہر عربستان سعودی است و بر ساحل بحر احمر بندری واقع است۔ علاوہ از این ایستگاہ دریایی مکہ نیز بہ شمار می رود۔

«اک پیشوائے قوم نے اقبال سے کہا  
کھلنے کو جدہ میں ہے شفا خانہ حجاز»

بانگِ در ۲۲۶/۲۱۰

**بطحا:** دشت عرب را بطحا می گویند.

«دار الشفا حوالی **بطحا** میں چاہیے  
نبض مریض پنجہ عیسیٰ میں چاہیے»

بانگِ در ۲۲۶/۲۱۰

**کنعان:** اسم ناحیہ در کشور عراق (بین النهرین) است . در قدیم اسمش مہروز بود. عتبہ بن ابی وقاص پس از جنگ جلولا آن را فتح کرد. شہر حضرت یعقوب و جای مولد حضرت یوسف علیہ السلام است.

«پاک ہے گرد وطن سے سر داماں تیرا  
تو وہ یوسف ہے کہ ہر مصر ہے **کنعان** تیرا»

بانگِ در ۲۳۵/۲۱۹

**مراکش:** کشوری بہ شمال غربی افریقا است . پایتخت آن رباط است . شہرہای مہم آن فاس، طنجہ و کازابلانکا است. مراکش در سال ۱۹۵۷ کشوری مستقل گردید

«چین کے شہر ، **مراکش** کے بیاباں میں ہے  
اور پوشیدہ مسلمان کے ایمان میں ہے»



بانگ درا ۲۳۶/۲۲۰

**ترکی / ترکیہ :** ترکیہ سابقاً بہ نام عثمانیہ یا مملکت عثمانیہ معروف بود۔ امروز نام کشوری است کہ در آسیای صغیر واقع است و از شمال بہ اتحاد جماہیر شوروی ، دریای سیاہ ، بلغارستان و از غرب بہ یونان دریای اژہ و از جنوب بہ بحر الروم ، سوریه عراق و از طرف شرق بہ ایران و قفقازیہ شوروی محدود است۔ پایتخت آن آنکارا (انقرہ) است۔ شہرہای عمدہ آن استانبول (قسطنطنیہ قدیم) از میر ، ادرانہ ، بروسہ و قونیہ است۔ حکومت گذشتہ در دست سلطان عثمانی بود او خلیفہ مسلمین نیز شناختہ می شد۔ در سال ۱۹۲۳ م جمہوری اعلام شد۔ مؤسس جمہوریت و نخستین رئیس جمہوری مصطفی کمال پادشا است۔

«آخر امیر عسکر ترکی کے حکم سے  
آئین جنگ، شہر کا دستور ہو گیا»

بانگ درا ۲۳۵/۲۲۹

«کہا مجاہد ترکی نے مجھ سے بعد نماز  
طویل سجدہ ہیں کیوں اس قدر تمہارے امام»

ضرب کلیم ۶۷۰/۱۷۰

**ادرنہ :**

ادرنہ شہر تاریخی در رومیلی در بخش ترکیہ اروپا واقع است۔ مرکز آن نیز بہ همین نام است ، و آن پس از استانبول در ترکیہ اروپا مهمترین شہر محسوب می شود۔

«گرد صلیب ، گرد قمر حلقہ زن ہونی  
شکری حصار ادرنہ میں محصور ہو گیا»

بانگ درا ۲۲۹ / ۲۳۵

**بدر:** نام یک جا میان مکہ و مدینہ است ۔ پائین وادی الصفراء کہ ۲۸ فرسنگ از مدینہ فاصلہ دارد۔ در آنجا نخستین جنگ میان مسلمانان و مشرکان در ماہ رمضان سال دوم ہ۔ ق / ۲۳ م رومی رخ داد و مسلمانان پیروز شدند۔

«بہ مشتاقان حدیث خواجہ بدر و حنین آور  
تصرف ہائے پنهانش بچشم آشکار آمد»

بانگ درا ۲۹۰ / ۳۰۶

«اے شریک مستی خاصان بدر  
میں نہیں سمجھا حدیث جبر و قدر»

بال جبریل ۱۴۳۳ / ۴۶۷

**حنین:**

جای نزد مدینہ در عربستان سعودی است.

«بہ مشتاقان حدیث خواجہ بدر و حنین آور  
تصرف ہائے پنہانش بچشم آشکار آمد»

بانگ درا ۲۹۰ / ۳۰۶

**لاہور:**

پایتخت استان پنجاب بر کنار دریای راوی واقع است و دومی شہر بزرگ  
پاکستان است . سلطان محمود غزنوی ، شہر لاہور را پایتخت خود قرار دادہ بود.

«جس کے دم سے دلی و لاہور ہم پہلو ہوئے  
آہ اے اقبال ! وہ بلبیل بھی اب خاموش ہے»

بانگ درا ۲۹۴ / ۳۱۰

«اک ولولہ تازہ دیا میں نے دلوں کو  
لاہور سے تا خاک بخارا و سمرقند»

ضرب کلیم ۳۵ / ۵۳۵

**کابل:**

شہر بزرگ و پایتخت افغانستان است کابل در طول تاریخ خود عروج و زوال دیدہ است . ۵۲۰ ق م کابل جزو سلطنت ہخامنشی بود ، ازان بعد سکندر اعظم و خاندان موریہ بر کابل متصرف شدند . ۶۵۶ عیسوی عرب ہا تسلط بر کابل گرفتند . و اسلام را ترویج کردند . ساختمان تاریخی کابل دیدنی است .

«اپنی غفلت کی یہی حالت اگر قائم رہی

آئیں گے غسال **کابل** سے، کفن جاپان سے»

بانگ درا ۳۱۷/۳۰۱

«صدا بہشت سے آئی کہ منتظر ہے ترا

ہرات و **کابل** و غزنی کا سبزہ نوس»

بال جبریل ۱۵۹/۴۸۳

## فلسطین:

فلسطین سرزمین انبیاء است و مقر سلطنت بنی اسرائیل و یہودیہ بود۔  
 فلسطین از سال ۱۸۲۳ تا ۱۹۴۸م تحت تسلط بریتانیا بود۔ در سال ۱۹۴۸ بہ دو  
 بخش تقسیم گردید الف : جمهوری اسرائیل ب : سرزمین عرب نشین ۔ این  
 منطقه از مدت طولانی بین مسلمانان و یہود و مسیحیان عرصہ مبارزہ بودہ  
 است۔ شہر معروف آن اورشلیم یا بیت المقدس است۔

«وفد ہندوستان سے کرتے ہیں سر آغا خان طلب  
 کیا یہ چورن ہے پے ہضم فلسطین و عراق؟»  
 بانگ درا ۳۰۷/۳۲۳

«جتا ہے مگر شام و فلسطین پہ مرا دل  
 تدبیر سے کھلتا نہیں یہ عقدہ دشوار»  
 ضرب کلیم ۱۶۵/۶۶۵

«ہے خاک فلسطین پہ یہودی کا اگر حق  
 ہسپانیہ پر حق نہیں کیوں اہل عرب کا»  
 ضرب کلیم ۱۶۸/۶۶۸

## عراق:

عراق کشوری است که از شمال به ترکیه و از مغرب به سوریه و اردن از جنوب به عربستان سعودی و کویت و خلیج فارس و از شرق به کشور ایران محدود است شهرهای معروف آن کربلا ، نجف ، موصل ، بصره می باشند. کشور عراق در طی دوران خود مکرر دست به دست گشته دچار جنگها و انقلابات بود کشور عراق به ترتیب تحت تسلط آشوریان ، هخامنشیان ، یونانیان ، پارتیان ، ساسانیان ، ارومیان خلفای عرب و ترکان عثمانی بوده است . پس از جنگ جهانی اول تحت تسلط انگلستان در آمد و در سال ۱۲۳۹ هـ به استقلال نایل آمد.

«وفد ہندوستان سے کرتے ہیں سر آغا خان طلب  
کیا یہ چورن ہے پئے ہضم فلسطین و عراق؟»

بانگِ درا ۳۰۷ / ۳۲۳

**اصفهان / صفاهان**: نام استان ایران است. اصفهان در عصر شاه عباس اول در سال ۱۰۰۶ هـ پایتخت کشور بود. بعد از تهران بزرگترین و پرجمعیت ترین شهرهای ایران است. در عصر صفویه بناهای بسیاری درین شهر ساخته شدند. آبادی آن چندان بود که اصفهان را « نصف جهان » نامیدند. در عصر رضا شاه پهلوی اصفهان مرکز صنایع جدید گردید و اکنون از حیث آثار تاریخی معروف ترین شهرهای ایران به شمار می رود

«درویش خدا مست نه شرقی ہے نہ غربی

گھر میرا نہ دلی ، نہ صفاهان ، نہ سمرقند»

بال جبریل ۳۳ / ۳۵۷

**توران** : نام سرزمین است به آن طرف رود جیحون (آمو دریا) یعنی ماورالنهر در شاهنامه توران به مملکت ترکان و چشتیان اطلاق شده است که به سبب جیحون از ایران جدا می گردد. جنگ های ایرانیان و تورانیان بخش مهم داستانهای ایران را تشکیل می دهد. افراسیاب پادشاه توران با شاهان پیشدادی و کیانیان در زد و خورد بوده است . از اوستا و کتب دینی پهلوی و داستانهای ملی و اقوال مورخان روشن می شود که ایرانیان و تورانیان از یک نژاد بوده اند ولی ایرانیان زودتر شهرنشین و متمدن شدند. در کتب ایرانی و عربی قرن وسطی توران به سرزمین ماوراءالنهر اطلاق شده است.

«نه ایران میں رہے باقی ، نہ توران میں رہے باقی

وہ بندے فقر تھا جن کا ہلاک قیصر و کسری»

بال جبریل ۳۶ / ۳۶۰



**جیحون**: این دریا در قدیم بہ نام آمو معروف بود۔ رودخانہ جیحو اکنون در آسیا شوروی است و از کوه ہای شمال افغانستان (یامیر) سرچشمہ می گیرد۔ و فعلاً بہ دریای خزر می ریزد ولی امروز مصب آن در دریاچہ آرال است۔ طول رود ۲۶۵ کیلومتر می باشد۔ یونانی ہا این رود را اکسوس<sup>۱</sup> می نامیدند۔

«اسی کے فیض سے میری نگاہ ہے روشن  
اسی کے فیض سے میرے سبب میں ہے جیحون»

بال جبریل ۱۴۰ / ۳۶۴

**نجف** : نجف اشرف از شہرہای مہم عراق عرب است۔ شہرت و اہمیت این شہر بہ این سبب است کہ آرامگاہ امیرالمومنین حضرت علی (ع) در این شہر است۔ از قرن ہا کہ این شہر مرکز علوم دین و فقہ شیعہ است۔ در این شہر مدارس دینی متعدد بنا شدہ است

«خیرہ نہ کرسکا مجھ جلوہ دانش فرنگ  
سرمہ ہے میری آنکھ کا خاک مدینہ و نجف»

بال جبریل ۱۴۹ / ۳۷۳

<sup>۱</sup> - Oxus

**فرات:** در مغرب کشور عراق شطی است کہ از دو شعبه «قره سو» و مراد چای صورت گرفته است. سرچشمه آنها نزدیک رود ارس در ارمنستان ترکیه است موقعی کہ دو شعبه قره سو و مراد چای بہم می رسند، فرات بدجلہ نزدیک می شود. بابل پایتخت قدیم کشور بابل در ساحل فرات بنا شدہ بود.

«رہے گا راوی و نیل و فرات میں کب تک

تیرا سفینہ کہ ہے بحر بے کراں کے لیے»

بال جبریل ۳۸۰/۵۶

«خودی ہے زندہ تو دریا ہے بے کرانہ ترا

ترے فراق میں مضطر ہے موج نیل و فرات «

ارمغان حجاز ۳۳/۲۵

**سوریہ / شام:** سوریہ یا شام کشور جمہوری از جملہ کشورهای آسیای غربی است. کہ در کنار شرقی بحر الروم قرار دارد و کشورهای لبنان و عراق، ترکیہ از جنوب و مشرق و شمال آنرا محدود می سازد. پایتخت آن دمشق است و شہرهای عمدہ سوریہ حلب، حمص، حماہ، انطاکیہ، طرابلس (شام) می باشد.

«آہ کہ کھویا گیا تجھ سے فقیری کا راز  
ورنہ ہے مال فقیر سلطنت روم و شام»

بال جبریل ۶۷/۳۹۱

«کیا بات ہے کہ صاحب دل کی نگاہ میں  
جچتی نہیں ہے سلطنت روم و شام و ری»

ضرب کلیم ۱۲۷/۶۲۷

«فرنگیوں کو عطا خاک سوریہ نے کیا  
نبی عفت و غم خواری و کم آزادی»

ضرب کلیم ۱۶۱/۶۶۱

«صلہ فرنگ سے آیا ہے سوریہ کے لیے  
مے و قمار و ہجوم زنان بازاری!»

ضرب کلیم ۱۶۱/۶۶۱

**کوفه** : کوفه شهر تاریخی در کشور عراق (بین النهرین ) که در جنوب آن کشور مرز ایران قرار دارد. کوفه نزد شیعیان مقامی ارجمند دارد. کوفه در کنار فرات بناشده است . حضرت علی (ع) کوفه را پایتخت خود قرار داد و در همان جا به شهادت رسید. و مزار حضرت در نجف الاشرف است.

«کریں گے اہل نظر تازہ بستیاں آباد  
 مری نگاہ نہیں سوئے کوفہ و بغداد»

بال جبریل ۷۲ / ۳۹۷

**خیبر** - خیبر قلعه ای نزد مدینہ قرار دارد . کہ مقر یہودیان بود و در آغاز ظہور اسلام بہ دست حضرت علی (ع) گشودہ شد.

«کبھی سرمایۂ محراب و منبر  
 کبھی مولا علی خیبر شکن عشق»

بال جبریل ۸۸ / ۴۱۲

**ہرات:** اسم شہر در خراسان قدیم کہ امروز در شمال غربی افغانستان در کنار رود ہری واقع است . پس از اسلام کانون نشر معارف اسلامی بود . و در عہد تیموریان پایتخت گردید . ہرات زادگاہ خواجہ عبداللہ انصاری معروف بہ شیخ الاسلام عارف معروف است .

«صدا بہشت سے آئی کہ منتظر ہے ترا  
ہرات و کابل و غزنی کا سبزہ نوری»

بال جبریل ۱۱۵۹ / ۴۸۳

**غزنی:** غزنہ شہر معروف افغانستان است کہ در دورہ سلطان محمود غزنوی پایتخت افغانستان بود .

«صدا بہشت سے آئی کہ منتظر ہے ترا  
ہرات و کابل و غزنی کا سبزہ نوری»

بال جبریل ۱۱۵۹ / ۴۸۳

**سمرقند:** یکی از شہرہای بزرگ ازبکستان است نزد بخارا ، شہر قدیمی و معروف کانون معارف اسلامی و نشر و علوم بود.

«ہوائے تند کی موجوں میں محصور  
سمرقند و بخارا کی کف خاک!»

بال جبریل ۱۶۱/۴۸۵

«یکایکِ حل گئی خاکِ سمرقند  
اٹھا تیمور کی تربت سے اک نور»

بال جبریل ۱۶۱/۴۸۵

«درویشِ خدا مست نہ شرقی ہے نہ غربی  
گھر میرا نہ دلی ، نہ صفاہان ، نہ سمرقند»

بال جبریل ۳۳/۳۵۷

«اک ولولہ تازہ دیا میں نے دلوں کو  
لاہور سے تا خاکِ بخارا و سمرقند»

ضرب کلیم ۳۵/۵۳۵

«بدست ما نہ سمرقند و نی بخارا ایست  
دعا بگو ز فقیران بہ ترکِ شیرازی»

ارمغان حجاز ۵۶/۷۴۸

**بخارا:** بخارا یکی از شہرہاے بزرگ ماوراء النہر قدیم و مرکز و پایتخت دولت سامانی بود. علاوہ ازین بہ عنوان کانون نشر علوم و معارف ایرانی و اسلامی ہم شہرت داشت. این شہر بہ دست چنگیز خان مغول ویران گردید.

«ہوائے تند کی موجوں میں محصور  
سمرقند و بخارا کی کف خاک!»

بال جبریل ۱۶۱ / ۴۸۵

«اک ولولہ تازہ دیا میں نے دلوں کو  
لاہور سے تا خاک بخارا و سمرقند»

ضرب کلیم ۳۵ / ۵۳۵

«ہمسایہ جبریل امیں بندۂ خاکی  
ہے اس کا نشمین نہ بخارا نہ بدخشان»

ضرب کلیم ۷۳ / ۵۷۳

«ہو تیرے بیابان کی ہوا تجھ کو گوارا  
اس دشت سے بہتر ہے نہ دلی نہ بخارا»

ارمغان حجاز ۲۱ / ۷۱۳

«بدست ما نہ سمرقند و نی بخارا ایست  
دعا بگو ز فقیران بہ ترک شیرازی»

ارمغان حجاز ۵۶ / ۷۴۸

ژنو / جنیوا<sup>۱</sup>: شہر سویس در ساحل دریاچہ آلمان است .. این شہر موزہ های متعدد و دانشگاهی قدیمی دارد. در جہان مهمترین مرکز ساعت سازی است. هنرهای زیبا و صنایع شیمیایی آن مهم می باشد. مسابقاً مقر جامعہ ملل بود. امروزہ قر صلیب سرخ بین المللی و دفتر کار است. اقبال این شہر را بسیار اہمیت می داد و دربارہ آن گفتہ است :

«طهران ہوگر عالم مشرق کا جنیوا  
شاید کرہ ارض کی تقدیر بدل جائے»

ضرب کلیم ۶۵۹ / ۱۵۹

«مکے نے دیا خاک جنیوا کو یہ پیغام  
جمعیت اقوام کہ جمعیت آدم!»

ضرب کلیم ۵۷۱ / ۱۷۱

«تری دوا نہ جنیوا میں ہے، نہ لندن میں  
فرنگ کی رگ جاں پنچہ یہود میں ہے»

ضرب کلیم ۶۷۱ / ۱۷۱



**مکہ:** شہر مقدس مسلمانان جهان در عربستان است. وجود خانہ کعبہ وجہ شہرت این شہر است. و مسلمانان جهان برای ادای فریضہ حج بہ این شہر می آیند.

«مکہ نے دیا خاک جیووا کو یہ پیغام  
جمعیت اقوام کہ جمعیت آدم!»

ضرب کلیم ۱ / ۱۷۱ / ۵۷۱

**دمشق:** دمشق شہر معروف و پایتخت سوریه است. مردم قدیمی مذہب مسیحی بودند و عرب بہ سال ۶۳۹م سوریه را تسخیر کرد و در دورہ خلفای امویان پایتخت گردید. امویہ در قرن ہشتم مسجد بزرگ در دمشق تاسیس کردند.

«یہ بت کدہ انھی غارت گروں کی ہے تعمیر  
دمشق ہاتھ سے جن کے ہوا ہے ویرانہ»

ضرب کلیم ۱۱۵ / ۶۱۵

**بدخشان:** ولایت در شرق افغانستان و متصل بہ ترکستان شرقی است. بہ سبب معادن لعل شہرت بسیار دارد. مرکز آن فیض آباد است.

«ہمسایہ جبریل امیں بندہ خاکی  
ہے اس کا نشمین نہ بخارا نہ بدخشان»

ضرب کلیم ۵۷۳ / ۷۳

«مقصد ہو اگر تربیت لعل بدخشان  
بے سود ہے بھٹکے ہوئے خورشید کا پر تو»

ضرب کلیم ۵۹۷ / ۹۷

روسیہ / روس : از جهت وسعت بزرگترین کشور جهان است. از شمال بہ اقیانوس منجمد شمالی ، ز مشرق بہ اقیانوس کبیر ، از جنوب بہ منچوری ، مغولستان و چین ، افغانستان ، ایران ، ترکیہ و رومانی و از مغرب بہ فن لیند ، لروز و سواحل دریای بالتیک لہستان ، چیکو سلواکی و بخارستان محدود است. پایتخت آن شہر مسکو و شہرہای عمدہ آن لینگراد ، رستف ، گرکی وغیرہ است. روسیہ از عہد صفویہ با ایران روابط رسمی داشت.

«قوموں کی روش سے مجھ ہوتا ہے یہ معلوم

بے سود نہیں روس کی یہ گرمی رفتار»

ضرب کلیم ۱۳۸ / ۶۳۸

«یہ وحی دہریت روس پر ہوئی نازل

کہ توڑ ڈال کلیسائیوں کے لات و منات»

ضرب کلیم ۱۵۳ / ۶۵۳

**یمن:** یمن در کنار بحر احمر کشوری کوچکی است پایتخت یمن شهر معروف «صنعا» است. این ناحیه از دوره ساسانیان تا ظهور اسلام تابع حکومت ایران بود.

«فکر عرب کو دے کے فرنگی تخیلات  
اسلام کو حجاز و یمن سے نکال دو»

ضرب کلیم ۱۵۸ / ۶۵۸

**ہسپانیہ:** ہسپانیہ را در عربی اندلیس می گویند. آبناى جبل الطارق ، اسپین را از قاره افریقا جدا می کند و سلسله های کوه پیرینیر بین اسپین و اروپا قرار دارد. پایتخت اسپین شهر معروف «میدرد» است. اسپین سلطنت قدیمی است. عرب ها تا ۱۲۵۰م بر اسپین حکمرانی کردند ، قرطبه ، اشبیلیه ، غرناطه شهرهای معروف قدیمی و مراکز علمی در دوره اسلامی بودند.

«ہے خاک فلسطین پہ یہودی کا اگر حق  
ہسپانیہ پر حق نہیں کیوں اہل عرب کا»

ضرب کلیم ۱۶۸ / ۶۶۸

درین بخش ویژگی های تاریخ و جغرافیای ایران و جهان بیان شده است. شخصیات و جاہای تاریخی مورد بحث قرار داده شده است کہ اقبال در شعر اردوی خود آنان را ذکر نموده است.

## فصل اول

### ابیات فارسی اقبال در لابلای شعر اردوی وی

زبان فارسی یک زبان زنده و دارای ویژگی های برجسته‌ی زبان شناسی است. زبان وسیعی و زبان شیرینی است. زبانی است که ظرفیت آن خیلی زیاد است. مفاهیم ظریف و دقیق را به این زبان به آسانی می توان بیان کرد. این زبان محدودیتی ندارد. به همین سبب علامه اقبال برای اظهار افکار آتشین و انقلابی خود زبان فارسی را انتخاب نمود.

زبان فارسی زبان نیاکان و اسلاف ماست. زبان فارسی در آغاز قرن پنجم هجری بالشکرکشی‌های پی در پی محمود غزنوی وارد شبه قاره هند و پاکستان شد. و سپس به وسیله لشکریان و متصوفین ایرانی در آن منطقه رواج پیدا کرد. بعداً وقتی در شهر دهلی شاهان سلسله های مختلف مانند خلجی ، تغلق ، لودی و مغول دولت اسلامی را تاسیس کردند از شمال تا جنوب هند همه در ترویج و گسترش زبان فارسی خدمات شایسته ای انجام دادند. این حکمرانان به خصوص سلاطین مغول و وزرای خوش قریحه آن ها که اغلب شان شاعر و ادب دوست و ادب پرور بودند. در توسعه زبان و ادب فارسی خدمات شایسته ای نمودند. در نتیجه کوشش های صمیمانه آن ها زبان فارسی برای قرن های زیادی زبان رسمی هندوستان قرار گرفته بود. به ویژه دربار شاهان مغول مانند همایون ، اکبر ، شاهجهان و اورنگ زیب کانون شاعران برجسته و دانشمندان بزرگ شده بود و شهرهای مهم مانند لاهور و ملتان مهد زبان فارسی شده بودند. مثلاً حکیم سنایی درباره غزنه و لاهور می گوید :

«ای بزرگان غزنه و لاهور

چشم بد زین زمانه بادا دور»

از میان سخن سرایان برجسته این عصر می توان مسعود سعد سلمان ، ابوالفرج رونی ، حمید الدین شالی کوب و یوسف در بندی را نام برد. از نثر نویسان علی هجویری ، ابوالمعالی نصر الله مترجم کلیله و دمنه شایسته ای تذکر می باشند . بعد از دوره غزنویان دایره مملکت اسلامی گسترده تر شد و زبان فارسی در سراسر شبه قاره به عنوان زبان رسمی شناخته می شد. ناصرالدین قباچه پایتخت را از دهلی به شهر « اوچ » منتقل کرد. محمد عوفی در همین جا اولین تذکره زبان فارسی را به نام « لباب الالباب » و « جوامع الحکایات » نیز تالیف نمود.

در نیمه اول قرن یازدهم هجری زبان اردو که در نتیجه آمیزش زبان فارسی با زبان های محلی گوناگون هندوستان به وجود آمده بود. در لشکر شاه جهان رشد و نمو کرد و زبان گفتاری لشکریان وی شد و در دربار شاهان نیز راه یافت. حتی آخرین پادشاه مغول بهادر شاه ظفر یکی از شعرای برجسته زبان اردو محسوب می شد. ولی باوجود این زبان فارسی اهمیت خود را از دست نداد. شاعری بزرگ مانند غالب با افتخار بسیار به کلام فارسی خود می بالید و می گفت

«فارسی بین تا بینی نقش های رنگارنگ

بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است»

در اوایل قرن نوزدهم میلادی آفتاب نفوذ انگلیسی ها به آسمان هندوستان طلوع کرد و به سال ۱۸۵۷ م چراغ سلطه مغول ها برای همیشه خاموش شد. و زبان فارسی به سبب رسمی شدن زبان انگلیسی رونق و اهمیت خود را از

دست داد. این شدید ترین لطمه ای بود که به زبان فارسی در شبه قاره وارد آمد. در چنین اوضاع گنجینه های پر ارزش و همیشه بهار فارسی مانند شاهنامه فردوسی ، مثنوی معنوی مولانا ، پنج گنج نظامی، گلستان سعدی ، دیوان حافظ به دست فراموشی سپرده شدند. زبانی که از سالهای متمادی زبان رسمی کشور بود ، زبانی که یاد گرفتن آن باعث افتخار به شمار می رفت، زبانی که از زبان مذهبی مهم تر شمرده می شد زبانی که از زبان مادری هم شیرین تر بود ، زبانی که زبان شعر بود ، زبان ذوق بود زبان روح و قلب عام مردم بود، در دیار خود غریب و ناشناس گردید. این وضعیت تقریباً یک قرن و نیم ادامه داشت. درین دوران زبان محاورات ایران با فارسی شبه قاره خیلی متفاوت گردید و شناختن زبان ایران اکنون برای مردم شبه قاره ناممکن و دشوار شده بود. خلاصه در آغاز قرن بیستم زبان فارسی در سرزمین پاکستان و هند مقام و ارزش و اعتبار قبلی خود را از دست داده بود و به مدارس ، مساجد و خانقاه ها پناه برده بود و فقط برای نوشتن لوح قبر و یا کتیبه مزار یا نسخه حکیمان یونانی بکار می رفت. در چنین اوضاعی لازم شده بود که چراغ نیم مرده زبان فارسی روشن شود. پس در همین دوره کمال نفوذ زبان انگلیسی رحمت خداوند به جوش آمد و راهنمای ملت و مجدد دین زبان فارسی به شکل علامه اقبال ظهور کرد.

«عمرها در کعبه و بتخانه می نالد حیات

تا ز بزم عشق یک دانای راز آید برون»

او اندیشه های مختلف شرق و غرب را به مورد مطالعه قرار داد و چاره ملل مغلوب و منکوب را در تکامل شخصیت و احترام به نفس جستجو کرد. زبان فارسی را که در شبه قاره رو به زوال افتاده بود دوباره به صورت زبان ادبی زنده کرد. او با علاقه مندی شدید و قریحه سرشار خود شش مجلد شاهکار

خود را به فارسی فصیح و بلیغ به رشته نظم در آورد. او به وسیله ذوق تنوع و ابداع مضامین جدید خود انقلابی در شبه قاره و دنیای اسلام برپا نمود. شعر اقبال مبتنی بر حقایق تاریخی و تحلیل وقایع حال بود به همین علت توجه مردم شبه قاره را به خود مبدول کرد. نکته شگفت انگیز و جالب ترین این است که مردی که هرگز به ایران سفر نکرده چگونه به زبان و فرهنگ آن کشور تسلط یافت.

«چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما  
ای جوانان عجم جان من و جان شما  
غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام  
تا بدست آورده ام افکار پنهان شما»

\*

نگاهم	انقلاب	دیگری	دید
طلوع	آفتاب	دیگری	دید
گشودم	از	معنی	نقاب
بدست	ذره	دارم	آفتابی»

از مطالعه کلام اردوی اقبال چنان بر می آید که او در آثار اردو نیز شدیداً تحت تاثیر فارسی بود. گذشته از کلمات و تراکیب فارسی بعضی جا مصرع ها و گاهی بیت زبان فارسی را لابلای اشعار اردو بیان کرده است که زیبایی و تاثیر شعر را دو برابر کرده است. اگر من کلمات، تراکیب و اصطلاحات فارسی را در موضوع خود شامل می کردم کار من بسیار وسیع و گسترده می شد. پس من مصرع ها و ابیات فارسی علامه اقبال را بر ترتیب کلیات اقبال یعنی بانگ درا، بال جبریل، ضرب کلیم و ارمغان حجاز، مورد بررسی قرار داده ام.



## فصل اول

## ابیات فارسی اقبال در لابلای شعر اردوی وی

## بانگ درا

«همچو نی از نیستان خود حکایت می کنم  
بشنو ای گل ! از جدایها شکایت می کنم»

بانگ درا ۶۶ / ۸۳

«قصه دار و رسن بازی طفلانه دل  
التجای ارنی ، سرخی افسانه دل»

بانگ درا ۷۷ / ۹۳

«تپش ز شعله گرفتند و بر دل تو زدند  
چه برق جلوه به خاشاک حاصل تو زدند!»

بانگ درا ۶۶ / ۸۳

«اگر سیاه دلم، داغ لاله زار تو ام  
و گر کُشاده جبینم، گل بهار تو ام»

بانگ درا ۱۰۶ / ۱۲۲

«از نفس در سینه خون گشته نشتر داشتم  
زیر خاموشی نهان غوغای محشر داشتم»

بانگ درا ۱۳۰ / ۱۴۶

«یک نظر کردی و آداب فنا آموختی  
ای خنک روزی که خاشاک مرا واسوختی»

بانگ درا ۱۳۰ / ۱۴۶

«در بیابان طلب پیوسته می کوشیم ما  
موج بحریم و شکست خویش بر دوشیم ما»

بانگ در ۱۳۴ / ۱۵۰

«ای خوش آن روز که آئی و بصد ناز آئی  
بی حجابانه سوی محفل ما باز آئی»

بانگ در ۱۸۱ / ۱۹۷

«جوی خون می چکد از حسرت دیرینه ما  
می تپد ناله به نشتر کده سینه ما»

بانگ در ۱۸۱ / ۱۹۷

«دوش می گفتم به شمع منزل ویران خویش  
گیسوی تو از پر پروانه دارد شانه ای»

بانگ در ۱۹۴ / ۲۱۰

«در جهان مثل چراغ لاله صحراستم  
نی نصیب محفلی ، نی قسمت کاشانه ای»

بانگ در ۱۹۴ / ۲۱۰

«مدتی مانند تو من هم نفس می سوختم  
در طواف شعله ام بالی نزد پروانه ای»

بانگ در ۱۹۴ / ۲۱۰

«می تپد صد جلوه در جان امل فرسود من  
بر نمی خیزد ازین محفل دل دیوانه ای»

بانگ در ۱۹۴ / ۲۱۰

«از کجا این آتش عالم فروز اندوختی  
کرمک بی مایه را سوز کلیم آموختی»

بانگ در ۱۹۵ / ۲۱۰

«در غم دیگر بسوز و دیگران را هم بسوز  
گفتمت روشن حدیثی گر توانی دار گوش!»

بانگ در ۲۰۰ / ۲۱۶

«خود گدازی نم کیفیت صهبایش بود  
خالی از خویش شدن صورت مینایش بود»

بانگ در ۲۱۶ / ۲۳۲

«نخل شمع استی و در شعله دود ریشه تو  
عاقبت سوز بود سایه اندیشه تو»

بانگ در ۲۱۹ / ۲۳۵

«محل نور تجلی ست رای انور شاه  
چو قرب او طلبی در صفای نیت کوش»

بانگ در ۲۲۳ / ۲۳۹

«تو مرغ سرائی ، خورش از خاک بجوئی  
ما در صد دانه به انجم زده منقار»

بانگ در ۲۳۲ / ۲۴۸

«قوی شدیم چه شد ، ناتوان شدیم چه شد  
چنین شدیم چه شد یا چنان شدیم چه شد»

بانگ در ۱۳۲ / ۲۴۸

«به هیچ گونه درین گلستان قراری نیست  
 تو گر بهار شدی ، ما خزان شدیم ، چه شد»

بانگ در ۲۳۲ / ۲۴۸

«اکنون کرا دماغ که پرسد ز باغبان  
 بلبل چه گفت و گل چه شنید و صبا چه کرد»

بانگ در ۲۳۴ / ۲۵۰

«کشاکش زم و گرما، تپ و تراش و خراش  
 ز خاک تیره درون تا به شیشهٔ حلبی»

بانگ در ۲۳۵ / ۲۵۱

«مقام بست و شکست و فشار و سوز و کشید  
 میان قطرهٔ نیسان و آتش عنبی»

بانگ در ۲۳۵ / ۲۵۱

«ملک یمین و درهم و دینار و رخت و جنس  
 اسپ قمر سم و شتر و قاطر و حمار»

بانگ در ۲۳۶ / ۲۵۲

«گرت هوا ست که با خضر هم نشین باشی  
 نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش»

بانگ در ۲۵۲ / ۲۶۸

«ای آنکه ز نور گهر نظم فلک تاب  
 دامن به چراغ مه و اختر زده ای باز!»

بانگ در ۲۵۸ / ۲۷۵

«مرا عیش غم ، مرا شهد سم ، مری بود هم نفس عدم  
ترا دل حرم، گر و عجم ، ترا دین خریدۀ کافری»

بانگ در ۲۶۴ / ۲۸۰

«از غلامی فطرت آزاد را رسوا مکن  
تا تراشی خواجه ای از برهمن کافر تری»

بانگ در ۲۷۴ / ۲۹۰

«گفت رومی هر بنائ کهنه کا آبادان کنند  
می ندانی اول آن بنیاد را ویران کنند»

بانگ در ۲۷۸ / ۲۹

«ای که شناسی خفی را از جلی هشیار باش  
ای گرفتار ابو بکر(رض) و علی(ع) هشیار باش»

بانگ در ۲۷۹ / ۲۹۵

«مسلم استی سینه را آرزو آباد دار  
هر زمان پیش نظر لا یخلف المیعاد دار»

بانگ در ۲۸۰ / ۲۹۶

«چه باید مرد را طبع بلندی ، مشرب نابی  
دل گرمی ، نگاه پاک بینی ، جان بیتابی»

بانگ در ۲۸۶ / ۳۰۶

«بیا پیدا خریدارست جان ناتوانی را  
پس از مدت گذار افتاد بر ما کاروانی را»

بانگ در ۲۹۰ / ۳۰۶

«بیا ساقی نوای مرغ زار از شاخسار آمد  
بهار آمد، نگار آمد، نگار آمد قرار آمد»

بانگ در ۲۹۰ / ۳۰۶

«کشید ابر بهاری خیمه اندر وادی و صحرا  
صدای آبشاران از فراز کوهسار آمد»

بانگ در ۲۹۰ / ۳۰۶

«سرت گر دم تو هم قانون پیشین ساز ده ساقی  
که خیلی نغمه پردازان قطار اندر قطار آمد»

بانگ در ۲۹۰ / ۳۰۶

«کنار از زاهدان برگیر و بی‌باکانه ساغر کش  
پس از مدت ازین شاخ کهن بانگ هزار آمد»

بانگ در ۲۹۰ / ۳۰۶

«به مشتاقان حدیث خواجه بدر و حنین آور  
تصرف های پنهانش بچشم آشکار آمد»

بانگ در ۲۹۰ / ۳۰۶

«دگر شاخ خلیل از خون ما نمناک می گردد  
ببازار محبت نقد ما کامل غبار آمد»

بانگ در ۲۹۱ / ۳۰۷

«سر خاک شهیدی برگ های لاله می پاشم  
کو خونس بانها ملت ما سازگار آمد»

بانگ در ۲۹۱ / ۳۰۷

## بال جبریل

«نه می ، نه شعر، نه ساقی ، نه شور چنگ و رباب  
سکوت کوه و لب جوی و لاله خود رُو !»

بال جبریل ۲۸ / ۳۵۲

«تو برگ گیاهی ندهی اهل خرد را  
او کشت گل و لاله ببخشد به خری چند «

بال جبریل ۳۲ / ۳۵۶

«پر سوز و نظر باز و نکو بین و کم آزار  
آزاد و گرفتار و تهی کیسه و خورسند»

بال جبریل ۳۳ / ۳۵۷

«ضمیر پاک و نگاه بلند و مستی شوق  
نه مال و دولت قارون ، نه فکر افلاطون «

بال جبریل ۴۰ / ۳۶۴

«ای رهرو فرزانه ! بی جذب مسلمانی  
نی راه عمل پیدا نی شاخ یقین نم ناک «

بال جبریل ۵۰ / ۳۷۴

«خراب کوشک سلطان و خانقاه فقیر  
فغان که تخت و مصلی کمال رزاقی»

بال جبریل ۶۹ / ۳۹۳

«یا حیرت فارابی یا تاب و تب رومی  
یا فکر حکیمانه یا جذب کلیمانه!»

بال جبریل ۳۹۴ / ۷۰

«یقین، مثل خلیل آتش نشینی  
یقین، الله مستی، خود گزینی»

بال جبریل ۴۰۶ / ۸۲

«نگه آلوده انداز افرنگ  
طبیعت غزنوی قسمت ایازی!»

بال جبریل ۴۰۷ / ۸۳

«جمال عشق و مستی نی نوازی  
جلال عشق و مستی بی نیازی»

بال جبریل ۴۰۸ / ۸۴

«کمال عشق و مستی ظرف حیدر  
زوال عشق و مستی حرف رازی»

بال جبریل ۴۰۸ / ۸۴

«سلسله روز و شب ، نقش گر حادثات  
سلسله روز و شب ، اصل حیات و ممات»

بال جبریل ۴۱۹ / ۹۵

«آنی و فانی تمام معجزه های هنر  
کار جهان بی ثبات ، کار جهان بی ثبات!»

بال جبریل ۴۲۰ / ۹۶



«جلوتیان مدرسه کور نگاه و مرده ذوق  
خلوتیان می کده کم طلب و تهی کدو»

بال جبریل ۱۱۶ / ۴۴۰

«فرصت کشمکش مده این دل بیقرار را  
یک دو شکن زیاده کن گیسوی تابدار را»

بال جبریل ۱۱۶ / ۴۴۰

«گل و نرگس و سوسن و نسترن  
شهید ازل لاله خونین کفن»

بال جبریل ۱۲۶ / ۴۵۰

«اگر یک سر موی برتر پرم  
فروغ تجلی بسوزد پرم»

بال جبریل ۱۳۳ / ۴۵۷

«خشک مغز و خشک تار و خشک پوست  
از کجا می آید این آواز دوست»

بال جبریل ۱۳۸ / ۴۶۲

«دور حاضر مست چنگ و بی سرور  
بی ثبات و بی یقین و بی حضور»

بال جبریل ۱۳۸ / ۴۶۲

«که نباید خورد و جو همچون خراال  
آهوانه در ختن چر ارغوان»

بال جبریل ۱۵۵ / ۴۷۹

«هر که کاه و جو خورد قربان شود  
هر که نور حق خورد قرآن شود»

بال جبریل ۱۵۵ / ۴۷۹

«عاقبت منزل ما وادی خاموشان است  
حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز!»

بال جبریل ۱۵۶ / ۴۸۰

«به خاک بدن دانه دل فشان  
که این دانه دارد ز حاصل نشان»

بال جبریل ۱۵۷ / ۴۸۱

«سرشک دیده نادر به داغ لاله فشان  
چنان که آتش او را دگر فرو نه نشان!»

بال جبریل ۱۵۹ / ۴۸۳

«ردای دین و ملت پاره پاره  
قبای ملک و دولت چاک در چاک!»

بال جبریل ۱۶۱ / ۴۸۴

«خودی را سوز و تاب دیگری ده  
جهان را انقلابی دیگری ده»

بال جبریل ۱۶۱ / ۴۸۵

«نه باد بهاری ، نه گلچین نه بلبل  
نه بیماری نغمه عاشقانه»

بال جبریل ۱۷۱ / ۴۹۵

## ضرب کلیم

«زمانه با امم ایشیا چه کرد و کند  
کسی نه بود که این داستان فرو خواند»

ضرب کلیم ۵۲۱ / ۲۱

«تو صاحب نظری آنچه در ضمیر من است  
دل تو بیند و اندیشه تو می داند»

ضرب کلیم ۵۲۱ / ۲۱

«بگیر این همه سرمایه بهار از من  
که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند»

ضرب کلیم ۵۲۱ / ۲۱

«علم مقام صفات، عشق تماشای ذات  
عشق سکون و ثبات، عشق حیات و ممات»

ضرب کلیم ۵۳۳ / ۳۳

«مقام ذکر، کمالات رومی و عطار  
مقام فکر، مقالات بو علی سینا»

ضرب کلیم ۵۳۵ / ۳۵

«معجزه اهل فکر، فلسفه پیچ پیچ  
معجزه اهل ذکر، موسی و فرعون و طور»

ضرب کلیم ۵۶۴ / ۶۴

«غافل منشین نه وقت بازی ست  
وقت هنر است و کار سازی ست»

ضرب کلیم ۶۰۰ / ۱۰۰

«بهار و قافله لاله های صحرائی  
شباب و مستی و ذوق و سرور و رعنائی!»

ضرب کلیم ۶۱۶ / ۱۱۶

«مکتب و می کده جز درس نبودن ندهند  
بودن آموز که هم باشی و هم خواهی بود»

ضرب کلیم ۶۲۶ / ۱۲۶

«افرنگ ز خود بی خبرت کرد و گرنه  
ای بنده مومن! تو بشیری ، تو نذیری!»

ضرب کلیم ۶۸۷ / ۱۸۷

## ارمغان حجاز

«غمین مشو که به بند جهان گرفتاریم  
طلسم‌ها شکند آن دلی که ما داریم»

ارمغان حجاز ۳۳ / ۷۲۵

«خود آگهان که ازین خاکدان بروں جُستند  
طلسم مهر و سپهر و ستاره بشکستند»

ارمغان حجاز ۳۴ / ۷۲۶

«حدیث بنده مومن دل آویز  
جگر پُر خون، نفس روشن، نگه تیز»

ارمغان حجاز ۴۱ / ۷۳۳

«چه بی پروا گذشتند از نوای صبحگاه من  
که بُرد آن شور و مستی از سیه چشمان کشمیری!»

ارمغان حجاز ۵۰ / ۷۴۲

«حیات است در آتش خود تپیدن  
خوش آن دم که این نکته را بازیابی»

ارمغان حجاز ۵۱ / ۷۴۳

«اگر ز آتش دل شراری بگیری  
توان کرد زیر فلک آفتابی»

ارمغان حجاز ۵۲ / ۷۴۴

«طلسم بی خبری ، کافری و دین داری  
حدیثِ شیخ و برهمنِ فُسون و افسانه»

ارمغان حجاز ۵۳ / ۷۴۵

«چه کافرانہ قمارِ حیات می بازی  
که با زمانه به سازی به خود نمی سازی»

ارمغان حجاز ۵۶ / ۷۴۸

«دگر به مدرسه های حرم نمی بینم  
دل جنید و نگاهِ غزالی و رازی»

ارمغان حجاز ۵۶ / ۷۴۸

«بحکمِ مفتیِ اعظم که فطرتِ ازلیست  
بدینِ صعوه حرام است کارِ شهبازی»

ارمغان حجاز ۵۶ / ۷۴۸

«همان فقیرِ ازل گفت جرّه شاهین را  
بآسمان گروی با زمین نه پروازی»

ارمغان حجاز ۵۶ / ۷۴۸

«منم که توبه نه کردم ز فاش گوئی ها  
زبیم این که بسلطان کنند غمازی»

ارمغان حجاز ۵۶ / ۷۴۸

«بدست ما نه سمرقند و نی بخارا ایست  
دعا بگو ز فقیران به ترکِ شیرازی»

ارمغان حجاز ۵۶ / ۷۴۸

«آن عزمِ بلند آور آن سوزِ جگر آور  
شمشیرِ پدرِ خواهی بازوی پدر آور»

ارمغان حجاز ۵۹ / ۷۵۱

«عجم هنوز نداند رموزِ دین، ورنه  
ز دیوبند حسین احمد! این چه بو العجیبی است»

ارمغان حجاز ۶۲ / ۷۵۴

«سرود بر سرِ منبر که ملت از وطن است  
چه بی خبر ز مقامِ محمدِ عربی است»

ارمغان حجاز ۶۲ / ۷۵۴

«به مصطفی به رسان خویش را که دین همه اوست  
اگر به او نرسیدی، تمام بولهبی است»

ارمغان حجاز ۶۲ / ۷۵۴

## مصرع های فارسی اقبال در شعر اردوی او

## بانگ درا

«ہے محفل وجود کا سامان طراز تو

یزدان ساکنان نشیب و فراز تو»

بانگ درا ۷۵ / ۵۹

«یک بین تری نظر صفت عاشقان راز

میری نگاہ مایہ آشوب امتیاز»

بانگ درا ۷۵ / ۵۹

«بزم جہان میں، میں بھی ہوں ای شمع! دردمند

فریاد در گرہ صفت دانہ سپند»

بانگ درا ۷۵ / ۵۹

«محفل نظم حکومت، چہرہ زیبای قوم

شاعر رنگین نوا ہے دیدہ بینائے قوم»

بانگ درا ۹۳ / ۷۷

«تری نظر کو رہی دید میں بھی حسرت دید

خنک دلی کہ تپید و دمی نیا سائید»

بانگ درا ۱۰۷ / ۹۱

«کھڑے ہیں دور وہ عظمت فزائے تنہائی

منار خواب گہ شہسوار چغتائی «

بانگ درا ۱۲۱ / ۱۰۵



«جانب منزل روان بی نقش پا مانند موج  
اور پھر افتادہ مثل ساحل دریا بھی ہے»

بانگ درا ۱۳۲ / ۱۴۸

«موجب تسکین تماشای شرار جسته ای  
ہو نہیں سکتا کہ دل برق آشنا رکھتا ہوں میں»

بانگ درا ۱۳۳ / ۱۴۹

«فیض ساقی شبنم آسا، ظرف دل دریا طلب  
تشہ دائم ہوں، آتش زیر پا رکھتا ہوں میں»

بانگ درا ۱۳۳ / ۱۴۹

«ہے گرم خرام موج دریا  
دریا سوئ بحر جادہ پیما»

بانگ درا ۱۳۷ / ۱۵۳

«تارے مست شراب تقدیر  
زندان فلک میں پا بہ زنجیر»

بانگ درا ۱۳۷ / ۱۵۳

«یہ رفعت آسمان خاموش  
خوابیدہ زمین ، جہاں خاموش»

بانگ درا ۱۳۹ / ۱۵۵

«ہور رہی ہے زیر دامن افق سے آشکار  
صبح یعنی دختر دوشیزہ لیل و نہار»

بانگ درا ۱۶۴ / ۱۸۰

«کیوں میری چاندنی میں پھرتا ہے تو پریشاں  
خاموش صورت گل ، مانند بو پریشان»

بانگ درا ۱۸۴ / ۲۰۰

«کیا سناؤں تمہیں ارم کیا ہے  
خاتم آرزوی دیدہ و گوش»

بانگ درا ۱۸۷ / ۲۰۳

«شاخ طوبی پہ نغمہ ریز طیور  
بی حجابانہ حور جلوہ فروش»

بانگ درا ۱۸۷ / ۲۰۳

«ساقیان جمیل جام بدست  
پینے والوں میں شور نوشتا نوش»

بانگ درا ۱۸۷ / ۲۰۳

«طالع قیس و گیسوی لیلی  
اسکی تاریکیوں سے دوش بدوش»

بانگ درا ۱۸۷ / ۲۰۳

«ہنگامہ آفرین نہیں اس کا خرام ناز  
مانند برق تیز ، مثال ہوا خاموش»

بانگ درا ۱۹۰ / ۲۰۶

«شاعر کے فکر کو پر پرواز خامشی  
سرمایہ دار گرمی آواز خامشی»

بانگ درا ۱۹۰ / ۲۰۶

«تمدن آفرین ، خلاق آئین جہان داری  
وہ صحرائ عرب یعنی شتربانوں کا گہوارہ»

بانگ درا ۲۰۷ / ۱۹۱

«سماں الفقیر و فخری کا رہا شان امارت میں  
بہ آب و رنگ و خال و خط چہ حاجت روی زیبا را»

بانگ درا ۲۰۷ / ۱۹۱

«غرض میں کیا کہوں تجھ سے کہ وہ صحرا نشین کیا تھے  
جہان گیر و جہاں دار و جہاں بان و جہان آرا»

بانگ درا ۲۰۷ / ۱۹۱

«غرہ شوال ! ای نور نگاہ روزہ دار  
آ کہ تھے تیرے لیے مسلم سراپا انتظار»

بانگ درا ۲۰۸ / ۱۹۲

«ای در تابندہ ، ای پروردہ آغوش موج!  
لذت طوفان سے ہے نا آشنا دریا ترا»

بانگ درا ۲۱۲ / ۱۹۶

«مژدہ ای پیمانہ بردار خمستان حجاز!  
بعد مدت کے ترے رندوں کو پھر آیا ہے ہوش»

بانگ درا ۲۱۶ / ۲۰۰

«جہان میں خواجہ پرستی ہے بندگی کا کمال  
رضای خواجہ طلب کن، قبای رنگین پوش»

بانگ درا ۲۳۸ / ۲۲۲

«حیات شعلہ مزاج و غیور و شور انگیز  
سرشت اس کی ہے مشکل کشی ، جفا طلبی»

بانگ درا ۲۳۵ / ۲۵۱

«سکوت شام سے تا نغمہ سحرگاہی  
ہزار مرحلہ های فغان نیم شبی»

بانگ درا ۲۳۵ / ۲۵۱

«حیات تازہ اپنے ساتھ لائی لذتیں کیا کیا  
رقابت ، خود فروشی ، ناشکیبائی ، ہوسناکی»

بانگ درا ۲۳۷ / ۲۵۳

«آہ سیماب پریشان، انجم گردون فروز  
شوخی یہ چنگاریاں ، ممنون شب ہے جن کا سوز»

بانگ درا ۲۴۵ / ۲۶۱

«خفتگان لالہ زار و کوهسار و رود بار  
ہوتے ہیں آخر عروس زندگی سے ہمکنار»

بانگ درا ۲۴۹ / ۲۶۵

«ہوائ بزم سلاطین دلیل مردہ دلی  
کیا ہے حافظ رنگیں نوا نے راز یہ فاش»

بانگ درا ۲۵۲ / ۲۶۸

«برگ گل آئنے عارض زیبای بہار  
شاہد مے کے لیے جملہ جام آئینہ»

بانگ درا ۲۶۳ / ۲۷۹

«دم زندگی رم زندگی، غم زندگی سم زندگی  
غم رم نہ کر، سم غم نہ کھا کہ یہی ہے شان قلندری»

بانگ درا ۲۶۴ / ۲۸۰

«شب سکوت افزا ، هوا آسودہ دریا نرم سیر  
تھی نظر حیران کہ یہ دریا ہے یا تصویر آب»

بانگ درا ۲۶۷ / ۲۸۳

«رات کے افسون سے طائر آشیانوں میں اسیر  
انجم کم ضو گرفتار طلسم ماہتاب»

بانگ درا ۲۶۸ / ۲۸۴

«کشتی مسکین ، و جان پاک و دیوار یتیم  
علم موسیٰ بھی ہے تیرے سامنے حیرت فروش»

بانگ درا ۲۶۸ / ۲۸۴

«مجلس آئین و اصلاح و رعایات و حقوق  
طب مغرب میں مزے میٹھے ، اثر خواب آوری»

بانگ درا ۲۷۴ / ۲۹۰

«گرمی گفتار اعضای مجالس ، الامان !  
یہ بھی اک سرمایہ داروں کی ہے جنگ زرگری»

بانگ درا ۲۷۵ / ۲۹۱

«نسل ، قومیت ، کلیسا ، سلطنت ، تہذیب ، رنگ  
خواجگی نے خوب چن چن کے بنائے مسکرات»

بانگ درا ۲۷۶ / ۲۹۲

«یقین محکم، عمل پیہم ، محبت فاتح عالم  
جہاد زندگانی میں ہیں یہ مردوں کی شمشیریں»

بانگ درا ۲۸۶ / ۳۰۲

«گوسفند و شتر و گاو و پلنگ و خر لنگ  
ایک ہی رنگ میں رنگین ہوں تو ہے اپنا وقار»

بانگ درا ۳۰۵ / ۳۲۱

## بال جبریل

«کیا ہے تو نے متاعِ غرور کا سودا  
فریبِ سود و زیاں ، لا الہ الا اللہ»

بال جبریل ۲۷ / ۵۲۷

«یہ مال و دولت دنیا ، یہ رشتہ و پیوند  
بُتانِ وہم و گمان ، لا الہ الا اللہ»

بال جبریل ۲۷ / ۵۲۷

«یہ بتانِ عصر حاضر کہ بنے ہیں مدرسے میں  
نہ ادایِ کافرانہ ، نہ تراشِ آزرانہ»

بال جبریل ۲۹ / ۳۵۳

«حدیثِ بے خبراں ہے ، تو با زمانہ بہ ساز  
زمانہ با تو نسازد ، تو با زمانہ ستیز»

بال جبریل ۳۰ / ۳۵۴

«بندۂ تمہین و ظن ! کرمِ کتابی نہ بن  
عشقِ سراپا حضور، علمِ سراپا حجاب!»

بال جبریل ۳۳ / ۵۳۳

«عشق کے ادنیٰ غلامِ صاحبِ تاج و نگین  
عشقِ مکانِ ممکن ، عشقِ زمان و زمین»

بال جبریل ۳۳ / ۵۳۳

«شرع محبت میں ہے عشرت منزل حرام  
شورش طوفان حلال ، لذت ساحل حرام»

بال جبریل ۳۳ / ۵۳۳

«یہی شیخ حرم ہے جو چرا کر بیچ کھاتا ہے  
گلیم بوذر و دلق اویس و چادر زہرا!»

بال جبریل ۳۶ / ۳۶۰

«ندا آئی کہ آشوب قیامت سے یہ کیا کم ہے  
گرفتہ چینیان احرام و مکی خفتہ در بطحا»

بال جبریل ۳۷ / ۳۶۱

«محبت خویشتن بینی ، محبت خویشتن داری  
محبت آستان قیصر و کسری سے بی پروا»

بال جبریل ۳۸ / ۳۶۲

«دل بیدار فاروقی ، دل بیدار کراری  
مس آدم کے حق میں یکمیا ہے دل کی بیداری»

بال جبریل ۴۷ / ۳۷۱

«میر سپاہ ناسزا لشکریاں شکستہ صف  
آہ ! وہ تیر نیم کش جس کا نہ ہو کوئی ہدف»

بال جبریل ۴۹ / ۳۷۳

«نچیر محبت کا قصہ نہیں طولانی  
لطف خلش پیکان آسودگی فتراک»

بال جبریل ۵۰ / ۳۷۴



«اٹھا میں مدرسہ و خانقاہ سے غم ناک  
 نہ زندگی ، نہ محبت ، نہ معرفت ، نہ نگاہ!»

۳۷۸ / ۵۴ بال جبریل

«نگہ بلند سخن دل نواز جان پر سوز  
 یہی ہے رخت سفر میر کاروان کے لیے»

۳۸۰ / ۵۶ بال جبریل

«احوال محبت میں کچھ فرق نہیں ایسا  
 سوز و تب تاب اول سوز و تاب و تاب آخر»

۳۸۲ / ۵۸ بال جبریل

«میں تجھ کو بتاتا ہوں تقدیر ام کیا ہے  
 شمشیر و سنان اول طاوس و رباب آخر»

۳۸۲ / ۵۸ بال جبریل

«تو مرد میداں، تو میر لشکر  
 نوری حضوری تیرے سپاہی»

۳۸۲ / ۵۸ بال جبریل

«پیر حرم کو دیکھا ہے میں نے  
 کردار بی سوز ، گفتار واہی»

۳۸۲ / ۵۸ بال جبریل

«یہ پچھلے پہر کا زرد رو چاند  
 بی راز و نیاز آشنائی»

۳۸۳ / ۵۹ بال جبریل

«بی ذوق نمود زندگی موت  
تعمیر خودی میں ہے خدائی»

۳۸۳ / ۵۹ بال جبریل

«اے لا الہ کے وارث باقی نہیں ہے تجھ میں  
گفتار دلبرانہ ، کردار قاہرانہ»

۳۸۴ / ۶۰ بال جبریل

«آئین جوانمردان حق گوئی و بی باکی  
اللہ کے شیروں کو آتی نہیں روباہی»

۳۸۶ / ۶۲ بال جبریل

«ڈھونڈ رہا ہے فرنگ عیش جہاں کا دوام  
وای تمنائے خام، وای تمنای خام!»

۳۹۰ / ۶۶ بال جبریل

«یہی زمانہ حاضر کی کائنات ہے کیا  
دماغ روشن و دل تیرہ و نگہ بی باک»

۳۹۴ / ۷۰ بال جبریل

«یوں ہاتھ نہیں آتا وہ گوہر یک دانہ  
یک رنگی و آزادی اے ہمت مردانہ!»

۳۹۴ / ۷۰ بال جبریل

«یا عقل کی روباہی یا عشق ید اللہی  
یا حیلہ افرنگی یا حملہ ترکانہ!»

۳۹۴ / ۷۰ بال جبریل

«نی مہرہ باقی ، نی مہرہ بازی  
جیتا ہے رومی ، ہارا ہے رازی»

۳۹۷ / ۷۳ بال جبریل

«ترکی بھی شیریں ، تازی بھی شیریں  
حرف محبت ترکی نہ تازی»

۳۹۷ / ۷۳ بال جبریل

«آزر کا پیشہ خارا تراشی  
کار خلیلان خارا گدازی»

۳۹۷ / ۷۳ بال جبریل

«عجب نہیں کہ مسلمان کو پھر عطا کر دیں  
شکوہ سنجر و فقر جنید و بسطامی»

۳۹۸ / ۷۴ بال جبریل

«علم فقیر و حکیم، فقر مسیح و کلیم  
علم ہے جو یائے راہ ، فقر ہے دانائے راہ»

۴۰۱ / ۷۷ بال جبریل

«فقر مقام نظر ، علم مقام خبر  
فقر میں مستی ثواب ، علم میں مستی گناہ»

۴۰۱ / ۷۷ بال جبریل

«رہ و رسم حرم نامحرمانہ  
کلیسا کی ادا سوداگرانہ»

۴۰۵ / ۸۱ بال جبریل

«پریشان کاروبار آشنائی  
پریشان تر مری رنگیں نوائی»

۴۰۶ / ۸۲ بال جبریل

«کوئی دیکھے تو میری نے نوازی  
نفس ہندی مقام نغمہ تازی»

۳۰۷ / ۸۳ بال جبریل

«زمین و آسمان و کرسی و عرش  
خودی کی زد میں ہے ساری خدائی»

۳۰۸ / ۸۴ بال جبریل

«صفین کج دل پریشان ، سجدہ بی ذوق  
کہ جذب اندرون باقی نہیں ہے»

۴۱۰ / ۸۶ بال جبریل

«ولیکن بندگی ، استغفر اللہ !  
یہ درد سر نہیں ، درد جگر ہے»

۴۱۳ / ۸۹ بال جبریل

«نہ خود بین ، نہ خدا بین ، نہ جہان بین  
یہی شہکار ہے تیرے ہنر کا»

۴۱۳ / ۸۹ بال جبریل

«نماز و روزہ و قربانی و حج  
یہ سب باقی ہیں ، تو باقی نہیں ہے»

۴۱۴ / ۹۰ بال جبریل

«صحت اہل صفا، نور و حضور و سرور  
سرخوش و پر سوز ہے لالہ لب آجیو»

بال جبریل ۴۱۷ / ۹۳

«سلسلہ روز و شب ، تار حریر دو رنگ  
جس سے بناتی ہے ذات اپنی قبائے صفات»

بال جبریل ۴۱۹ / ۹۵

«تجھ کو پرکھتا ہے یہ مجھ کو پرکھتا ہے یہ  
سلسلہ روز و شب ، صیر فی کائنات»

بال جبریل ۴۱۹ / ۹۵

«اول و آخر فنا ، باطن و ظاہر فنا  
نقش کمن ہو کہ نو ، منزل آخر فنا»

بال جبریل ۴۲۰ / ۹۶

«عشق دم جبرئیل ، عشق دل مصطفیٰ  
عشق خدا کا رسول ، عشق خدا کا کلام»

بال جبریل ۴۲۱ / ۹۷

«عشق فقیر حرم ، عشق امیر جنود  
عشق ہے ابن السبیل ، اس کے ہزاروں مقام»

بال جبریل ۴۲۱ / ۹۷

«تیرے در و بام پر وادی ایمن کا نور  
ترا منار بلند جلوہ گہ جبرئیل»

بال جبریل ۴۲۳ / ۹۹

«ساقی ارباب ذوق ، فارس میدان شوق  
بادہ ہے اس کا رچیت ، تیغ ہے اس کی اسیل»

بال جبریل ۹۹ / ۴۲۳

«ہاتھ ہے اللہ کا بندہ مومن کا ہاتھ  
غالب و کار آفرین، کارکشہ، کارساز»

بال جبریل ۱۰۰ / ۴۲۴

«خاکی و نوری نہاد ، بندہ مولا صفات  
ہر دو جہاں سے غنی اس کا دل بے نیاز»

بال جبریل ۱۰۰ / ۴۲۴

«نرم دم گفتگو ، گرم دم جستجو  
رزم ہو یا بزم ہو، پاک دل و پاکباز»

بال جبریل ۱۰۰ / ۴۲۴

«کعبۂ ارباب فن سطوت دین مبین  
تجھ سے حرم مرتبت اندلیوں کی زمیں»

بال جبریل ۱۰۱ / ۴۲۵

«آہ وہ مردان حق ! وہ عربی شہسوار  
حامل خلق عظیم ، صاحب صدق و یقین»

بال جبریل ۱۰۱ / ۴۲۵

«جن کے لہو کی طفیل آج بھی ہیں اندلسی  
خوش دل و گرم اختلاط ، سادہ و روشن جبین»

بال جبریل ۱۰۱ / ۴۲۵

«شہادت ہے مطلوب و مقصود مومن  
 نہ مال غنیمت، نہ کشور کشائی»

بال جبریل ۱۰۸ / ۴۳۲

«ہم بند شب و روز میں جکڑے ہوئے بندے  
 تو خالق اعصار و نگارندہ آفات!»

بال جبریل ۱۰۹ / ۴۳۳

«بی کاری و عریانی و می خواری و افلاس  
 کیا کم ہیں فرنگی مدنیت کے فتوحات»

بال جبریل ۱۰۰ / ۴۲۴

«دانش و دین و علم و فن بندگی ہوس تمام  
 عشق گرہ کشائے کا فیض نہیں ہے عام ابھی»

بال جبریل ۱۱۳ / ۴۳۷

«حق را بسجودی صنماں را بطوافی  
 بہتر ہے چراغ حرم و دیر بجھا دو»

بال جبریل ۱۱۳ / ۴۳۷

«شوکت سنجر و سلیم تیرے جلال کی نمود  
 فقر جنید و بایزید تیرا جمال بی نقاب»

بال جبریل ۱۱۷ / ۴۴۱

«تیری نگاہ ناز سے دونوں مراد پا گئے  
 عقل غیاب و جستجو، عشق حضور و اضطراب»

بال جبریل ۱۱۷ / ۴۴۱

«تازہ میری ضمیر میں معرکہ کھن ہوا  
عشق تمام مصطفیٰ ، عقل تمام بولہب»

بال جبریل ۱۱۷ / ۴۴۱

«گاہ بہ حیلہ می برد، گاہ بہ زور می کشد  
عشق کی ابتدا عجب، عشق کی انتہا عجب»

بال جبریل ۱۱۸ / ۴۴۲

«گرمی آرزو فراق ، شورش ہائی و ہو فراق  
موج کی جستجو فراق ، قطرے کی آبرو فراق!»

بال جبریل ۱۱۸ / ۴۴۲

«یہ ایک بات کہ آدم ہے صاحب مقصود  
ہزار گونہ فروغ و ہزار گونہ فراغ!»

بال جبریل ۱۱۹ / ۴۴۳

«تو شاخ سے کیوں پھوٹا ، میں شاخ سے کیوں ٹوٹا  
اک جذبہ پیدائی ، اک لذت یکتائی ! «

بال جبریل ۱۲۵ / ۴۴۹

«ای بار بیابانی ! مجھ کو بھی عنایت ہو  
خاموشی و دل سوزی ، سر مستی و رعنائی «

بال جبریل ۱۲۵ / ۴۴۹

«دل طور سینا و فاران دو نیم  
تجلی کا پھر منتظر ہے کلیم «

بال جبریل ۱۲۷ / ۴۵۱



«تمدن ، تصوف ، شریعت ، کلام  
بتان عجم کے پچاری تمام»

بال جبریل ۱۲۷ / ۴۵۱

«خودی جلوہ بدمست و خلوت پسند  
سمندر ہے اک بوند پانی میں بند»

بال جبریل ۱۳۱ / ۴۵۵

«اے امام عاشقان درد مند !  
یاد ہے مجھ کو ترا حرف بلند»

بال جبریل ۱۳۸ / ۴۶۲

«آہ ، یورپ با فروغ و تاب ناک  
نغمہ اس کو کھینچتا ہے سوئے خاک»

بال جبریل ۱۳۹ / ۴۶۳

«تا کجا آویزش دین و وطن  
جوہر جان پر مقدم ہے بدن»

بال جبریل ۱۴۱ / ۴۶۵

«اے شریک مستی خاصان بدر  
میں نہیں سمجھا حدیث جبر و قدر»

بال جبریل ۱۴۳ / ۴۶۷

«کاروبار خسروی یا راہبی  
کیا ہے آخر غایت دین نبی؟»

بال جبریل ۱۴۴ / ۴۶۸

«بی حضور و با فروغ و بی فراغ  
اپنے نچھروں کے ہاتھوں داغ داغ!»

بال جبریل ۱۴۵ / ۴۶۹

«تو یہ کہتا ہے کہ دل کی کمر تلاش  
طالب دل باش و در پیکار باش»

بال جبریل ۱۴۶ / ۴۷۰

«ہمدم دیرینہ کیسا ہے جہان رنگ و بو  
سوز و ساز و درد و داغ و جستجوی آرزو»

بال جبریل ۱۴۹ / ۴۷۳

«میں کھٹکتا ہوں دل یزدان میں کانٹے کی طرح  
تو فقط اللہ ہو ، اللہ ہو ، اللہ ہو!»

بال جبریل ۱۵۱ / ۴۷۵

«شہید محبت نہ کافر نہ غازی  
محبت کی رسمیں نہ ترکی نہ تازی»

بال جبریل ۱۵۲ / ۴۷۶

«نہ محتاج سلطان ، نہ مرعوب سلطان  
مجت ہ آزادی و بی نیازی»

بال جبریل ۱۵۲ / ۴۷۶

«رومتہ الکبریٰ دگرگوں ہو گیا تیرا ضمیر  
اینکہ می بینم بہ بیداریست یا رب یا بہ خواب»

بال جبریل ۱۵۷ / ۴۸۱

«اک فقر ہے شبیری، اس فقر میں ہے میری  
میراث مسلمانی ، سرمایہ شبیری!»

بال جبریل ۱۶۶ / ۴۹۰

«جان لاغر و تن فرہ و ملبوس بدن زیب  
دل نزع کی حالت میں، خرد پختہ و چالاک!»

بال جبریل ۱۶۸ / ۴۹۲

## ضرب کلیم

«دیں مسلک زندگی کی تقویم  
دین سر محمد و براہیم»

ضرب کلیم ۵۳۱ / ۳۱

«حلقہ شوق میں وہ جرات اندیشہ کہاں  
آہ محکومی و تقلید و زوال تحقیق!»

ضرب کلیم ۵۳۴ / ۳۴

«زمانہ ایک، حیات ایک، کائنات بھی ایک  
دلیل کم نظری، قصہ جدید و قدیم»

ضرب کلیم ۵۳۸ / ۳۸

«وہ علم، کم بصری جس میں ہمکنار نہیں  
تجلیات کلیم و مشاہدات حکیم!»

ضرب کلیم ۵۳۸ / ۳۸

«آوازہ حق اٹھا ہے کب اور کدھر سے  
«مسکین دَلِکَم مانده درین کشمکش اندر!»»

ضرب کلیم ۵۳۹ / ۳۸

«مسکینی و محکومی و نومیدی جاوید  
جس کا یہ تصوف ہو وہ اسلام کر ایجاد»

ضرب کلیم ۵۴۸ / ۴۸

«ازل سے فطرت احرار میں ہیں دوش بدوش  
قلندری و قبا پوشی و کله داری»

ضرب کلیم ۵۶ / ۵۶

«اک نکتہ مرے پاس ہے شمشیر کی مانند  
برندہ و صیقل زدہ و روشن و براق»

ضرب کلیم ۵۷ / ۵۷

«ارتباط حرف و معنی ، اختلاط جان و تن  
جس طرح اٹکر قبا پوش اپنی خاکستر سے ہے!»

ضرب کلیم ۶۸ / ۶۸

«آہ ، اے مرد مسلمان تجھے کیا یاد نہیں  
حرف لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»

ضرب کلیم ۶۹ / ۶۹

«قہاری و غفاری و قدوسی و جبروت  
یہ چار عناصر ہوں تو بنتا ہے مسلمان»

ضرب کلیم ۷۳ / ۷۳

«ہمسایہ جبریل امین بندہ خاکی  
ہے اس کا نشمین نہ بخار نہ بدخشان»

ضرب کلیم ۷۳ / ۷۳

»یہ نکتہ پہلے سکھایا گیا کس امت کو ؟  
 وصال مصطفوی ، افتراق بولہبی !«

ضرب کلیم ۵۷۷ / ۷۷

»پابندی تقدیر کہ پابندی احکام !  
 یہ مسئلہ مشکل نہیں اے مرد خردمند«

ضرب کلیم ۵۷۷ / ۷۷

»مہ و ستارہ ، مثال شرارہ یک دو نفس  
 مے خودی کا ابد تک سرور رہتا ہے«

ضرب کلیم ۵۷۸ / ۷۸

»عشق ناپید و خرد میگزوش صورت مار  
 عقل کو تابع فرمان نظر کر نہ سکا«

ضرب کلیم ۵۸۳ / ۸۳

»رہے نہ روح میں پاکیزگی تو ہے ناپید  
 ضمیر پاک و خیال بلند و ذوق لطیف«

ضرب کلیم ۵۸۵ / ۸۵

»یہی ہے سر کلیسی ہر اک زمانے میں  
 ہوائ دشت و شعیب و شبانی شب و روز !«

ضرب کلیم ۵۸۹ / ۸۹

«معلوم کے حق میں ہے یہی تربیت اچھی

موسیقی و صورت گری و علم نباتات!»

ضرب کلیم ۵۹۲ / ۹۲

«نایاب نہیں متاع گفتار

صد انوری و ہزار جامی!»

ضرب کلیم ۶۰۱ / ۱۰۱

«مومن پہ گراں ہیں یہ شب و روز

دین و دولت ، قمار بازی!»

ضرب کلیم ۶۰۲ / ۱۰۲

«روشن اس سے خرد کی آنکھیں

بی سرمہ بو علی و رازی»

ضرب کلیم ۶۰۲ / ۱۰۲

«ہے اس کی نگاہ عالم آشوب

در پردہ تمام کار سازی»

ضرب کلیم ۶۰۲ / ۱۰۲

«کیا یہی ہے معاشرت کا کمال

مرد بی کار و زن تھی آغوش!»

ضرب کلیم ۶۰۵ / ۱۰۵

«سرود و شعر و سیاست ، کتاب و دین و هنر  
گہر ہیں ان کی گرہ میں تمام یک دانہ «

ضرب کلیم ۱۱۲ / ۶۱۲

«سفر عروس قمر کا عماری شب میں  
طلوع مہر و سکوت پیمبر بینائی!»

ضرب کلیم ۱۱۶ / ۶۱۶

«ہے مرے سینہ بے نور میں اب کیا باقی  
لالہ مردہ و افسردہ و بی ذوق نمود «

ضرب کلیم ۱۱۷ / ۶۱۷

«گر ہنر میں نہیں تعمیر خودی کا جوہر  
وای صورت گری و شاعری و نای و سرود!»

ضرب کلیم ۱۲۶ / ۶۲۶

«فرنگیوں کو عطا خاک سوریا نے کیا  
نبی عفت و غم خواری و کم آزاری»

ضرب کلیم ۱۶۱ / ۶۶۱

«صلہ فرنگ سے آیا ہے سوریا کے لیے  
می و قمار و ہجوم زنان بازاری!»

ضرب کلیم ۱۶۱ / ۶۶۱



«مری نگاہ میں ہے یہ سیاست لا دیں  
کنیز اہرمن و دول نہاد و مردہ ضمیر»

ضرب کلیم ۱۶۴ / ۶۶۴

«خوشا وہ قافلہ جس کے امیر کی ہے متاع  
تخیل ملکوتی و جذبہ ہای بلند!»

ضرب کلیم ۱۶۹ / ۶۶۹

«اے میرے فقر غیور! فیصلہ تیرا ہے کیا  
خلعت انگریز یا پیرہن چاک چاک!»

ضرب کلیم ۱۷۵ / ۶۷۵

«نادر نے لوٹی دلی کی دولت  
اک ضرب شمشیر ، افسانہ کوتاہ»

ضرب کلیم ۱۷۷ / ۶۷۷

«افغان باقی ، کہسار باقی  
الحکم اللہ ! الملک اللہ !»

ضرب کلیم ۱۷۷ / ۶۷۷

«بی اشک سحر گاہی تقویم خودی مشکل  
یہ لالہ پیکانی خوشتر ہے کنار جو»

ضرب کلیم ۱۸۵ / ۶۸۵

«دنیا ہے روایاتی ، عقبی ہے مناجاتی  
درباز دو عالم را ، این است شہنشاہی !»

ضرب کلیم ۱۸۶ / ۶۸۶

«یہ حسن و لطافت کیوں ، وہ قوت و شوکت کیوں  
بلبل چمنستانی ، شہباز بیابانی !»

ضرب کلیم ۱۹۱ / ۶۹۱

## ارمغان حجاز (اردو)

«وہ کلیم بے تجلی وہ مسیح بے صلیب  
نیست پیغمبر ولیکن در بغل دارد کتاب»

ارمغان حجاز ۷۰۵ / ۱۳

«کون بحر روم کی موجوں سے ہے لپٹا ہوا  
گاہ بالذچوں صنوبر ، گاہ نالد چوں رباب »

ارمغان حجاز ۷۰۶ / ۱۴

«الخذرا! آئین پیغمبر سے سو بار الخذر  
حافظ ناموسِ زن ، مرد آزما، مرد آفرین»

ارمغان حجاز ۷۱۰ / ۱۸

«موت کا پیغام ہر نوع غلامی کے لیے  
نی کوئی فغفور و خاقان ، نی فقیرِ رہ نشین »

ارمغان حجاز ۷۱۰ / ۱۸

«اخلاصِ عمل مانگ نیاکانِ کُن سے  
شاہان چہ عجب گر بنوازند گدا را !»

ارمغان حجاز ۷۱۴ / ۲۲

«نظر ، درد و غم و سوز و تب و تاب  
تو اے نادان ، قناعت کر خبر پر»

ارمغان حجاز ۷۱۵ / ۲۳

«نہیں ہے اس زمانے کی تگ و تاز  
سزاوارِ حدیثِ "الن ترانی"»

ارمغان حجاز ۷۱۶ / ۲۴

«نی نصیب مار و کژدم ، نی نصیبِ دام و دَو  
ہے فقط محکوم قوموں کے لیے مرگِ ابد»

ارمغان حجاز ۷۱۸ / ۲۶

«القدر، محکوم کی میت سے سو بار الحذر  
ای سرافیل ! ای خدای کائنات ! ای جانِ پاک!»

ارمغان حجاز ۷۱۹ / ۲۷

«عقل کو ملتی نہیں اپنے بتوں سے نجات  
عارف و عامی تمام بندۂ لات و منات»

ارمغان حجاز ۷۲۰ / ۲۸

«ہے یہ مشک آمیز افیوں ہم غلاموں کے لیے  
ساحرِ انگلیس ! ما را خواجه دیگر تراش»

ارمغان حجاز ۷۲۱ / ۲۹

«خیالِ جادہ و منزلِ فسانہ و افسوں  
کہ زندگی ہے سراپا رحیلِ بے مقصود»

ارمغان حجاز ۷۲۳ / ۳۱

«نگاہ ایک تجلی سے ہے اگر محروم  
 دو صد ہزار تجلی تلافیء مافات»

ارمغان حجاز ۷۲۵ / ۳۳

«اب تک ہے رواں گرچہ لہو تیری رگوں میں  
 نی گرمی افکار ، نہ اندیشہ بی باک»

ارمغان حجاز ۷۲۷ / ۳۵

«باقی نہ رہی تیری وہ آئینہ ضمیری  
 ای کشتہ سلطانی و ملائی و پیری!»

ارمغان حجاز ۷۲۷ / ۳۵

«کُہن ہنگامہ های آرز و سرد  
 کہ ہے مردِ مسلمان کا لہو سرد»

ارمغان حجاز ۷۳۲ / ۴۰

«خود گیری و خود داری و گلبانگ انا الحق  
 آزاد ہو سالک تو ہیں یہ اس کے مقامات»

ارمغان حجاز ۷۴۱ / ۴۹

«مُکوم ہو سالک تو یہی اس کا "ہمہ اوست"  
 خود مردہ و خود مرقد و خود مرگِ مفاجات!»

ارمغان حجاز ۷۴۱ / ۴۹

## فصل سوم

## ابیات و مصرع های فارسی شاعران ایرانی و شبه قاره

## در شعر اردوی اقبال

۱- بیدل<sup>۱</sup> : ر.ک بخش سوم، فصل اول، ص ۶۴

«درین حسرت سرا عمریست افسون جرس دارم  
ز فیض دل تپیدن ها خروش بی نفس دارم»

بانگ درا ۸۲ / ۹۸

«تاز آغوش و داعش داغ حیرت چیده است  
هچو شمع کشته و در چشم نگه خوابیده است»

بانگ درا ۸۸ / ۱۰۴

«ابر رحمت دامن از گلزار من برچید و رفت  
اندکی برغنچه های آرزو بارید و رفت»

بانگ درا ۸۸ / ۱۰۴

«شور لیلی کو که باز آرایش سودا کند  
خاک مجنون را غبار خاطر صحرا کند»

بانگ درا ۸۸ / ۱۰۴

<sup>۱</sup> - حسن انوشه، دانش نامه ادب فارسی، تهران.

«هرچه در دل گذرد وقفِ زبان دارد شمع  
سوختن نیست خیالی که نهان دارد شمع»

بانگ درا ۱۴۲ / ۱۵۸

«باهر کمال اندکی آشفته‌گی خوش است  
هر چند عقل کل شده ای بی جنون مباش»

بانگ درا ۲۶۰ / ۲۷۶

«دل اگر میداشت وسعت بی نشان بود این چمن  
رنگ می بیرون نشست از بسکه مینا تنگ بود»

ضرب کلیم ۱۳۴ / ۶۳۴

## ۲ - نظیری نیشابوری<sup>۱</sup>

میرزا محمد حسین ۱۰۲۱ هـ. ق شاعر ایرانی ، میر تقی کاشانی در خلاصه الاشعار اصل او را از جوین دانسته است . محمد حسین در نیشابور به دنیا آمد زندگانی اش را با کار بازرگانی آغاز کرد از جوانی به علم و ادب و شاعری روی آورد در همان جوانی برای تجارت از خراسان به کاشان رفت و در مجالس مشاعره استادان مسلمان آن هنگام کاشان ، چون خاتم فهمی ، مقصود خیره ، شجاع و رضای شرکت می جست.

پس از آن که آوازهٔ دهش و بخشندگی عبدالرحیم خانخانان تا سرزمین دور دست رفت و قصد در آمدن به دستگاه خان خانخان راهی دیار هند شد و با سرودن قصیده ای به ملازمت وی در آمد. نظیری به کوشش و معرفی خانخان به دربار جلال الدین اکبر راه یافت و قصیده ای در جشن تولد شاهزاده جهانگیر ، سرود و تحسین یافت. جهانگیر سخن شناس بود. و ذوق سلیم داشت و او را به انواع الطاف شاهی مفتخر ساخت.

دیوان اشعارش شامل دو هزار بیت در قصیده ، ترکیب بند ، غزل ، قطعه و رباعی است. اقبال ابیات فارسی نظیری را در شعر اردوی خود گنجانیده است .

«نمی گردید کوتاه رشته معنی رها کردم  
حکایت بود بی پایان به خاموشی ادا کردم»

بانگ درا ۸۷ / ۱۰۳

«بیا پیدا خریدارست جان ناتوانی را  
پس از مدت گذار افتاد بر ما کاروانی را»

بانگ درا ۲۹۰ / ۳۰۶

<sup>۱</sup> - حسن انوشه ، دانش نامه ادب فارسی ، بخش سوم ، ص ۶۷ ، تهران.



### ۳- انیسی شاملو<sup>۱</sup>

بولقلی بیگ شاملو ، متخلص به انیسی از شعرای قرن دهم و آغاز قرن یازدهم هجری است. وی در آغاز جوانی ملازم سلطان ابراهیم میرزای صفوی شد و تخلص خود را به اشاره او برگزید. سپس مدتی را در خدمت علی قلی خان شاملو گذراند در محاصره هرات به دست عبدالله خان ثانی پادشاه ازبک در آمد و به فرا رود (ماوراء النهر) برده شد و در آنجا دیوان اشعارش نابود گردید. پس از چندی گریخته و به هندوستان نزد عبدالرحیم خان خانان رفت و در جمع شعرای در آمد.

در سال ۱۰۱۴ هـ. ق در برهانپور به درود حیات گفت و همانجا به خاک سپرده شد. وی در هند با نظیری نیشابوری و شکیبی اصفهانی دوستی داشت و نظیری ترکیب بند بسیار موثری در رثای او ساخته است.

انیسی غزل سرا و مثنوی گوی توانایی بود و مثنوی «محمود و ایاز» او که در برابر خسرو و شیرین نظامی سروده شده است. گرچه ناتمام مانده ولی مشهور است.

«زننگ بی وفایی ها انیسی مرد و نتوانست

ز تو برتافتن روی دل و سوی خدا کردن»

«وفا آموختی از ما ، بکار دیگران کردی

ربودی گوهری از ما ، نثار دیگران کردی «

بانگ درا ۱۶۵ / ۱۸۱

<sup>۱</sup> - حسین فریور ، ۱۳۳۸ ، تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعراء .

## ۴ - حافظ شیرازی<sup>۱</sup>

ر.ک. بخش سوم فصل اول، ص ۵۴

«عاقبت منزل ما وادی خاموشان است  
حاليا غلغله در گنبد افلاک انداز»

بانگ در ۱۸۹ / ۲۰۵

«شهیر زاغ و زغن در بند قید و صید نیست  
این سعادت قسمت شهباز و شاهین کرده اند»

بانگ در ۲۶۵ / ۲۸۱

«بیا تا گل بیفیشانیم و می در ساغر اندازیم  
فلک را سقف بشگافیم و طرح دیگر اندازیم»

بانگ در ۲۹۱ / ۳۰۷

«دلق حافظ بچه ارزد به میش رنگین کن  
وانگهش مست و خراب از ره بازار بیار»

بانگ در ۳۰۵ / ۳۲۱

«عاقبت منزل ما وادی خاموشان است  
حاليا غلغله در گنبد افلاک انداز!»

بال جبریل ۱۵۶ / ۴۸۰

<sup>۱</sup> - رضا زاده شفق، تاریخ ادبیات فارسی، ص ۵۵

## ۵ - غنی کاشمیری

ملا محمد طاهر غنی کاشمیری متوفی به سال ۱۷۰۹ هـ ق ، شاگرد  
ملا محمد محسن فانی بزرگترین شاعر کشمیر بشمار می رود. « با میرزا صائب  
و ابو طالب کلیمی صحبت ها داشته زبان و روانی الفاظ و لطافت معانی او  
مقبول همه بود شعرش صوفیانه است ولی رنگ تملق و مدح سرائی هم دارد.

«غنی ! روزِ سیاه پیر کنعان را تماشا کن  
که نور دیده اش روشن کند چشمِ زلیخا را»

بانگ درا ۱۹۱ / ۲۰۷



## ۶ - کلیم همدانی / کاشانی

ر.ک بخش سوم ، فصل اول ، ص ۴۸

«سرکشی با هر که کردی ، رام او باید شدن  
شعله سان از هرکجا برخاستی ، آنجا نشین»

بانگ درا ۲۳۳ / ۲۴۹

## ۷- فرخ الله شوستری<sup>۱</sup>

شاعر نزد میر تقی الدین نسابهی شیرازی متوفی ۱۰۱۸ ق به فراگیری علم پرداخت. در زمان سلطان عبدالله قطب شاه به حیدرآباد دکن رفت و از ملازمان وی گردید. شوستری در حیدرآباد بخدمت پادشاه درآمد و صاحب منزلت و ثروتمند شد. او به فارسی و عربی شعر می سرود. در تذکره ای «نصرآبادی» دیوان شعر وی قریب بر سه یا چهار هزار بیت مشتمل بود.

«مغان که دانه انگور آب می سازند  
ستاره می شکنند، آفتاب می سازند»

بانگ درا ۲۳۵ / ۲۵۱



## ۸- سعدی شیرازی

ر.ک بخش سوم، فصل اول ص ۵۷

«خرما نتوان یافت از آن خار که کشتیم  
دیبا نتوان یافت از آن پشم که رشتیم»

بانگ درا ۲۵۹ / ۲۷۵

<sup>۱</sup> - اثر آفرینان (جلد اول - ششم)، ۱۳۷۰، تذکره نصرآبادی، محمد طاهر نصرآبادی، چاپخانه ارمغان، تهران

## ۹- مولانا رومی

### ر.ک بخش سوم، فصل دوم، ص ۷۳

«گفت رومی هر بنائ کهنه کا آبادان کنند  
می ندانی اول آن بنیاد را ویران کنند»

بانگ درا ۲۷۸ / ۲۹۴

«علم را بر تن زنی ماری بود  
علم را بر دل زنی یاری بود «

بال جبریل ۱۳۸ / ۴۶۲

«بر سماع راست هر کس چیر نیست  
طعمه هر مرغکی انجیر نیست «

بال جبریل ۱۳۹ / ۴۶۳

«دست هر نا اهل بیمارت کند  
سوی مادر آ که تیمارت کند «

بال جبریل ۱۳۹ / ۴۶۳

«نقش حق را هم به امر حق شکن  
بر زجاج دوست سنگ دوست زن»

بال جبریل ۱۴۰ / ۴۶۴

«ظاهر نقره گر اسپید است و نو  
دست و جامه هم سیه گردد ازو»

بال جبریل ۱۴۰ / ۴۶۴

«مرغ پر نارسته چوں پران شود  
طعمه هر گربه دران شود»

بال جبریل ۴۶۴ / ۱۴۰

«قلب پهلو می زند بازر بشب  
انتظار روز می دارد ذهب»

بال جبریل ۴۶۵ / ۱۴۱

«ظاهرش را پشه آرد بچرخ  
باطنش آمد محیط هفت چرخ»

بال جبریل ۴۶۵ / ۱۴۱

«آدمی دید است ، باقی پوست است  
دید آن باشد که دید دوست است»

بال جبریل ۴۶۶ / ۱۴۲

«هر هلاک امت پیشین که بود  
زانکه بر جندل گمان بردند عود»

بال جبریل ۴۶۶ / ۱۴۲

«تا دل صاحب دلی نامد به درد  
هیچ قومی را خدا رسوا نه کرد»

بال جبریل ۴۶۶ / ۱۴۲

«زیرکی بفروش و حیرانی بخر  
زیرکی ظن است و حیرانی نظر»

بال جبریل ۴۶۷ / ۱۴۳

«بندۀ یک مرد روشن دل شوی  
به که بر فرق سر شاهان روی»

بال جبریل ۱۴۳ / ۴۶۷

«بال بازان را سوئ سلطان برد  
بال زاغان را به گورستان برد»

بال جبریل ۱۴۴ / ۴۶۸

«مصلحت در دین ما جنگ و شکوه  
مصلحت در دین عیسی غار و کوه»

بال جبریل ۱۴۴ / ۴۶۸

«بندۀ باش و بر زمین رو چون سمند  
چون جنازه نی که بر گردن برند»

بال جبریل ۱۴۴ / ۴۶۸

«پس قیامت شو قیامت را به بین  
دیدن هر چیز را شرط است این»

بال جبریل ۱۴۵ / ۴۶۹

«آن که ارزد صید را عشق است و بس  
لیکن او کی گنجد اندر دام کس!»

بال جبریل ۱۴۵ / ۴۶۹

«دانه باشی مرغکانت بر چنند  
غنچه باشی کودکانت بر کنند»

بال جبریل ۱۴۵ / ۴۶۹

«دانه پنهان کن سراپا دام شو  
 غنچه پنهان کن گیاه بام شو»

بال جبریل ۱۴۶ / ۴۷۰

«تو همی گوی مرا دل نیز هست  
 دل فراز عرش باشد نی به پست»

بال جبریل ۱۴۶ / ۴۷۰

«تو دل خود را دلی پنداشتی  
 جستجوی اهل دل بگذاشتی!»

بال جبریل ۱۴۶ / ۴۷۰

«آن که بر افلاک رفتارش بود  
 بر زمین رفتن چه دشوارش بود»

بال جبریل ۱۴۷ / ۴۷۱

«علم و حکمت زاید از نان حلال  
 عشق و رقت آید از نان حلال»

بال جبریل ۱۴۷ / ۴۷۱

«خلوت از اغیار باید نی ز یار  
 پوستین بهر دی آمد ، نی بهار»

بال جبریل ۱۴۸ / ۴۷۲

«کار مردان روشنی و گرمی است  
 کار دونان حيله و بی شرمی است»

بال جبریل ۱۴۸ / ۴۷۲



## ۱۰ - قآنی

ر.ک بخش سوم، فصل اول، ص ۶۱

«پیش خورشید بر مکش دیوار  
خواهی ار صحن خانه نورانی»  
بال جبریل ۱۷۰ / ۴۹۴

\*\*\*

## ۱۱ - خاقانی<sup>۱</sup>

ر.ک بخش سوم، فصل اول، ص ۵۶

«دل در سخن محمدی بند  
ای پور علی ز بوعلی چند»  
ضرب کلیم ۳۱ / ۵۳۱

«چون دیده راه بین نداری  
قاید قرشی به از بخاری»  
ضرب کلیم ۳۱ / ۵۲۱

«خود بوی چنین جهان توان برد  
کابلیس بماند و بوالبشر مرد!»  
ضرب کلیم ۱۳۲ / ۶۳۲

<sup>۱</sup> - رضا زاده شفق، تاریخ ادبیات ایران

## ۱۲ - فردوسی

ر.ک بخش سوم، فصل اول، ص ۶۰

«ز بھر درم تند و بدخو مباش  
تو باید کہ باشی درم گو مباش»

بال جبریل ۱۶۶ / ۴۹۰

«شمع خود را می گدازد در میان انجمن  
نور ما چون آتش سنگ از نظر پنهان خوش است»

بانگ درا ۲۵۴ / ۲۷۰

«مزا تو ہے کہ یوں زیر آسمان رہے  
ہزار گونه سخن در دہان و لب خاموش»

بانگ درا ۲۲۳ / ۲۳۹

«یہی اصول ہے سرمایہ سکون حیات  
گدای گوشہ نشینی تو حافظا مخروش»

بانگ درا ۲۲۳ / ۲۳۹

«مگر خروش پہ مائل ہے تو تو بسم اللہ  
بگیر بادۂ صافی، ببانگ چنگ بنوش»

بانگ درا ۲۲۳ / ۲۳۹

«صدا تربت سے آئی» شکوہ اہل جہاں کم گو  
نوا را تلخ تر می زن چو ذوق نغمہ کم یابی»

بانگ درا ۲۵۲ / ۲۶۸

«عجب کیا گر مہ و پرویں مرے نچیر ہو جائیں  
کہ بر فتراک صاحب دولتی بستم سر خود را»

بال جبریل ۳۸ / ۳۶۲

«شعلہ نمرود ہے روشن زمانے میں تو کیا  
شمع خود را می گدازد درمیان انجمن»

بانگ درا ۲۵۴ / ۲۷۰

حیات تازہ اپنے ساتھ لائی لذتیں کیا کیا  
رقابت ، خود فروشی ، ناشکیبائی ، ہوسناکی

بانگ درا ۲۳۷ / ۲۵۳

«ندا آئی کہ آشوب قیامت سے یہ کیا کم ہے  
گرفتہ چینیان احرام و مکی خفته در بطحا»

بال جبریل ۳۷ / ۳۶۱

«تو یہ کہتا ہے کہ دل کی کر تلاش  
طالب دل باش و در پیکار باش»

بال جبریل ۱۴۶ / ۴۷۰

«غافل منشین نہ وقت بازی است  
وقت ہنر است و کار سازی است»

ضرب کلیم ۱۰۰ / ۶۰۰

«جای کہ بزرگ بایدت بود  
فرزندى من نداردت بود»

ضرب کلیم ۱۰۱ / ۶۰۱

«دلی کہ عاشق و صابر بود مگر سنگ است  
ز عشق تا بہ صبوری ہزار فرسنگ است»

ارمغان حجاز ۳۲ / ۷۲۴

## ۱۳ - ملا عرشی

میر محمد مومن ، پسر میر عبدالله مشکین قلم ، متخلص به وصفی ،  
 ۱۰۰۱ق - ۱۰۹۱ق خوش نویس ، شاعر و صوفی ایرانی تبار شبه قاره است.  
 میر محمد مومن عرشی ، همانند پدرش ، در خوش نویسی و شعر و ادب  
 دست داشت ولی به سبب داشتن گرایش صوفیانه از خدمت شاه کناره گرفت  
 و گوشه نشینی اختیار کرد. میر مومن عرشی به وجد و سماع میل فراوان داشت  
 و در موسیقی هندی ماهر بود.  
 کلیات عرشی مشتمل بر دیباچه پر اطناب و متکلف از خود عرشی و  
 غزلیات و قصاید و ترجیح بندها ، قطعات و رباعیات و مثنوی به نام ساقی نامه  
 است . بیت زیر را به ملا عرشی نسبت می دهند.

«تخم دیگر بکف آریم و بکاریم ز نو  
 کانچه کشتیم ز خجالت نتوان کرد درو»

بانگ درا ۲۲۲ / ۲۳۸

## ۱۴ - فیضی<sup>۱</sup>

ابو الفیض فیاضی بن شیخ مبارک، ادیب و دانشمند هندی برادر بزرگ شیخ ابو الفضل وزیر اکبر شاه است. تحصیلات خود را نزد پدر و خواجه حسن مروزی بدست آورد. او از ریاضی و هیئت و طب آگاه بود. طبعی روان و ذهنی رسا و قلمی روان داشت. فیضی در انواع شعر فارسی از قصیده و غزل و مثنوی دست داشته و پنج مثنوی به تقلید نظامی ساخته است. داستان گیتا را در زبان فارسی نوشته است. دیوان فارسی او دارای ۱۵۰۰۰ مجموعه غزلیاتش بنام «تباشیر الصبح» دارای قریب ۹۰۰۰ بیت است. فیضی تفسیر بی نقطه بر قرآن نوشته و «سواطع الالهام» نامید.

«تو ای پروانه! این گرمی ز شمع محفلی داری  
چو من در آتش خود سوز اگر سوز دلی داری»

بانگ درا ۲۳۷ / ۲۵۳

«حیات تازه اپنے ساتھ لائی لذتیں کیا کیا  
رقابت ، خود فروشی ، ناشکیبائی ، هوسناکی»

بانگ درا ۲۳۷ / ۲۵۳

<sup>۱</sup> - حسین فریور ، ۱۳۳۸ ، تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعراء .

## ۱۵- ملک قمی<sup>۱</sup>

ملا ملک محمد ، ۹۳۴ تا ۱۰۲۴ هـ . ق شاعر ایرانی بود. در جوانی از قم به کاشان رفت که مجمع شاعران بود بعد برای روزگار به قزوین رفت و از قزوین به هند مسافرت کرد. و به خدمت نظام شاهیان احمد نگر دکن رسید و نواب سپه سالار عبدالرحیم خان خانان مشرف شد. و با شاعرانی مانند عرفی شیرازی ، نظیری نیشابوری ، معاشر شد. و قصایدی در مدح خانخانان سرود دیوان و مثنوی هایش مشتمل بر بیست و پنج هزار بیت اند. ملک قمی در ملازمت ابراهیم دوم روزگار گذراند تا در همان جا در سال ۱۰۲۴ هـ ق درگذشت.

«رفتم که خار از پاکشم ، محمل نهان شد از نظر  
یک لحظه غافل گشتم و صد ساله راهم دور شد»

بانگ درا ۲۵۶ / ۲۷۲

«لیکن نگاه نکته بین دیکھے زبون بختی مری  
رفتم که خار از پاکشم ، محمل نهان شد از نظر»

بانگ درا ۲۵۶ / ۲۷۲

<sup>۱</sup> - حسن انوشه ، دانشنامه ادب فارسی ، بخش سوم.

## ۱۶ - صائب تبریزی<sup>۱</sup>

محمد علی صائب پسر میرزا عبدالرحیم اصلش از تبریز بود . پدرش به اصفهان مهاجرت کرد و صائب در آنجا حدود سال ۱۰۱۰ هجری تولد یافت و بعد از تحصیلات در اوائل جوانی به سفر مکه رفت و بعد عزیمت هند کرد. و مدتی هم در کابل اقامت گزید و بعد به دربار شاهجهان رفت. از خواص سبک صائب مضمون سازی و باریک اندیشی و نازک کاریست که آنهمه در واقع از مشخصات سبک هندی است. و به سال ۱۰۸۱ هـ. ق رخت بسرای جاویدان کشید .

«همان بهتر که لیلی در بیابان جلوه گر باشد  
ندارد تنکنای شهر تاب حسن صحرائی»

بانگ درا ۲۵۸ / ۲۷۴

## ۱۷ - رضی دانش<sup>۲</sup>

میر رضی دانش از مشهد تعلق دارد و فرزند میر ابو تراب متخلص به ترابی است رضی نخست به مکه رفت. پس از ادای فریضه حج عازم هندوستان شد. در عهد شاه جهان به سند رسید و در سال ۱۰۶۵ هـ. ق قصیده ای در مدح شاه گفت . مدتی همراه شاهزاده دارا شکوه و سپس با شاهزاد محمد شجاع به بنگاله به سر برد.

بعد به حیدرآباد دکن رفت و نزد قطب شاه عبدالله والی آنجا اعتباری به هم رسانید. قطب شاه میر رضی را نایب الزیارة خود کرد و به مشهد فرستاد. میر در سال ۱۰۷۶ هـ. ق در مشهد درگذشت

«شعله نمرود ہے روشن زمانے میں تو کیا  
شمع خود را می گدازد درمیان انجمن»

بانگ درا ۲۵۴ / ۲۷۰

<sup>۱</sup> - رضا زاده شفق ، تاریخ ادبیات ایران .

<sup>۲</sup> - حسن انوشه ، دانشنامه ادب فارسی ؛ بخش دوم

## ۱۸- میرزا جانجانان مظهر<sup>۱</sup>

شمس الدین حبیب الله میرزا جان جانان پسر میرزا جان جانی ۱۱۱۰ هـ ق . در کالا باغ متولد شد. مظهر از صوفیان و شاعران نام دار روزگارش بود. در ابتدای مشق سخن ریخته می‌گفت در اواخر ترک نموده به فارسی حرف می‌زد . آثاری که در فهرست ها به نام مظهر آمده همگی به فارسی است. از آثارش :

۱- مکتوبات

۲- دیوان مظهر مجموعه ای از غزلیات ، رباعیات ، قطعه و مثنوی است و مشتمل بر بیست هزار شعر است .

۳- خریطه جواهر .

در اوایل محرم ۱۱۹۵ هـ . ق به تیرتپانچه ناشناسی کشته شد.

«صدای تیشه که بر سنگ می خورد دگر است  
خبر بگیر که آوازِ تیشه و جگر است»

ارمغان حجاز ۶۰ / ۷۵۲

<sup>۱</sup> - دیوان مظهر جانجانان و خریطه جواهر لاهور.



## ۱۹ - عمادی<sup>۱</sup>

عمادی از شعرای قرن ششم ایران بود که در «ری» پرورش یافت.  
وی مداح طغرل ابن ارسلان و ممدوح اوحدالدین انوری و سید حسن غزنوی  
بود. و به سال ۵۸۷ هـ. ق درگذشت

«مرا از شکستن چنان عار ناید

که از دیگران خواستن مومیائی»

بانگ در ۲۶۵ / ۲۸۱

\*\*\*

## ۲۰ - عرفی شیرازی

ر.ک بخش سوم، فصل اول، ص ۵۵

«نوا را تلخ تر می زن چو ذوق نغمه کم یابی

حدی را تیز تر می خوان چو محمل را گران بینی»

بانگ در ۲۵۲ / ۲۶۸

در طی بخش پنجم از لحاظ تاثیر زبان فارسی در شعر اردوی اقبال  
بحث شده است. ابیات و مصراع های فارسی اقبال را ذکر نموده ام.  
که در شعر اردوی او به چشم می خورد. علاوه ازین اشعار و  
مصراع های فارسی سخن سرایان ایرانی و شبه قاره را در لابلای  
شعر اردوی خود گنجانیده است. این طور کلام وی بیشتر پر تاثیر  
وجالب شده است.

\*\*\*\*\*

<sup>۱</sup> - ریحانه الادب، ج ۳۰، ص ۱۳۱.

## فصل اول

### تلمیحات و اشارات داستانی در شعر اردوی اقبال

#### صنایع لفظی / صنایع بدیع / آرایه های سخن Figures of Speech

صنعتی که از آن در سخن آرایش و حسن به وجود آید مانند  
« هنر چشمه زاینده ودولت پاینده»<sup>۱</sup>.

علم بدیع در لغت نو بیرون آورنده ، نو کننده و به معنی اسم فاعل و مفعول ، نو پیدا شده ، نو آیین ، نوباوه حیرت انگیز و هر چیز اختراع شده ، زیبا ، جمیل. با طراوت و دل انگیز آمده است و از صناعات کلام و زیباییهای الفاظ نظم و نثر بحث می کند. صنایع بدیع در ادب فارسی یکی از علوم بلاغت است که در آن از صنایع کلام و زیباییهای الفاظ و آرایش سخن پس از حصول فصاحت و بلاغت در نظم و نثر بحث می شود.

طبق تحقیق اولین کسی که این علم را مورد توجه قرار داد عبدالله المتعز بود. در قرن سوم هجری کتابی درباره فن بدیع به وسیله قدامه بن جعفر نوشته شد و در آن بیست نوع را ذکر نموده است. بعد از او ابو هلال عسکری برای صنایع بدیع سی و هفت قسم را شمرده است. بعد از آن علمای بدیع صناعاتی زیاد بر آن افزودند. تا تعداد آن به حدود یک صد و پنجاه رسید. در حال حاضر انواع صناعات بدیع دویست و بیست صنعت بالغ است. « مشهور ترین صنایع بدیع عبارت اند. از ارسال المثل ، استشهاد، استطراد ، التفات، تلمیح ، جناس و ... »<sup>۲</sup>

در ادبیات فارسی صنایع لفظی دو نوع دارد:

<sup>۱</sup> - فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی، دکتر ساجد الله تفهیمی ، ص ۲۷۱.

<sup>۲</sup> - فرهنگ اصطلاحات ادبی ، سیما داد ص ۳۳۳ .

- آرایه های بیرونی

- آرایه های درونی

آرایه های بیرونی بیشتر پیکر سخن را زیبا می سازد و آرایه های درونی از لحاظ معنا بر سخن تاثیری می گذارد.

### تلمیح

۱ - نگاه کردن بچیزی ، اشاره کردن بسوی چیزی

۲ - اشاره کردن به قصه یا مثلی یا آوردن اصطلاحات علمی در شعر<sup>۱</sup>

تعریف نمودن و آشکار کردن ، اشاره کردن به چیزی. در اصطلاحات علم بدیع اشارت کردن در کلام به قصه یا آوردن اصطلاحات نجوم و موسیقی و غیره یا در کلام خود آوردن آیات قرآن مجید یا احادیث ، امثله ، آوردن قصه<sup>۲</sup> در لغت به معنی به گوشه ، چشم اشاره کردن ، نگاه و نظر کردن است و در اصطلاح بدیع از جمله آرایه های درونی است که به موجب آن در خلال سخن به آیه ای شریف و حدیثی معروف یا داستان و واقعه یا مثل و شعر مشهور چنان شود که کلام با الفاظی اندک بر معانی بسیار دلالت کند:

«ز روزگار به رنجم ز دوستان محروم      چو مرتضی ز خلافت ، چو فاطمه ز فدک»

ادیب صابر ترمذی<sup>۳</sup>

یکی از ویژگی شعر اقبال این است که تلمیحات را نیز بکار برده است. بیشتر این تلمیحات درباره افسانه های باستانی ایران و آیات قرآن مجید و احادیث پیامبر می باشد. برای ادراک شعر اقبال فهم دانش های اسلامی و اطلاعات درباره تاریخ قدیم ایران لازم است .

<sup>۱</sup> - فرهنگ معین ، محمد معین ، ص ۱۱۳۵

<sup>۲</sup> - لغت نامه دهخدا

<sup>۳</sup> - فرهنگ اصطلاحات ادبی ، ص ۱۶۳

## جام جم / جمشید

### جام جم

جام جم را به کلمات مختلف مانند جام جهان نما ، گیتی نما ، جهان بین ، عالم بین ، جهان آرا نیز موسوم کرده اند. درباره این گفته می شود که احوال عالم و راز هفت فلک را در آن مشاهده می کردند. در «خدای نامه» آمده ... که هرچه در نقاط دور دست کره زمین اتفاق می افتاد روی آن منعکس می شد. بعضی ها آن را همان جام شراب دانسته اند که به سبب اکتشاف می در زمان جمشید به او انتساب یافته است. بعضی ها دو جام یکی جام شراب و یکی جام جهان نما قایل شده اند.

### جم / جمشید

ر.ک. بخش چهارم ، فصل اول ، ص ۹۷

«ناتوانی ہی میری سرمایہ قوت نہ ہو

رشک جام جم مرا آئینہ حیرت نہ ہو»

«ہو اگر ہاتھوں میں تیرے خامہٴ معجز رقم  
شیشہٴ دل ہو اگر تیرا مثالِ جامِ جم»

بانگِ درا ۸۵/۶۹

«سنا ہے عالمِ بالا میں کوئی کیسا گر تھا  
صفا تھی جس کی خاکِ پا میں بڑھ کر ساغرِ جم سے»

بانگِ درا ۱۳۷/۱۲۱

«نام لیوا جس کے شہنشاہِ عالم کے ہوئے  
جانشینِ قیصر کے ، وارثِ مسندِ جم کے ہوئے»

بانگِ درا ۱۷۲/۱۵۶

«اس دور میں مے اور ہے، جام اور ہے جم اور  
ساتی نے بنا کی روشِ لطف و ستم اور»

بانگِ درا ۱۸۷/۱۷۱

«نغمہٴ بیداریِ جمہور ہے سامانِ عیش  
قصہٴ خوابِ آورِ اسکندر و جم کب تلک»

بانگِ درا ۲۹۲/۲۷۶

«اپنے رازق کو نہ پہچانے تو محتاج ملوک  
اور پہچانے تو ہیں تیرے گدا دارا و جم»

بال جبریل ۴۴ / ۳۶۸

«روشن ہے جام جمشید اب تک  
شاہی نہیں ہے بے شیشہ بازی»

بال جبریل ۴۳ / ۳۹۷

«جہان بنی مری فطرت ہے لیکن  
کسی جمشید کا ساغر نہیں میں»

بال جبریل ۸۷ / ۴۱۱

«اس مرد خود آگاہ و خدا مست کی صحبت  
دیتی ہے گداؤں کو شکوہ جم و پرویز»

ضرب کلیم ۶۷ / ۵۶۷

«ایسی کوئی دنیا نہیں افلاک کے نیچے  
بے معرکہ ہاتھ آئے جہاں تخت جم و کے»

ضرب کلیم ۱۳۹ / ۶۳۹

## فرہاد، شیرین، پرویز، کوہ بیستون

فرہاد / کوہکن ر.ک. بخش چہارم، فصل اول، ص ۹۹

شیرین ر.ک. بخش چہارم، فصل اول، ص ۱۰۳

خسرو / پرویز ر.ک. بخش چہارم، فصل اول، ص ۱۰۷

کوہ بیستون ر.ک. بخش چہارم، فصل دوم، ص ۱۱۳

«حسن کا گنج گراں مایہ تجھے مل جاتا  
تو نے فرہاد ! نہ کھودا کبھی ویرانہ دل»

بانگ درا ۷۷ / ۹۳

«وہی اک حسن نظر آتا ہے ہر شے میں  
یہ شیرین بھی ہے گویا، بیستوں بھی کوہکن بھی ہے»

بانگ درا ۸۷ / ۱۰۳

«گھر میں پرویز کے شیرین تو ہوئی جلوہ نما  
لے کے آئی ہے مگر تیشہ فرہاد بھی ساتھ»

بانگ درا ۲۲۲ / ۲۳۸

«زندگانی کی حقیقت کوہکن کے دل سے پوچھ  
جوی شیر و تیشہ و سنگ گراں ہے زندگی»

بانگ درا ۲۷۲ / ۲۸۸

«فقیر راہ کو بخشے گئے اسرارِ سلطانی  
بہا میری نوا کی دولت پرویز ہے ساقی»

بال جبریل ۲۷ / ۳۵۱

«گو فقر بھی رکھتا ہے اندازِ ملوکانہ  
ناپختہ ہے پرویزی بے سلطنت پرویز»

بال جبریل ۳۹ / ۳۶۳

«زمام کار اگر مزدور کے ہاتھوں میں ہو پھر کیا  
طریق کوھکن میں بھی وہی حیلے ہیں پرویزی»

بال جبریل ۵۰ / ۳۷۴

«خرید سکتے ہیں دنیا میں عشرتِ پرویز  
خدا کی دین ہے سرمایہٴ غمِ فرہاد»

بال جبریل ۷۲ / ۳۹۶

«رہے نہ ایک و غوری کے معرکے باقی  
ہمیشہ تازہ و شیرین ہے نغمہٴ خسرو»

بال جبریل ۷۵ / ۳۹۹

«امارت کیا، شکوہ خسروی بھی ہو تو کیا حاصل  
نہ زورِ حیدری تجھ میں ، نہ استغنائے سلمانی»

بال جبریل ۱۲۳ / ۴۴۷



«اس مرد خود آگاہ و خدا مست کی صحبت  
دیتی ہے گداوں کو شکوہ جم و پرویز»

ضرب کلیم ۵۶۷ / ۶۷

«وہ ضرب اگر کوہ شکن بھی ہو تو کیا ہے  
جس سے متزلزل نہ ہوئی دولت پرویز»

ضرب کلیم ۶۳۹ / ۱۳۹

«بے محنت پیہم کوئی جوہر نہیں کھلتا  
روشن شرر تیشہ سے ہے خانہ فرہاد»

ضرب کلیم ۶۴۳ / ۱۴۳

«فرہاد کی خارا شکنی زندہ ہے اب تک  
باقی نہیں دنیا میں ملوکیت پرویز!»

ضرب کلیم ۶۶۰ / ۱۶۰

«مجلس ملت ہو یا پرویز کا دربار ہو  
ہے وہ سلطان ، غیر کی کھیتی پہ ہو جس کی نظر»

ارمغان حجاز ۷۰۴ / ۱۲

«تیشے کی کوئی گردشِ تقدیر تو دیکھے  
سیراب ہے پرویز ، جگرِ تشنہ ہے فرہاد»

ارمغان حجاز ۷۲۲ / ۳۰

«گلہ ہے مجھ کو زمانے کی کورِ ذوقی سے  
سمجھتا ہے میری محنت کو محنتِ فرہاد»

ارمغان حجاز ۷۵۲ / ۶۰

«تھا یہ اللہ کا فرماں کہ شکوہِ پرویز  
دو قلندر کو کہ ہیں اس میں لُوکانہ صفت»

ارمغان حجاز ۷۵۳ / ۶۱

## موسی کلیم اللہ ، ید بیضا ، طور سینا

### موسی کلیم اللہ

ر.ک. بخش چہارم ، فصل سوم ، ص ۱۲۳

### ید بیضا

کلمہ ید بیضا در آیات متعدد قرآن کریم بکار بردہ شدہ است . (اعراف : ۱۰۸ ، طہ ۲۲ ، شعرا ۳۳ ، نمل ۱۲ ، قصص ۳۲ ) این یکی از کرامات و معجزات حضرت موسی بود. چون دست را در زیر بغل می برد و بیرون می آورد، نوری از آن ظاهر می گشت و عالم را روشن می کرد و چون به بغل می برد، آن نور برطرف می شد. این روشنی نشانی نبوت و علامت خدای تعالی بود. این معجزہ بعدها در سرگذشت حضرت موسی به ید بیضا دست سفید روشن معروف شد.

### طور سینا

ر.ک بخش چہارم ، فصل چہارم ، ص ۱۹۷

«ایک جلوہ تھا کلیم طور سینا کے لیے  
تو تجلی ہے سراپا چشم بینا کے لیے»

«کچھ اس میں جوشِ عاشقِ حُسنِ قدیم ہے  
چھوٹا سا طُور تو ، یہ ذرا سا کلیم ہے»

بانگِ درا ۷۲ / ۵۶

«تو کہاں ہے اے کلیم ذرہ سینائِ علم  
تھی تری موجِ نفسِ بادِ نشاطِ افزائِ علم»

بانگِ درا ۱۰۵ / ۸۹

«چھپایا حسن کو اپنے کلیمِ اللہ سے جس نے  
وہی ناز آفریں ہے جلوہ پیرا نازنیوں میں»

بانگِ درا ۱۳۰ / ۱۱۴

«شوخی سی ہے سوالِ مکرر میں اے کلیم!  
شرطِ رضا یہ ہے کہ تقاضا بھی چھوڑ دے»

بانگِ درا ۱۳۳ / ۱۱۷

«جلوۂ طور میں جیسے یدبضائِ کلیم  
موجہٴ نکہتِ گلزار میں غنچے کی شمیم»

بانگِ درا ۱۴۲ / ۱۲۶

«خصوصیت نہیں کچھ اس میں اے کلیم تری  
شجرِ حجر بھی خدا سے کلام کرتے ہیں»

بانگِ درا ۱۶۵ / ۱۴۹

«تم میں حوروں کا کوئی چاہنے والا ہی نہیں  
جلوۂ طور تو موجود ہے، موسیٰ ہی نہیں»

بانگ درا ۲۱۵ / ۲۳۱

«نہ سلیقہ مجھ میں کلیم کا نہ قرینہ تجھ میں خلیل کا  
میں ہلاکِ جادوئِ سامری، تو قتلِ شیوہ آری»

بانگ درا ۲۶۴ / ۲۸۰

«کشتی مسکین، و جانِ پاک و دیوارِ یتیم،  
علمِ موسیٰ بھی ہے تیرے سامنے حیرتِ فروش»

بانگ درا ۲۶۸ / ۲۸۴

«خونِ اسرائیل آ جاتا ہے آخر جوش میں  
توڑ دیتا ہے کوئی موسیٰ طلسمِ سامری»

بانگ درا ۲۷۴ / ۲۹۰

«صحتِ پیرِ روم سے مجھ پہ ہوا یہ رازِ فاش  
لاکھ حکیم سربجیب ایک کلیم سربکف»

بالِ جبریل ۴۹ / ۳۷۳

«مثلِ کلیم ہو اگر معرکہ آزما کوئی  
اب بھی درختِ طور سے آتی ہے بانگِ لا تحف»

بالِ جبریل ۴۹ / ۳۷۳

«ارنی میں بھی کہہ رہا ہوں مگر  
یہ حدیث کلیم و طور نہیں»

بال جبریل ۵۲ / ۳۷۶

«تازہ پھر دانش حاضر نے کیا سحر قدیم  
گزر اس عہد میں ممکن نہیں بے چوب کلیم»

بال جبریل ۶۵ / ۳۸۹

«نظر آئی نہ مجھے قافلہ سالاروں میں  
و شبانی کہ ہے تمہید کلیم اللہی»

بال جبریل ۷۶ / ۴۰۰

«علم فقیر و حکیم ، فقر مسیح و کلیم  
علم ہے جو یائے راہ فقر ہے دانائے راہ»

بال جبریل ۷۷ / ۴۰۱

«اگر کوئی شعیب آئے میسر  
شبانی سے کلیمی دو قدم ہے»

بال جبریل ۸۹ / ۴۱۳

«مٹ نہیں سکتا کبھی مرد مسلمان کہ ہے  
اس کی اذانوں سے فاش سر کلیم و خلیل»

بال جبریل ۹۹ / ۴۲۳

«خالی ہے کلیموں سے یہ کوہ و کمر ورنہ  
تو شعلہ سینائی ، میں شعلہ سینائی»

بال جبریل ۱۲۵ / ۴۴۹

«دل طور سینا و فراں دو نیم  
تجلی کا پھر منتظر ہے کلیم»

بال جبریل ۱۲۷ / ۴۴۹

«وہ علم کم بصری جس میں ہمکنار نہیں  
تجلیات کلیم و مشاہدات کلیم»

ضرب کلیم ۳۸ / ۵۳۸

«از کجا این آتش عالم فروز اندوختی  
کرمک بی مایہ را سوز کلیم آموختی»

ارمغان حجاز ۱۹۵ / ۲۱۱

## فرعون

ر.ک.بخش چہارم ، فصل سوم ، ص ۱۷۸

«رہے ہیں اور ہیں فرعون میری گھات میں اب تک  
مگر کیا غم کہ میری آستین میں ہے یدبیضا»

بال جبریل ۳۶۲/۳۸

«معجزہ اہل فکر ، فلسفہ پیچ پیچ  
معجزہ اہل ذکر ، موسیٰ و فرعون و طور»

ضرب کلیم ۵۶۴ / ۶۴

«اس کی بڑھتی ہوئی بے باکی و بے تابی سے  
تازہ ہر عہد میں ہے قصہ فرعون و کلیم»

ضرب کلیم ۵۴۲ / ۴۲



## خضر

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۳۰

«کام دنیا میں رہبری ہے مرا  
مثل خضرِ نجستہ پا ہوں میں»

بانگ درا ۷۲ / ۵۶

«تری لحد کی زیارت ہے زندگی دل کی  
مسح و خضر سے اونچا مقام ہے تیرا»

بانگ درا ۱۲۲ / ۱۰۶

«تقلید کی روش سے تو بہتر ہے خود کشی  
رستہ بھی ڈھونڈ، خضر کا سودا بھی چھوڑ دے»

بانگ درا ۱۳۲ / ۱۱۷

«دیکھتا کیا ہوں کہ وہ پیک جہاں پیا خضر  
جس کی پیری میں ہے مانند سحر رنگِ شباب»

بانگ درا ۲۸۴ / ۲۶۸

«ریت کے ٹیلے پہ وہ آہو کا بے پروا خرام  
وہ خضر بے برگ و ساماں، وہ سفر بے سنگ و میل»

بانگ درا ۲۸۶ / ۲۷۰

«بندۂ مزدور کو جا کر مرا پیغام دے  
خضر کا پیغام کیا، ہے یہ پیغام کائنات»

بانگ درا ۲۷۵ / ۲۹۱

«خضر کیونکر بتائے کیا بتائے  
اگر ماہی کہے دریا کہاں ہے»

بال جبریل ۸۸ / ۴۱۱

«کل ساحل دریا پر کیا مجھ سے خضر نے  
تو ڈھونڈ رہا ہے سم افرنگ کا تریاق»

ضرب کلیم ۵۶ / ۵۵۶

«ہمالہ کے چشم ابلتے ہیں کب تک  
خضر سوچتا ہے ولر کے کنارے»

ارمغان حجاز ۵۴ / ۷۴۶

«کنارِ دریا خضر نے مجھ سے کہا بہ اندازِ محرمانہ  
سکندری ہو، قلندری ہو یہ سب طریقے ہیں ساحرانہ»

ارمغان حجاز ۵۷ / ۷۴۹

## الیاس

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۸۷

«خضر بھی بے دست و پا، الیاس بھی بے دست و پا  
میرے طوفان یم بہ یم، دریا بہ دریا، جو بہ جو»

بال جبریل ۱۵۰ / ۴۷۴

## شعیب

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۲۸

«اگر کوئی شعیب آئے میسر  
شانی سے کلیسی دو قدم ہے»

بال جبریل ۸۹ / ۴۱۳

## ابراہیم خلیل اللہ

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۶۰

«توڑ دیتا ہے بت ہستی کو ابراہیم عشق  
ہوش کا دارو ہے گویا مستی تسنیم عشق»

بانگ درا ۱۲۴ / ۱۴۰

«آج بھی ہو جو براہیم کا ایمان پیدا  
آگ کر سکتی ہے انداز گلستان پیدا»

بانگ درا ۲۱۸ / ۲۳۴

«عذاب دانش حاضر سے باخبر ہوں میں  
کہ میں اس آگ میں ڈالا گیا ہوں مثل خلیل»

بال جبریل ۶۷ / ۳۹۱

«صنم کدہ ہے جہاں اور مرد حق ہے خلیل  
یہ نکتہ وہ ہے کہ پوشیدہ لالہ میں ہے»

بال جبریل ۷۱ / ۳۹۵

«مٹ نہیں سکتا کبھی مرد مسلمان کہ ہے  
اس کی اذانوں سے فاش سر کلیم و خلیل»

بال جبریل ۹۹ / ۴۲۳

«یہ دور اپنے براہیم کی تلاش میں ہے  
صنم کدہ ہے جہاں لا الہ الا اللہ»

ضرب کلیم ۵۲۷ / ۲۷

«دین مسلک زندگی کی تقویم  
دین سر محمد و ابراہیم»

ضرب کلیم ۵۳۱ / ۳۱

«وہ علم اپنے بتوں کا ہے آپ ابراہیم  
کیا ہے جس کو خدا نے دل و نظر کا ندیم»

ضرب کلیم ۵۳۸ / ۳۸

«صنم کدہ ہے جہاں اور مرد حق ہے خلیل  
یہ نکتہ وہ ہے کہ پوشیدہ لالہ میں ہے»

بال جبریل ۳۹۵ / ۷۱

## آذر

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۵۹

«بت شکن اٹھ گئے، باقی جو رہے بت گر ہیں  
تھا براہیم پدر اور پسر آذر ہیں»

بانگ درا ۲۱۳ / ۲۲۹

«مٹ کے غوغا زندگی کا شورش محشر بنا  
یہ شرارہ بچھ کے آتش خانہ آذر بنا»

بانگ درا ۱۲۴ / ۱۴۰

«شان خلیل ہوتی ہے اس کے کلام سے عیاں  
کرتی ہے اس کی قوم جب اپنا شعار آذری»

بانگ درا ۲۲۴ / ۲۴۰

«آذر کا پیشہ خارا تراشی  
کار خلیلاں خارا گدازی»

بال جبریل ۷۳ / ۳۹۷

## اسماعیل

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۶۳

«یہ فیضان نظر تھا یا کہ مکتب کی کرامت تھی  
سکھائے کس نے اسماعیل کو آداب فرزندگی»

بال جبریل ۲۹ / ۳۵۳

«غریب و سادہ و رنگین ہے داستان حرم  
نہایت اس کی حسین ابتدا ہے اسماعیل»

بال جبریل ۶۷ / ۳۹۱

## نمرود

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۶۴

«آتش نمرود ہے اب تک جہاں میں شعلہ ریز  
ہو گیا آنکھوں سے پنہاں کیوں ترا سوز کمن»

بانگ درا ۲۵۳ / ۲۷۰

## عیسیٰ مسیح

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۵۷

«تری لحد کی زیارت ہے زندگی دل کی  
مسیح و خضر سے اونچا مقام ہے تیرا»

بانگ درا ۱۰۶ / ۱۲۲

«دار الشفا حوالی بطحا میں چاہیے  
نبض مریض پنجہ عیسیٰ میں چاہیے»

بانگ درا ۲۱۰ / ۲۲۶

«علم فقیر و حکیم ، فقر مسیح و کلیم  
علم ہے جویائے راہ ، فقر ہے دانائے راہ»

بال جبریل ۷۷ / ۴۰۱

«تڑپ بجلی سے پائی، حور سے پاکیزگی پائی  
حرارت لی نفسائے مسیح ابن مریم سے»

بانگ درا ۱۲۱ / ۱۳۷

«ابن مریم مرگیا یا زندہ جاوید ہے  
ہیں صفات ذاتِ حق، حق سے جدا یا عین ذات؟»

ارمغان حجاز ۱۹ / ۷۱۱



## حضرت مریم (ع)

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۵۸

«آنے والے سے مسیحِ ناصری مقصود ہے  
یا مجدد جس میں ہوں فرزندِ مریم کے صفات؟»

ارمغان حجاز ۱۹ / ۷۱۱

### تثلیث

معنی لغوی تثلیث سہ کردن، سہ قسمت کردن، سہ گوشہ کردن  
سہ تایی است. ولی در اصطلاح مسیحان بہ وجود سہ اقنوم یعنی «اب، ابن،  
روح القدس» قائل بودن است.

در علم نجوم واقع شدن دو ستارہ بطوریکہ چہار برج میان آن ہا  
فاصلہ باشد و آن را نظر تثلیثی می گویند و سعد شمرده می شود

«لے گئے تثلیث کے فرزند میراث خلیل  
خشت بنیاد کلیسا بن گئی خاک حجاز»

بانگِ درا ۲۷۷ / ۲۹۳

## لیلی

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۳۲

«تھی زبان و داغ پر جو آرزو ہر دل میں ہے  
لیلی معنی وہاں بے پردہ بے پردہ یاں محمل میں ہے»

بانگ درا ۱۱۶/۱۰۰

«رہتی ہے قیس روز کو لیلی شام کی ہوس  
اختر صبح مضطرب تاب دوام کے لیے»

بانگ درا ۱۵۰/۱۳۴

«دیکھ یثرب میں ہوا ناٹھ لیلی بیکار  
قیس کو آرزوئے نو سے شناسا کردیں»

بانگ درا ۱۵۸/۱۴۲

«آج ہیں خاموش وہ دشت جنوں پرور جہاں  
رقص میں لیلی رہی، لیلی کے دیوانے رہے»

بانگ درا ۲۱۴/۱۹۸

«نغمہ امید تیری بربط دل میں نہیں  
ہم سمجھتے ہیں یہ لیلی تیرے محمل میں نہیں»

بانگ درا ۲۲۳/۲۰۷

«وہ تو دیوانہ ہے بستی میں رہے یا نہ رہے  
یہ ضروری ہے حجاب رخ لیلا نہ رہے»

بانگ درا ۲۳۳/۲۱۷

## مجنون / قیس

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۳۵

«شور لیلیٰ کو کہ باز آرائش سودا کند

خاک مجنون را غبار خاطر صحرا کند»

بانگ درا ۱۰۵ / ۸۹

«درد لیلیٰ بھی وہی، قیس کا پہلو بھی وہی

نجد کے دشت و جبل میں رم آہو بھی وہی»

بانگ درا ۱۹۵ / ۱۷۹

«کبھی اپنا بھی نظارہ کیا ہے تو نے اے مجنوں

کہ لیلیٰ کی طرح تو خود بھی ہے محل نشینوں میں»

بانگ درا ۱۲۹ / ۱۱۳

«مجنوں نے شہر چھوڑا تو صحرا بھی چھوڑ دے

نظارے کی ہوس ہو تو لیلیٰ بھی چھوڑ دے»

بانگ درا ۱۳۳ / ۱۱۷

«ترا اے قیس کیونکر ہو گیا سوز دروں ٹھنڈا

کہ لیلیٰ میں تو ہیں اب تک وہی اندازِ لیلانی»

بانگ درا ۱۸۱ / ۱۶۵

## محمود غزنوی

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۶۶

«سن اے طلب گار درد پہلو! میں ناز ہوں تو نیاز ہو جا  
میں غزنوی سومات دل کا ہوں تو سراپا ایاز ہو جا»

بانگ درا ۱۳۹ / ۱۵۵

«ایک ہی صف میں کھڑے ہو گئے محمود و ایاز  
نہ کوئی بندہ رہا اور نہ کوئی بندہ نواز»

بانگ درا ۱۷۷ / ۱۹۳

«در حکام بھی ہے تجھ کو مقام محمود  
پالسی بھی تری پچیدہ تر از زلف ایاز»

بانگ درا ۱۸۸ / ۲۰۴

## ایاز

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۶۵

«سن اے طلب گار درد پہلو! میں ناز ہوں تو نیاز ہو جا  
میں غزنوی سومات دل کا ہوں تو سراپا ایاز ہو جا»

بانگ درا ۱۳۹ / ۱۵۵

«ایک ہی صف میں کھڑے ہو گئے محمود و ایاز  
نہ کوئی بندہ رہا اور نہ کوئی بندہ نواز»

بانگ درا ۱۷۷ / ۱۹۳

«در حکام بھی ہے تجھ کو مقام محمود  
پالی بھی تری پیچیدہ تر از زلف ایاز»

بانگ درا ۱۸۸ / ۲۰۴

«جادوئے محمود کی تاثیر سے چشم ایاز  
دیکھتی ہے حلقہ گردن میں ساز دلبری»

بانگ درا ۲۷۴ / ۲۹۰

«نہ وہ عشق میں رہیں گرمیاں، نہ وہ حسن میں رہیں شوخیاں  
نہ وہ غزنوی میں تڑپ رہی، نہ وہ خم ہے زلف ایاز میں»

بانگ درا ۲۹۷ / ۳۱۳

## یوسف

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۴۳

«کنویں میں تو نے یوسف کو جو دیکھا بھی تو کیا دیکھا  
ارے غافل! جو مطلق تھا مقید کر دیا تو نے»

بانگ درا ۱۰۱ / ۸۵

«وہ میرا یوسف ثانی، وہ شمع محفل عشق  
ہوئی ہے جس کی اخوت قرار جاں مجھ کو»

بانگ درا ۱۲۳ / ۱۰۷

## زلیخا

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۴۴

«جلوہ یوسف گم گشتہ دکھا کر ان کو  
تپش آمادہ تر از خون زلیخا کردیں»

بانگ درا ۱۵۸ / ۱۴۲

«غنی روز سیاہ پیر کنعان را تماشا کن  
کہ نور دیدہ اش روشن کند چشم زلیخا را»

بانگ درا ۲۰۷ / ۱۹۱

## منصور حلاج

ر.ک. بخش چہارم، فصل سوم، ص ۱۶۸

«رندی سے بھی آگاہ، شریعت سے بھی واقف  
پوچھو جو تصوف کی تو منصور کا ثانی»

بانگ درا ۹۲ / ۷۶

«منصور کو ہوا لب گویا پیام موت  
اب کیا کسی کے عشق کا دعویٰ کرے کوئی»

بانگ درا ۱۲۸ / ۱۱۲

«رقابت علم و عرفان میں غلط بینی ہے منبر کی  
کہ وہ حلاج کی سولی کو سمجھا ہے رقیب اپنا»

بال جبیریل ۳۶۰ / ۳۶

«کیا نوائے « انا الحق » کو آتشیں جس نے  
تری رگوں میں وہی خوں ہے «تم باذن اللہ»»

بال جبیریل ۳۶۰ / ۷۹

«حلاج کی لیکن یہ روایت ہے کہ آخر

اک مرد قلندر نے کیا راز خودی فاش!»

ضرب کلیم ۶۳۰ / ۱۳۰

## فصل دوم

### اشعار تضمینی در شعر اردوی اقبال

#### تضمین

در لغت به معنی بر عهده گرفتن تاوان ، ضامن شدن ، در پناه خود در آوردن ، در ظرفی قرار دادن (چیزی را) ، آوردن مصراع بیت یا ابیاتی از شعر دیگران در ضمن شعر خود. اگر شعر مشهور و شاعر آن شناخته باشد احتیاجی به ذکر نام شاعر آن نیست ، و الا باید نام شاعر را ذکر کرد تا سرقت ادبی محسوب نشود. برای نمونه :

«چه خوش گفت فردوسی پاکزاد      که رحمت بر آن تربت پاک باد  
« میازار موری که دانه کش است      که جان دارد و جان شیرین خوش است.»  
(سعدی)<sup>۱</sup>

معنی لغوی تضمین : تاوان و غرامت بر عهده گرفتن است علاوه ازین معنی تاوان دادن و در پناه خود در آوردن هم دارد.<sup>۲</sup> معنی اصطلاحی تضمین این است که شاعر یک بیت یا مصراع از شخص دیگر را در شعر خود بیاورد. اگر آن شعر از شاعر معروفی باشد حاجت به بردن نام آن شاعر نیست وگرنه ذکر نام گوینده لازم است. علامه اقبال در شعر اردوی خود جا بجا تضمین را کاربرده است . گاهی یک بیت و گاهی یک مصرع را در منظومه خود آورده است و این چیز زیبایی شعر اردوی اقبال را دو برابر کرده است .

<sup>۱</sup> - فرهنگ اصطلاحات ادبی ، سیما داد ، ۱۳۸۲. ص ۱۴۲

<sup>۲</sup> - فرهنگ فارسی معین .



## بیدل<sup>۱</sup>

ر.ک. بخش سوم، فصل اول، ص ۶۴

«با هر کمال اندکی آشفته‌گی خوش است  
هر چند عقل کل شده ای بی جنون مباش»

بانگ در ۲۵۹ / ۲۷۵

## شاملو، انیسی<sup>۲</sup>

بولقلی بیگ شاملو، متخلص به انیسی از شعرای قرن دهم و آغاز قرن یازدهم هجری است. انیسی غزل سرا و مثنوی گوی توانایی بود و مثنوی «محمود و ایاز» او که در برابر خسرو و شیرین نظامی و برهان وزن سروده شده است. گرچه ناتمام مانده ولی مشهور است.

«وفا آموختی از ما، بکار دیگران کردی  
ربودی گوهری از ما، نثار دیگران کردی»

بانگ در ۱۶۵ / ۱۸۱

## رضی دانش، میر<sup>۳</sup>

میر رضی دانش از مشهد است و فرزند میر ابو تراب متخلص به ترابی است. پس از ادای فریضه حج در دوره شاه جهانگیر به هندوستان رفت. او در قصیده گوئی شهرت فراوان را کسب نمود. و یک دیوان را از خود به یادگار گذاشته است.

«شمع خود را می گدازد در میان انجمن  
نور ما چون آتش سنگ از نظر پنهان خوش است»

بانگ در ۲۵۴ / ۲۷۰

<sup>۱</sup> - حسن انوشه، دانش نامه ادب فارسی، تهران.

<sup>۲</sup> - حسین فریور، ۱۳۳۸، تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا.

<sup>۳</sup> - حسن انوشه، دانش نامه ادب فارسی؛ بخش دوم، ص ۱۲۵۷

## ملک قمی<sup>۱</sup>

ملک قمی در قم متولد شد و در قزوین تحصیلات و آخر به دکن رفت و آنجا در بیجاپور، دربار ابراهیم عادل شاه پذیرفته شد.

«رفتم که خار از پاکشم ، محمل نهان شد از نظر  
یک لحظه غافل گشتم و صد ساله راهم دور شد»

بانگ درا ۲۵۶ / ۲۷۲

## صائب تبریزی<sup>۲</sup>

محمد علی صائب پسر میرزا عبدالرحیم از تبریز بود. پدرش به اصفهان مهاجرت کرد. و صائب در آنجا تولد یافت و بعد از تحصیلات در اوائل جوانی عزیمت هند کرد و بعد به دربار شاهجهان رفت. صائب قهرمان سبک هندی شمرده می شود. صائب از پیروان سبک معروف به سبک هندی است.

«همان بهتر که لیلی در بیابان جلوه گر باشد  
ندارد تنگنای شهر تاب حسن صحرائی»

بانگ درا ۲۵۷ / ۲۷۳

<sup>۱</sup> - حسن انوشه ، دانشنامه ادب فارسی ؛ بخش سوم ، ص ۲۴۲۰

<sup>۲</sup> - فرهنگ فارسی معین ، جلد ۵ ، ص ۲۵۰۵

## ملا عرشی

میر محمد مومن، در خوشنویسی و شعر ادب دست داشت. کلیات عرشی مشتمل بر دیباچه از خود عرشی و غزلیات و قصاید و رباعیات و مثنوی نامه است.

«تخم دیگر بکف آریم و بکاریم ز نو  
کانچه کشتیم ز خجالت نتوان کرد درو»

بانگ در ۲۲۲ / ۲۳۸

## فیضی<sup>۱</sup>

ابوالفیض ادیب و دانشمند معروف شاعر فارسی گوی هندی بود. در دربار شاه اکبر شاه بود. فیضی در انواع شعر فارسی از قصیده و غزل و مثنوی دست داشته. مجموعه غزلیاتش بنام «تباشیر الصبح» دارای قریب ۹۰۰۰ بیت است. فیضی تفسیر بی نقطه بر قرآن نوشته و «واضع الالهام» نامیده است.

«تو ای پروانه! این گرمی ز شمع محفلی داری  
چو من در آتش خود سوز اگر سوز دلی داری»

بانگ در ۲۳۷ / ۲۵۳

## کلیم همدانی / کاشانی<sup>۲</sup>

ر.ک. بخش سوم، فصل اول، ص ۴۸

«سرکشی با هر که کردی، رام او باید شدن  
شعله سان از هرکجا برخاستی، آنجا نشین»

بانگ در ۲۳۳ / ۲۴۹

<sup>۱</sup> - حسین فریور، ۱۳۳۸، تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا، .

<sup>۲</sup> - دهخدا، لغت نامه، جلد ۲۹، ص

## فصل سوم

### تضمین آیات قرآنی و احادیث در شعر اردوی اقبال

#### قرآن مجید خزینہ چشمہ ہدایت

حکیم الامت علامہ محمد اقبال فیلسوف و عارف پارسائی است کہ پیام انسان ساز او مسلمانان آسیای جنوبی را از خواب غفلت بیدار کرد و آن ها را سوی دوستی و اتحاد فرا خواند. او پایه و اساس افکار خود را بر قرآن کریم استوار کرد و در تفسیر و تعبیر خود انسان را بہ شناخت خود وادار کرد. اقبال می گوید گرچه تمام مکاتب فلسفی ، اجتماعی ، حقوقی و روانی و غیر مدعی شناخت انسان می باشند ولی حقیقت این است کہ فقط شناخت انسان از تعلیمات قرآن مجید امکان پذیر است و دیگر تمام مکاتیب نمی دانند کہ حقیقت انسان چیست و انسانیت کجا می رود.

موقعی کہ کاروان بشری پریشان بود و تشتت و یاس مسلمانان را فرا گرفته بود و غربی ها با علوم تازه و تکنولوژی جدید مسلمانان را تحت تسلط خویش در آورده بودند، لازم شده بود کہ جنبش های اسلامی بہ وجود بیایند. پس درین زمان علامہ محمد اقبال پا بہ عرصہ وجود نهاد و مسلمانان را بہ تحصیل علم و دانش مطابق فرهنگ اسلامی ترغیب کرد و گفت :

«پڑھ لیے میں نے علوم شرق و غرب ہے ابھی تک دل میں باقی درد و کرب»  
 « من همه علوم شرق و غرب را خواندم و لیکن در دلم درد و رنج هنوز موجود است»

اقبال از نیرنگ فرنگ، مسلمانان را آشنا کرد و گفت هر قدر امکان باشد که از دلربایی فرنگ دور باشید.

چنانکه قبلاً مذکور شد که اقبال از تعلیمات قرآنی استفاده کرده است و مولانا روم را پیر و مرشد خود قرار داده گفته است: «علاج بیماری مسلمانان در تقلید از فرنگ نیست، بلکه دوی همه دردهای آن‌ها در قرآن کریم است. اگر مسلمانان قرآن کریم را محکم بگیرند و از تعلیمات آن استفاده کنند مسلماً آن‌ها دوباره بر عالم حاکمیت خواهند یافت»<sup>۱</sup>

«گر تو می خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن»

اقبال مسلمانان شبه قاره را که در قعر مذلت افتاده بودند به سبب افکار اسلامی خود بار دیگر زنده کرد و به وسیله یادآوری گذشته تابناک به آینده روشن امیدوار ساخت.

مهم ترین سرچشمه فکر اقبال، قرآن مجید است و به همین علت چیزی که زندگانی ملت به آن ارتباط صریح دارد. آئین نامه است و آیین نامه ملت اسلامیة قرآن پاک است این کتاب نورانی از طرف پروردگار جهان برای رشد و هدایت و رهنمایی بشر نازل شده است و در آن اصول و ضوابط ثبت شده اند که با طبع بشر کاملاً سازگار است. دست کهنگی از دامن این کتاب برای همیشه کوتاه شده است. این کتاب سراسر حقیقت است و در آن هیچ جای شک و تردید وجود ندارد. لاریب فیه

<sup>۱</sup> - نگاهی به اقبال ف ص ۵ - ۶

درین کتاب هیچگاه گونه تغییری نمی تواند پیدا شود چون مسئولیت نگهبانی آن را خدای متعالی خود به عهده گرفته است . چنانکه گفته است:

انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون

«حرف او لا ریب نی تبدیل نی آیه اش شرمندۀ تاویل نی  
پخته تر سودای خام از زور او در فتد باسنگ جام از زور او»

اقبال می گوید که این کتابی است که ضعیفان و بندگان را نیرو قدرت بخشیده و حقوق آن ها در جامعه تأمین می نماید. از معجزه های این کتاب است بیابان گردان را که غیر از گرسنگی و برادرکشی سرمایه ای نداشتند از خزائن علم و حکمت بهره مند ساخته بر جهان چیره دست و مسلط نمود.

«ارج می گیرد ازو نا ارجمند بنده را از سجده سازد سر بلند»  
(رموز بی خودی، ص ۱۴۱)

قرآن مجید تنها کتاب روحانی است که بشر را از راه قلب و روح به خدا نزدیک می سازد و دارای بهترین قانون اساسی جامعه بشری می باشد. در برابر آن تمام قوانین که بشر ساخته در آن سودمندی شخصی یا خانوادگی و یا حزبی و گروهی به چشم می خورد و ناقص و بی معنی است ، در حالیکه قرآن کریم هیچ گونه تفاوت نسلی و رنگی و ملی و وطنی و لسانی و اقتصادی را مورد توجه قرار نمی دهد بلکه حقوق انسانی را بر اصل تساوی رعایت می کند

«پیش قرآن بنده ومولا یکی است بوريا و مسند و ديبا یکی است»

اقبال عظمت و سربلندی مسلمانان را تنها نتیجهٔ عمل به مقررات قرآنی می دانست و مومن بود که چون اسلام دین طبیعی است و در آن طبق آیه :

### لا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ

هیچ گونه سختی و فشاری در دین نیست . پس انسان را به عالی ترین نقطه ترقی و پیشرفت می رساند

«هست دین مصطفی دین حیات  
 شرع او تفسیر آئین حیات  
 گر زمینی آسمان سازد ترا  
 آنچه حق می خواهد آن سازد ترا»

اقبال راز خودی ، زبونی ، نکبت و سرنگونی مسلمان را دانسته گفت که این نتیجه از دست دادن احکام قرآنی است در این مورد او متصوفین منفی افکار را متهم نموده سخت مورد نکوهش و انتقاد قرار می دهد.

«تا شعار مصطفی از دست رفت قوم را رمز بقا از دست رفت»

اقبال از تهه قلب آرزومند بود که در ملت اسلامیة فکر دینی را تجدید و احیاء نماید.

«مسلمان فاقه مست و ژنده پوش است  
 زکارش جبرئیل اندر خروش است  
 بیا نقش دگر ملت بریزیم  
 که این ملت جهان را بار دوش است  
 دگر ملت که کاری پیش گیرد

دگر ملت که نوش از نیش گیرد  
نگردد با یکی عالم رضامند  
دو عالم رابه دوش خویش گیرد»

خلاصه علامه اقبال به احیای دین مبین کوشیده و در اشعار خود کیفیت افکار قرآن پاک را متجلی ساخت. افکار او به کلی در دریای قرآن شریف غرق است. اگر اقبال را شاعر قرآن مجید بنامیم بی مناسب نخواهد شد. اقبال خودش سرچشمه افکار خود را فقط و فقط قرآن پاک قرار داده است. و رسول اکرم را منتهای عشق خود قرار داده می گوید:

«گر دلم آینه بی جوهر است	ور به حرفم غیر قران مضمراست
ای فروغت صبح اعصار و دهور	چشم تو بیننده ما فی الصدور
پرده ناموس فکرم چاک کن	این خیابان را ز خارم پاک کن
تنگ کن رخت حیات اندر برم	اهل ملت را نگهدار از شرم
خشک گردان باده در انگور من	زهر ریز اندر می کافور من
روز محشر خوار و رسوا کن مرا	بی نصیب از بوسه پا کن مرا»

از مبحث مذکور روشن شده است که در شعر اردو اقبال جا به جا آیه های قرآن مجید و احادیث پیغمبر به چشم می خورند که معنی و مفهوم شعر را روشن تر کرده اند. پس در سطور زیر اینان را مورد بررسی قرار می دهیم: -



## (القرآن)

«آتی ہے ندی فراز کوہ سے گاتی ہوئی  
کوثر و تسنیم کی موجوں کو شرماتی ہوئی»

«انا اعطینک **الکوثر**»: (۱ / ۱۰۸)

ترجمہ: در حقیقت ما بہ تو (نیکی) فراوان عطا کر دیم

«و مزاجہ من **تسنیم** عینا یشرب بہا المقربون» (آیہ ۲۷ - ۲۸ / ۸۳)

ترجمہ: و آمیزہ اش از شراب برتر (چشمہ بہستی) است . چشمہ ہای کہ مقربان از آن می نوشند.

«نہیں ہے اس زمانے کی تک و تاز

سزاوارِ حدیثِ "لنِ قرانی"»

ارمغان حجاز ۷۱۶ / ۲۴

«خاموش ہے عالمِ معانی

کہتا نہیں حرفِ «لنِ قرانی»

ضربِ کلیم ۶۳۲ / ۱۳۲

«قال لنِ قرانی و لکن نظر الی الجبل فان استقر مکانہ و فسوف

ترانی. فلما تجلی ربہ للجبل جعلہ دکا و خر موسی صعقا . فلما

آفاق سبحنک تبث الیک و انا اول المومنین» : (سورہ الاعراف ۱۴۳ / ۷)

ترجمہ : خدا گفت : ہرگز مرا نخواہی دید ، و لیکن بہ کوہ بنگر ، و اگر در

جایش ثابت ماند، پس در آئندہ مرا خواہی دید» و موسی مدہوش بہ زمین افتاد

. و ہنگامی کہ بہ ہوش آمد، گفت : «منزہی تو (ازینکہ با چشم دیدہ شوی ) بہ

سوی تو باز گشتم ، و من نخستین مومنانم .

«ارنی» میں بھی کہہ رہا ہوں مگر  
یہ حدیث کلیم و طور نہیں «

بال جبریل ۵۲ / ۳۷۶

«و لما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب **ارنى** انظر اليك «

(سورہ الاعراف ۱۴۳ / ۷)

ترجمہ : و ہنگامی کہ موسیٰ بہ میعاد گاہ آمد، و پروردگارش با او سخن گفت ،  
عرض کرد : پروردگارا ! خودت را بر من بنمای ، (تا) بر تو بنگرم «

\*\*\*

«یہ کائنات ابھی ناتمام ہے شاید

کہ آرہی ہے دمام صدای «کن فیکون»

بال جبریل ۴۰ / ۳۶۴

« اِنَّمَا اَمْرُهٗ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُوْلَ لَهٗ وَكُنْ فَيَكُوْنُ » : (سورہ یس : ۸۲ )

ترجمہ : ہنگامی کہ چیزی را بخواهد ، فرمان او فقط این است کہ بہ آن می گوید :  
« باش! » پس (فوراً موجود) می شود.

«میں نے ای میر سپہ تیری سپہ دیکھی ہے

«قل هو الله» کی شمشیر سے خالی ہیں نیام»

ضرب کلیم ۵۳۷ / ۳۷

«کس کی ہیبت سے صنم سہمے ہوئے رہتے تھے

منہ کے بل گر کے «هُوَ اللهُ أَحَدٌ» کہتے تھے»

بانگ درا ۱۹۳/۱۷۷

**«قل هو الله احد»:**

**ترجمہ:** بگو: «خدا یکتا است» (سورہ الاخلاص)

\*\*\*

«آہ، ای مرد مسلمان تجھے کیا یاد نہیں

حرفِ «لا تدع مع الله الها آخر»

ضرب کلیم ۵۶۹ / ۶۹

«فلا تدع مع الله الها آخر فتكون من المعذبین» (سورہ الشعرا پارہ ۱۹):

(۲۱۳)

ترجمہ: و (ای پیامبر!) ہیچ معبود دیگر را با خدا مخوان (و پرسش کن) کہ از عذاب شدگان خواهی شد.

«رہے گا تو ہی جہاں میں بیگانہ و یکتا

اُتر گیا جو ترے دل میں « لا شَرِیکَ لَہِ »

ضرب کلیم ۱۷۵/ ۶۷۵

« لا شَرِیکَ لَہِ وَ بِذَٰلِکَ اُمرتُ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِیْنَ رَبِّ الْعَلَمِیْنَ » (سورہ

الانعام ۱۶۲)

ترجمہ : ہیچ ہمتایی برای او نیست ، و بہ این (کار) مامور شدم ، و من نخستین

مسلمانم.

\*\*\*

«لا دینی و لاطینی ، کس پتچ میں الجھا تو

دارو ہے ضعیفوں کا « لا غَالِبَ إِلَّا هُوَ »

ضرب کلیم ۱۸۴ / ۶۸۴

«و اذا زين لهم الشيطان اعمالهم و قال لا غالب لكم ..... و قال انى

برى» : ( سورة الانفال : ۴۸ )

ترجمہ : و ( به یاد آورید ) ہنگامی را کہ شیطان ، کارہای آن ( مشرکان ) را در نظرشان آراست ، و گفت : « امروز ہیچ کس از مردم بر شما پیروز نمی گردد ، و بہ راستی کہ من ، ہمسایہ ( و پناہ ) شما ہستم . » و ہنگامی کہ دو گروہ ( کافران و مؤمنان ) یکدیگر را دیدند ، ( شیطان ) بہ پشت ( سر )ش برگشت و گفت : « در حقیقت من نسبت بہ شما بی تعہدم ، براستی من چیزی را می بینم کہ ( شما ) نمی بینید ، در واقع من از خدا می ترسم ، و خدا سخت کیفر است ! »

«نفی ہستی اک کرشمہ ہے دل آگاہ کا

« لا » کے دریا میں نہاں موتی ہے « اِلَّا اللّٰه » کا

بانگ درا ۱۴۰/۱۲۴

«مٹا دیا مرے ساتی نے عالم من و تو

پلا کے مجھ کو مے « لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ »

بال جبرئیل ۳۵۲/۲۸

«تو عرب و یا عجم ہو ترا « لَا اِلٰهَ اِلَّا »

لغت غریب جب تک ترا دل نہ دے گواہی»

بال جبرئیل ۳۷۷/۵۳

«گلا تو گھونٹ دیا اہل مدرسہ نے ترا

کہاں سے آئے صدا « لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه »

بال جبرئیل ۳۷۷/۵۳

\*\*\*

«الْمَ يَرَوَا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي

ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (سورہ النحل ، ۷۹)

ترجمہ: آیا بہ سوی پرندگان نظر نمی کنند؟ در حالی کہ در هوای فراز آسمان رام شدہ (و) جز خدا آنها را نگاہ نمی دارد؛ قطعاً در آن (ها) نشانہ های است ، برای گروہی کہ ایمان می آورند.

«مَجِّهِ فَرِيفَةً سَاقِي جَمِيلٍ نَهْ كَرِ

بِیَانِ خُورِ نَهْ كَرِ ، ذِكْرِ سَلْسَبِيلٍ نَهْ كَرِ»

بال جبرئیل ۳۷۷/۵۳

« عَيْنًا فِيهَا تَسْمَى سَلْسَبِيلًا » : (سوره الدهر ۱۸)

ترجمه: (همان) چشمه ساری که در آنجا سلسبیل نامیده می شود

\*\*\*

«چشم اقوام یہ نظاره اب تک دیکھے

رفعت شان « رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ » دیکھے»

بانگ درا ۲۳۶/۲۲۰

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» : (سوره الم نشرح ۴)

ترجمه: و یادمان تو را برایت بلند (آوازه) کردیم.

\*\*\*



«مسلم استی سینه را آرزو آباد دار  
هر زماں پیش نظر «لَا يُخْلَفُ الْمِعَاد» دار»

بانگ در ۲۸۰ / ۲۹۶

«اے مسلمان ! ہر گھڑی پیش نظر  
آیۂ «لَا يُخْلَفُ الْمِعَاد» رکھ»

بانگ در ۲۹۸ / ۳۱۴

\*\*\*

«ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیہ ان اللہ لا یُخْلَفُ الْمِعَاد» :

(سورہ آل عمران آیت نمبر ۹)

**ترجمہ :** پروردگار ما ! در واقع تو گرد آورنده مردمانی ، در روزی کہ ہیچ تردیدی  
در آن نیست (زیرا) کہ خدا از وعدہ (خود) تخلف نمی کند.

\*\*\*

«یہ لسان العصر کا پیغام ہے  
 « اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ » یاد رکھو»

بانگ درا ۲۹۸ / ۳۱۴

\*\*\*

«فاصبر ان وعد الله حق ..... لا یوقنون» : (سورہ روم ۶۰ / ۳۰)

**ترجمہ:** پس شکبیا باش کہ وعدة خدا حق است ؛ و ہرگز کسانى کہ یقین ندارند تو  
 را (بی ثبات و) سبکسار نساژند

\*\*\*

«حکم حق ہے لیسَ لِلانسانِ اِلَّا ما سعى  
 کھائے کیوں مزدور کی محنت کا پھل سرمایہ دار»

بانگ درا ۳۰۸ / ۳۲۴

« و ان لیسَ لِلانسانِ اِلَّا ما سعى » (سورہ النجم آیت ۳۹)

**ترجمہ:** و اینکہ کوشش او در آئندہ دیدہ می شود

\*\*\*

«آ بتاوں تجھ کو رمز آیہ » **إِنَّ الْمُلُوكَ** «

سلطنت اقوام غالب کی ہے اک جادوگری»

بانگ درا ۲۸۹/۲۷۳

«قالت **ان الملوك** اذا دخلو قرية ... و كذلك يفعلون» : (سورہ النمل

(۵۱)

ترجمہ : برستی کہ سلطان ہا ہنگامی کہ وارد آبادی می شوند آن را تباہ می کنند و عزیزان اہلش را خوار می گردانند ، و این جنین می کنند.

\*\*\*

«حکمت و تدبیر سے یہ فتنہ آشوب خیز

ٹل نہیں سکتا » **وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ** «

بانگ درا ۳۰۶ / ۳۲۲

«**ثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنْتُمْ بِهِ ءَأَلْتَنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ**» (سورہ یونس

آیت ۵۱)

**ترجمہ :** سپس ، آیا آنگاہ کہ (عذاب) واقع شد ، بہ آن ایمان می آوردید؟ ( بہ شما

گفتہ می شود ) حالا ( ایمان می آورید؟ ) در حالی کہ بہ (آمدن ) آن ہموارہ شتاب

می کردید!

\*\*\*

«کھل گئے یاجوج اور ماجوج کے لشکر تمام  
چشمِ مسلم دیکھ لے تفسیرِ حرفِ یَنْسَلُونِ»

بانگِ درا ۳۰۶ / ۳۲۲

«حتیٰ اذا فتحت یاجوج و ماجوج ..... یَنْسَلُونِ» (سورہ الشعراء ۹۶ /

(۲۱)

ترجمہ : ہنگامی کہ (راہ) یاجوج و ماجوج گشودہ شود، در حالی کہ آنان از ہر بلندی  
، بہ سرعت سرازیر می شوند.



## احادیث

«صورت خاکِ حرمِ یہ سرزمین بھی پاک ہے  
آستانِ مسندِ آرائیِ شہِ لولاک ہے»

«لولاک لما خلقت الافلاک»

(حوالہ : ملا علی قاری المصنوع فی احادیث الموضوع « ص ۲۲ )

**ترجمہ :** ای نبی اگر تو نہ بودی ، افلاک را پیدا نہ کردم (لولاک اشارہ ای است بہ

حدیث قدسی بالا:

\*\*\*

«سماں » الفقر و فخری » کا رہا شان امارت میں

باب و رنگ و خال و خط چہ حاجت روی زیبا را»

«الفقر و فخری » اشارہ بہ حدیث قدسی ذیل است

«الفقر و فخری و بہ افتخر»

( حوالہ : ملا علی قاری المصنوع ، ص ۱۸ مطبع محمدی لاہور )

**ترجمہ :** فقر مرا فخر است و بہ فقر متفخر ہستم۔

«کھویا گیا جو مطلب ہفتاد و دو ملت میں  
سمجھے گا نہ تو جب تک بیرنگ نہ ہو ادراک»

«و تفرق امتی علی ثلاث وسبعین ملء کلہم فی النار الاملة واحدة»

حوالہ : ترمذی ج ۲ ، ص ۸۹ طبع مجتبائی )

### ترجمہ :

پیامبر فرمود : ملت ۷۳ فرقہ باشد . بدون یک از آنها ، ہمہ بہ جہنم خواہند رسید

درین بخش دربارہ کار برد صنایع ادبی مخصوصاً اشارات داستانی  
و تضمین در شعر اقبال گفتگو شدہ است . علاوہ از اشعار تضمینی  
آیات و احادیث را ہم مورد بررسی قرار دادہ ام .

\*\*\*\*\*

## نتیجه گیری و یافته های تحقیق:

ایران به معنی میهن آریایی ها دارای یکی از تمدن های عالی و بزرگ بشری است که دست کم از هفت هزار سال قبل از آمدن آریایی ها شروع می شود. اقوام آریایی پس از مهاجرت به فلات ایران نخستین و گسترده و وسیع ترین شاهنشاهی در تاریخ جهان را بنیان گذاشته و تمدنی به وجود آوردند که تمدن های شرقی مانند چینی و هندی را باهم متصل می ساخت. به این ترتیب سرزمین ایران بر سر راه تمدن های باستانی شرق و غرب واقع شده و ایرانیان نه تنها از تمدن اسلامی ، بلکه از همه تمدن های دیگر استفاده کرده بر آن ها تاثیری عمیق گذاشته اند.

« پس از فتح اسلامی ، بقایای دودمانهای ساسانی ، دهقانان و اشراف و دیگر طبقات ممتاز جامعه ایرانی تا دیری پایگاه خود را در جامعه جدید و در ارکان تشکیلات اداری حفظ کردند»<sup>۱</sup>

ملت ایران در طول تاریخ از پدیده های نو فرهنگی استقبال کرده اما این پدیده ها را با فرهنگ و ذوق ایرانی متصل و هم آهنگ ساخته اغلب فرهنگ برتری به وجود آورده است.

از پایه های فرهنگ و تمدن جهان تاریخ طولانی ملت ایران است. یونانی ها حدود دو قرن ، اعراب دو قرن ، ترکان سه قرن ، مغولان و تیموریان سه قرن ، خلاصه اقوام مختلف یک هزار سال بر این کشور حکومت کردند. ولی باوجود تسلط و غلبه طولانی ایرانیان ایرانی ماندند و نه تنها استقلال فرهنگی خود را حفظ کردند بلکه مهاجمان را نیز تحت تسلط فرهنگ و تمدن خویش در

---

<sup>۱</sup> - فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو ساسانیان ، ص ۲۸۷.

آوردند. راز پایداری ایرانیان را باید در اصول فرهنگی این ملت دانست که از اولین آن‌ها خداپرستی و پای بندی به دین است. پیامبران ایران باستان انسان را به پرستش خدای یکتا راستی، درستی و پاکیزگی و نظافت دعوت می کردند و ملت ایران بعد از پذیرفتن دین اسلام از صمیمی ترین ملت‌ها نسبت به اسلام بود و همیشه به آن وفادار مانده است.

وطن دوستی یکی دیگر از اصول فرهنگی ایرانیان است. ایرانی‌ها میهن خود را عاشقانه دوست دارند و در راه استقلال آن از فداکاری‌های هیچ گونه خود داری ننموده اند. روش کشور داری پادشاهان هخامنشی بین اقوام مختلف مورد تحسین بود. و بالاخر به شکل حکومت‌های اسلامی تاثیر عمیق گذاشته است. تقسیم کشور به ایالت‌ها، اختراع پست، ساختن شاهراه‌ها، کندن آبراه سوئز، کندن قنات و ضرب سکه از خدمات بزرگ هخامنشیان به شمار می رود.

زبان فارسی یکی دیگر از پایه های فرهنگ ایران، زبان رسمی یا فرهنگی منطقه وسیعی از آسیا است. این زبان نشانه استقلال فرهنگی، وحدت و هویت ایرانیان و هم چنین زبان دوم دنیای اسلام شناخته می شود. ادبیات فارسی پر ارزش ترین میراث ادبی جهان است از قرن سوم هجری به صورت ادبی در آمد فاتحان مختلف مانند یونانی‌ها، ترکان، مغولان و تیموریان نه تنها مجذوب زبان و ادبیات فارسی شدند بلکه به رواج و گسترش آن نیز نقش مهمی را ایفا نموده اند.

معماری ایرانی، پایه دیگر تمدن ایرانیان، با کاخ‌های باشکوه هخامنشی آغاز شد، با بناهای گنبدی اشکانی و ساسانی ادامه یافته بر معماری اسلامی اثری گذاشته است. هنرها و صنایع ایران نیز زینت موزه های جهان هستند.



دانشمندان جهان دربارهٔ فرهنگ و تمدن ایران نظرهای مختلفی دارند که چند تا را اینجا ذکر می‌نماییم.

پرفسور پوپ می‌نویسد: فنون کشاورزی و فلزکاری و میانی اندیشه‌های دینی و فلسفی و نوشتن و علم اعداد و نجوم ریاضی از سرزمینی که امروز خاور میانه خوانده می‌شود، آغاز گشت و سرچشمه بسیاری از این امور فرهنگی از فلات ایرانی بود<sup>۱</sup>

امیل گروسه در کتاب «روح ایران» می‌گوید:

«ادبیات ایران از سرچشمه کمال مطلوب انسانی و ابدیت فکر و سخن الهام گرفته و آثاری به وجود آورده که به اندازه آثار یونان و روم جهانی را ممتع کرده است»<sup>۲</sup>

حقیقت امر این است که تاریخ فرهنگ ایران از حیث استقامت و ثبات در بقا و دوام، استعداد قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهد و این امر گرچه انحصار به ایرانیان ندارد ولی طرز ظهور آن در ایران دارای خصوصیتی است که می‌توان آن را در عوامل زیر پیدا کرد:

اول: غرور و مباهات نسبت به گذشته

دوم: نوع و کیفیت سازمانی اجتماعی

سوم: خاصیت و استعداد صنعتی

چهارم: تأمل و جستجوی معنی و هدف زندگی

پنجم: نظر ایرانی در باب عالم

علامه اقبال معلم انسانیت بود برای بیداری مسلمان شبه قاره و عالم اسلام نقش مهمی را ایفا نموده است. او از سیالکوت برخاسته برای تحصیل عالی

<sup>۱</sup> - سرزمین و مردم ایران، ص ۳۶۵

<sup>۲</sup> - همان، ص ۳۶۵

عازم اروپا شده از علوم و فنون فرنگیان با خوبی استفاده کرد ولی از آن تاثیر معنوی نمی پذیرد چنانکه می گوید :

خیره نه کرسکا مجھے دانش فرنگ  
 سرمه ہے میری آنکھ کا خاکِ مدینہ و نجف  
 (ترجمه جلوه های دانش فرنگ میرا تحت تاثیر قرار نداده است چون توتیای چشم من از خاک مدینة و نجف است )

از مطالعه و بررسی دقیق آثار اردوی علامه دکتر اقبال به این نتیجه رسیدم که گذشته از تأثیر زبان فارسی پرتوی فرهنگ و تمدن سرزمین ایران در شعر اردوی اقبال نیز موضوع قابل پژوهش است. پس من آثار اردوی علامه اقبال مانند بانگ درا ، بال جبریل ، ضرب کلیم و ارمغان حجاز (نصف اردو) را موضوع پایان نامه خود قرار دادم. بی مناسب نخواهد بود اگر نگاه اجمالی بر آثار مورد بحث خود بینکنیم: -

### **بانگ درا:**

این اولین مجموعه منظوم اردوی اقبال است که در سال ۱۹۲۴م منتشر شد . این اثر اقبال شامل منظومه هایی مانند شکوه ، جواب شکوه ، شمع ، شاعر ، طلوع اسلام ، خضر راه است که نشاندهنده افکار شور انگیز و متلاطم اقبال است. میهن پرستی و دلسوزی وی به انسانیت نمایان است. او مردم شبه قاره را درس آزادی و استقلال می دهد، آن ها را از دسیسه های انگلیس آگاه می کند تا خود را از غلامی بیگانگان آزاد کنند این شاهکار اقبال تاکنون مقبول ترین کتاب دنیای ادب به شمار می رود .

## بال جبریل :

دومین مجموعهٔ اردوی اقبال است و دارای دو قسمت است. اول شامل غزلیات و قسمت دوم مشتمل بر منظومه‌هایی است که به سال ۱۹۳۰م به چاپ رسیده است .

در بعضی منظومه‌ها شکوه و جلال آثار باستان اسلامی اندلس را ذکر نموده است. در منظومه‌ای « مسجد قرطبه » افکار بلند اقبال نمایان است. بال جبریل را اگر بهترین دسته گل افکار عالی اقبال بگوییم بی‌مناسب نخواهد شد.

## ضرب کلیم :

اقبال سومین اثر اردوی خود را به سال ۱۹۳۴م منتشر کرد و این کتاب شامل شش موضوع می‌باشد :

۱ - اسلام و مسلمان ، ۲ - تعلیم و تربیت ، ۳ - زن ، ۴ - ادبیات و هنرهای زیبا ، ۵ - سیاست شرق و غرب ، ۶ - افکار محراب گل خان.  
اقبال طی عناوین فوق‌الذکر مسایل مهم دینی اخلاقی ملی ، اقتصادی ، سیاسی و فلسفی را اجمالاً مورد بحث قرار داده است .

## ارمغان حجاز :

این اثر اقبال در سال ۱۹۳۸م بعد از وفاتش منتشر گردیده بود.  
این اثر وی شامل دو بیتی‌های وی به سبک بابا طاهر است که تحت عناوین زیر یعنی : حضور حق ، حضور رسالت‌ماب (ص)، حضور ملت و حضور عالم انسانی سروده شده است. درین رباعیات سوز درون شاعر نمایان است که بر وضع وخیم مسلمانان هند می‌نالد . وی به علمای ظاهر بین ایراد می‌گیرد و از زیان و فتنه و پیروی فرهنگ و تمدن فرنگ مسلمانان را آشنا می‌کند.

در این کار پژوهشی من از علاوه دیگر کتب فرهنگواره داستان و نمایش از ابوالقاسم رادفر ، هم استفاده کردم.

درین قسمت پایان نامه من آن نتایج و یافته هایی را مورد بررسی قرار داده ام که دوران تحقیق متوجه شده بودم که اهمیت و ارزش زبان فارسی فقط برای خواندن آثار فارسی نیست بلکه برای مطالعه آثار اردوی اقبال هم یادگیری زبان فارسی بسیار لازم و مهم است . چون در آثار اردوی وی واژهها و تراکیب و اصطلاحات فارسی به وفور دیده می شود. درین تحقیق من مفصلاً بازتاب فرهنگ و تمدن ایرانی در شعر اردوی اقبال را مورد بررسی قرار داده ام . ولی این موضوع بسیار وسیع و گسترده است در فرصت بعدی انشاء الله ابعاد دیگری را مورد تحقیق قرار خواهم داد.

عصر اقبال عصر زبون حالی مسلمانان بود نا فقط شبه قاره بلکه در تمام جهان اسلام شورش ها وزد و خوردها و مصائب زیاد گریبان گیر مسلمانان بودند. بدتر ازین که مسلمانان سعی و کوشش و حس آزادی خواهی را ترک کرده در خواب غفلت مدهوش بودند.

در این اوضاع وخیم و پر هرج و مرج اقبال مصمم شد که ملت اسلامیة را ازین خواب غفلت بیدار خواهد کرد. پس برای رسیدن به این هدف شعر گویی را آغاز نمود.

«نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ایست

سوی قطار می کشم ناقه بی زمام را»

گرچه علامه اقبال بارها نکته را روشن ساخته که من شاعر نیستم فقط برای یک هدف عالی سخن سرایی را آغاز نموده ام . پس به این علت صناعی لفظی را در شعر من تلاش مکنید.

اقبال شعر را وسیله اظهار افکار و احساسات آتشین و هیجان انگیز ساخت تا ملت گسیخته را شیرازه بندی کند و فرهنگ اسلاف را احیا کند

اقبال این حقیقت را پی برده بود که بقای مسلمانان شبه قاره درین پنهان است که تمدن هندو را ترک کرده تمدن اسلامی را بپذیرند. پس این نکته را هم موضوع خود قرار داده بود

درس سعی و کوشش و حرکت و عمل به جوانان خودشناسی مبارزه جویی ، سخت کوشی این موضوعات مهم شعر اقبال بود. چنانکه می دانیم اقبال اول به زبان اردو شعر می گفت . ولی چون به معارف اسلامی و علوم جدید غرب آشنایی یافت متوجه شد که برای بیان افکار خود دامنه زبان اردو از لحاظ تعبیرات و اصطلاحات وسیع نیست. پس برای ابلاغ اندیشه های آتشین و روح پرور خود زبان فارسی را انتخاب نمود چون زبان اردو خارج از شبه قاره شناخته نمی شد.

علاوه ازین می خواست که مسلمانان به وسیله زبان فارسی از میراث گرانبهای اسلاف خود آشنا شوند.

اقبال گذشته از شاعر یک فیلسوف و حکیم و مفکر بزرگ هم بود. او علاوه از فیلسوفان جهان اسلام از حکیمان سرزمین غرب هم تحت تاثیر قرار گرفته بود. مانند: -

برگسمان ، نیچه ، والتر ، کارل مارکس و دیگران.

مراد از تصوف و عرفان شناخت حق و اسماء و صفات است. باوجود این که اقبال خود پیرو افکار صوفیانه است ولی بعضی جا اقبال تصوف را برای ملت خود ضرر رسان فکر می کند زیرا بعضی ها از تصوف معنی گوشه گیری ، ترک دنیا، رکود و عقاید سست کننده و غیر اسلامی می گیرند.

علامه اقبال جا به جا این حقیقت را پذیرفته است

من شاعر نیستم فقط برای یک هدف عالی یعنی برای بیداری و اصلاح جامعه اسلامی شعر گفتن را آغاز نموده ام. پس آرایش کلام را در شعر من تلاش نکنید. چون من به لفظ و ظواهر سخن یعنی صنایع لفظی توجه نمی کنم. بجای لفاظی به معنی توجه می کنم. فقط تلمیح ، تضمین در شعر او به چشم می خورد.

بعد از به پایان رسانیدن کار تحقیقی خود به این نتیجه رسیده ام که کلام اردوی اقبال بدون یادگیری زبان فارسی آن طور که باید و شاید درک نمی شود چون کلام اردو وی پر از کلمات و ترکیبات و اصطلاحات زبان فارسی است . علاوه ازین اقبال آرزومند بود که نژاد نو از عظمت اسلاف خود آگاه شود و این بدون آموختن زبان فارسی امکان پذیر نیست.

این یک موضوع بسیار گسترده است و بعدهاى بسیار دارد . آرزو مند  
و دعا گو هستم که اگر فرصتى را پیدا مى کنم حتماً دیگر ابعاد شعر  
اردوى اقبال را نیز مورد پژوهش قرار خواهم داد

هدف شعر اقبال کاملاً پیامبرانه است. علامه دکتر محمد اقبال درباره  
مقام و منزلت شعرگویی خود خودش گفته است : -

«شعر را مقصود اگر آدم گریست

شاعری هم وارث پیغمبريست»

تمت بالخیر

\*\*\*\*\*

## اشخاص

ابن ماجه ۲۷	آ
ابو العلا معری ۶۳	آذر ۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵
ابو الفرج رونی ۱۳۲	آذر بیگدلی ۳۵
ابو المعالی نصر الله ۱۳۲	آربری ، ا.ج ۲۵
ابو داود ۲۷	آزرانی ۱۶۱
ابو ریحان بیرونی ۲۸	آزرانه ۱۵۷
ابو سعید ابوالخیر ۷۰ ، ۷۱	آقا ۹
ابو هلال عسکری ۲۰۳	آیت الله خامنه ای ۲۹
ابوالحسن بصری ۸۱	<b>الف</b>
ابوالعلاء گنجوی ۵۹	ابراهیم ۱۷۰ ، ۱۹۷ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ،
ابوبکر ۷۸ ، ۱۳۹	۲۲۶ ، ۲۲۵
ابوطالب کلیمی ۱۸۶	ابراهیم خلیل الله ۲۲۱ ، ۲۲۲
ادیب پیشاوری ۳۵	ابراهیم میرزایی ۱۸۴
ادیب صابر ترمذی ۲۰۴	ابن الخطیب ۲
ادیب نیشابوری ۳۵	ابن تیمیه ۷۰
اردشیر ۱۱۷	ابن خلدون ۲
اردوان ۱۱۷	ابن سینا ۲۸
ارسطو ۹۷	ابن عامر بن جز ۷۶
اورنگ زیب ۱۱	ابن عربی ۷۰



اسحاق ۲۲۶	امام ترمذی ۲۷
اسد آبادی ۲۸	امام جعفر صادق ۸۳
اسداللہی ۱۰۹	امام غزالی ۹۴
اسماعیل ۲۳۴، ۲۲۶	امام محمد غزالی ۲۷
اسکندر ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۳۸	امام مسلم ۲۷
افلاطون ۱۴۱	امیر تیموری چغتائی ۶۸
اقبال، محمد علامہ ۴، ۱۲، ۱۳،	امیر خسرو دہلی ۴۲، ۶۸، ۴۰
۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۱، ۲۲،	امیر علی شیر نوائی ۱۱۸، ۲۳۱
۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶؛ ۲۷، ۲۸،	امیر مینائی ۵۲
۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۹،	امیر حسن دہلوی ۴۰
۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۰،	انوری ۸۶، ۱۷۳، ۲۸، ۳۴، ۶۶
۵۴، ۷۰، ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۸۹،	انوشیروان ۱۱۴، ۱۱۶
۹۰؛ ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱،	انیسی شاملو ۱۸۴
۱۰۳، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴،	اوحید الدین انوری ۲۰۱
۱۳۵، ۱۵۰، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۰۳،	اورنگ زیب ۲۸، ۴۰، ۱۳۱
۲۰۴، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷،	اویس قرنی ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۱۵۸
۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸،	اکبر اعظم ۸۴
الکساندر ۸	اکبر پادشاہ ۴۰، ۵۸، ۱۳۱، ۱۹۶
الیاس ۲۲۰	ای. جی براوان ۲۸
ام سلمیٰ ۸۱	ایاز ۱۸۴، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶
امام نسائی ۲۷	ایازی ۱۴۲
امام ابو حنیفہ ۲۷	ایبک ۱۱۵، ۲۰۷
امام بخاری ۲۷	ایزد بخش ۵۵

- ب**  
 پرویز ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۱۰ ،  
 ۱۲۲ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹  
 پورس ۱۰۸ ، ۱۰۹  
 پیر روم ۸۰  
 پیر سید احمد تبریزی ۱۱۸  
 پیغمبر ۸۴
- ت**  
 تارح ۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵
- ث**  
 ثمود ۷۳
- ج**  
 جامی ۲۸ ، ۳۹ ، ۶۶ ، ۶۸ ، ۸۶ ،  
 ۱۷۳ ، ۲۳۱  
 جغری بیگ ۱۱۳  
 جلال الدین اکبر ۱۸۲  
 جم ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۹ ، ۱۱۵ ، ۲۰۵ ،  
 ۲۰۶ ، ۲۰۸  
 جمشید ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۲۰ ، ۲۰۵ ،  
 ۲۰۶  
 جندب بن جناده ۷۸  
 جنید بغدادی ۷۰ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۱۱۱ ،  
 ۱۱۷ ، ۱۶۱ ، ۱۶۵  
 جهانگیر ۴۰ ، ۱۸۲
- ب**  
 بابر ۲۸ ، ۴۰  
 بابک ۱۱۷  
 بایزید ۸۲ ، ۸۳ ، ۱۶۵  
 بتول ۲۲۹  
 برگسون ۱۳  
 برلاس ۶۸  
 بسطامی ۸۲ ، ۱۱۱ ، ۱۶۱  
 بهادر شاه ظفر ۱۱ ، ۵۴ ، ۱۳۲  
 بهرام ۱۱۴  
 بهرام شاه غزنوی ۶۱  
 بهزاد ۵۷ ، ۱۱۸  
 بو علی سینا ۹۵  
 بوذر ۱۵۸  
 بوذر ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۸ ، ۱۵۸  
 بوعلی ۱۷۳ ، ۱۹۲  
 بوعلی سینا ۸۷ ، ۱۴۵  
 بولهب ۱۶۶  
 بیدل ۳۶ ، ۱۸۰ ، ۲۴۲  
 بیهقائی کاشانی ۳۶
- پ**  
 پرفسور پوپ ۲۶۵

- ح**  
 حاجی سید علی ۸۸  
 حاجی سید کاظم رشتی ۸۸  
 حافظ شیرازی ۵ ، ۲۸ ، ۳۲ ، ۴۱ ،  
 ۴۲ ، ۵۷ ، ۱۲۰ ، ۱۳۳ ، ۱۵۴ ، ۱۸۵  
 حالی ۵۵ ، ۵۶ ، ۶۰  
 حام بن نوح ۲۲۲ ، ۲۲۵  
 حسن انوشه ۵۲ ، ۱۸۰  
 حسین احمد ۱۴۹  
 حسین بن عبدالله ۹۵  
 حمید الدین شالی کوب ۱۳۲  
 حنه ۲۲۹  
 حکیم سنائی ۱۳۱  
 حیدر ۷۵ ، ۹۹ ، ۱۴۲  
 حیدری ۱۰
- خ**  
 خاقانی ۲۸ ، ۳۵ ، ۵۹ ، ۶۷ ، ۱۹۲  
 خسرو پرویز ۳۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۴ ،  
 ۱۱۵ ، ۱۸۴ ، ۲۰۷ ، ۲۳۱  
 خضر ۱۳۸ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ،  
 ۲۲۰ ، ۲۲۷ ، ۲۶۷  
 خلف بن صفاری ۲۳۴
- خلیل الله ۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۲۱۴ ، ۲۲۳ ،  
 ۲۲۴ ، ۲۳۰  
 خواجه حسن مروزی ۱۹۶  
 خواجهوی کرمانی ۴۲  
 خوارزمی ۲۸  
 خوشحال خان ختک ۶۲
- د**  
 دارا ۱۰۵ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۲۰۶  
 دارا شکوه ۱۹۹  
 داریوش ۱۲۸  
 داریوش اول ۱۲۲  
 داغ ، نواب میرزا خان ۵۴  
 داغ ۱۲۰  
 داود ۲۲۹
- ذ**  
 ذوالنون مصری ۷۰ ، ۸۳
- ر**  
 رابعه بصری ۸۱  
 رازی ۲۸ ، ۸۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۴۲ ،  
 ۱۴۸ ، ۱۶۱ ، ۱۷۳  
 راعیل اسم اصلی زلیخا ۲۳۸  
 رامسس ثانی فرعون ۲۱۶  
 رای انور شاه ۷۷ ، ۱۳۷

- رسول اکرم (ص) ۷۵ ، ۷۸  
 رضا شاه پهلوی ۱۲۷  
 رضائی کاشانی ۳۷  
 رضی دانش میر ۱۹۹ ، ۲۴۲  
 رمل بن الوقیعه ۷۸  
 رودکی ۳۴ ، ۴۷  
 روزبه ۷۵  
 روم مولانا ۲۴۶  
 رومی ۲۸ ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۴۲ ، ۷۰ ،  
 ۸۰ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۹۹ ،  
 ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۲۴ ، ۱۳۹ ، ۱۴۲ ،  
 ۱۴۵ ، ۱۶۱ ، ۱۸۸ ،
- ز**  
 زرتشت ۵  
 زردشت بونده ۱۱۹  
 زرین کوب ۶۹  
 زلیخا ۱۸۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸  
 زهرا ۷۶ ، ۷۸ ، ۱۵۸  
 زکریا رازی ۲۸ ، ۲۲۹
- س**  
 سام بن نوح ۲۲۰  
 سامری ۹۱  
 سبط حسن ۳۴
- سبکتگین ۲۳۴  
 سرسید احمد خان ۱۱ ، ۱۴ ، ۱۵ ،  
 ۵۵ ، ۵۶  
 سروش اصفهانی ۳۵  
 سرولیم هتتر ۱۴  
 سعد بن زنگی ۶۰  
 سعدی شیرازی ۵ ، ۶ ، ۲۸ ، ۳۲ ،  
 ۴۲ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۶۰ ، ۱۲۰ ، ۱۳۳ ،  
 ۱۸۷ ، ۲۴۰  
 سلطان حسین بایقرا ۱۱۸  
 سلطان عبدالله قطب شاه ۱۸۷  
 سلمان فارسی ۷۵  
 سلیم ۸۲ ، ۸۳ ، ۱۶۵  
 سنائی ۲۳ ، ۲۸ ، ۳۹ ، ، ۷۰ ، ۸۵ ،  
 ۲۳۱  
 سنجر ۶۶ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ،  
 ۱۱۳ ، ۱۶۱ ، ۱۶۵  
 سنوسی ۷۰  
 سکندر ۱۰۵  
 سکندر مقدونی ۱۰۲  
 سید جمال الدین افغانی ۲۸  
 سید حسن غزنوی ۲۰۱  
 سید سلیمان ندوی ۵۶

- سیف الدوله محمود ۶۱  
 سینا ۵۸ ، ۹۶ ، ۹۷
- ش**  
 شاملو انیسی ۲۴۱  
 شاه اسمعیل صفوی ۱۱۸  
 شاه جهان ۴۰ ، ۵۱ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ،  
 ۱۹۸ ، ۱۹۹  
 شاه طهماسب ۱۱۸  
 شاه عباس اول ۱۲۷  
 شاه قاسم هو الهی ۶۸  
 شاه کابلی ۶۸  
 شبستری ۲۸  
 شبلی ۵۵ ، ۵۶  
 شبلی نعمانی ۵۱  
 شعیب ۲۱۴ ، ۱۷۲ ، ۲۲۱  
 شمس ۲۲  
 شمس الدین حبیب الله میرزا جان  
 جانان مظهر ۲۰۰  
 شمس تبریزی ۷۹  
 شوریده شیرازی ۳۵  
 شوین هاور ۶۳  
 شکیبی اصفهانی ۱۸۴  
 شیخ ابو الفتوح رازی ۶۵
- شیخ ابوالفضل ۱۹۶  
 شیخ الاسلام احمد جام ۸۶  
 شیخ حبیب الله ۵۶  
 شیخ قطب مصری ۷۰  
 شیخ مجدد ۸۴  
 شیرین ۱۰۶ ، ۱۱۰ ، ۱۱۴ ، ۱۲۲ ،  
 ۱۸۴ ، ۲۰۷  
 شیم کمال مسهتی ۶۸
- ص**  
 صائب تبریزی ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۹ ،  
 ۵۱ ، ۱۲۴ ، ۱۹۸ ، ۲۴۳  
 صالح ۲۲۱  
 صبای کاشانی ۲۳۱
- ض**  
 ضحاک ۶ ، ۱۰۴ ، ۲۰۵
- ط**  
 طالب کلیمی ۳۹  
 طغرل ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳  
 طغرل ابن ارسلان ۲۰۱  
 طوسی ۱۸۳  
 طیفور بن عیسی ۸۳

- ظ**  
 ظهوری ۳۹  
 ظهوری ۳۹
- ع**  
 عاد ۷۳  
 عباس ۳  
 عبدالخالق ۶۸  
 عبدالرحیم خانخانان ۱۸۲، ۱۸۴ ،  
 ۱۹۷  
 عبدالله المتعز ۲۰۳  
 عبدالله انصاری ۷۰  
 عبدالله خان ثانی ۱۸۴  
 عبدالملک بن نوح ۲۳۴  
 عثمان ۷۸  
 عثمانی ۱۰  
 عذرا ۲۲۹  
 عراقی ۲۸، ۳۹، ۴۲  
 عرفی شیرازی ۲۸، ۳۶، ۳۹، ۵۸  
 ، ۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱  
 عطار نیشابوری ۲۳، ۲۸، ۳۹، ۷۰  
 ، ۸۷، ۹۵، ۹۹، ۱۴۵  
 علی (ع) ۵۹، ۷۵، ۷۶، ۸۱،  
 ۱۳۹، ۱۹۲  
 علی قلی خان شاملو ۱۸۴
- علی هجویری ۲۸، ۳۲، ، ۱۳۲۷۰  
 علی همدانی ۲۸  
 عمادی ۲۰۱  
 عمر بن خطاب ۷۵، ۷۶  
 عمر خیام ۲۸، ۶۳  
 عمران ۲۱۶  
 عمران بن ماثان ۲۲۹  
 عمید الملک کندری ۱۱۳  
 عوفی ۶۱  
 عیسی بن مریم ۷۸  
 عیسی مسیح ۳۷، ۱۹۰، ۲۲۷،  
 ۲۲۹
- غ**  
 غالب ۳۹  
 غزالی ۷۰، ۸۷، ۹۹، ۱۴۸  
 غزلی ۲۸  
 غزنوی ۱۴۲  
 غنی ۳۹  
 غنی کاشمیری ۱۸۶  
 غوری ۲۰۷، ۱۱۵  
 غیاد ۱۱۶
- ف**  
 فارابی ۲۸، ۵۸، ۹۶، ۹۷، ۱۴۲

- فاطمه ۲۰۴  
فتح علی شاه ۶۵  
فرخ الله شوستری ۱۸۷  
فرخی ۳۴ ، ۴۷  
فردوسی ۴ ، ۶ ، ۲۰ ، ۲۸ ، ۳۴ ، ۶۴ ، ۱۰۳ ، ۱۳۳ ، ۱۹۳ ، ۲۴۰  
فرعون ۱۴۵ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶  
فرهاد ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۱۰ ، ۱۱۵ ، ۱۲۲ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹  
فضولی بغدادی ۲۳۱  
فیضی دکنی ۳۶ ، ۳۹ ، ۱۹۶ ، ۲۴۴
- ق**  
قآنی ۶۵ ، ۱۹۲  
قچار ۹ ، ۱۰  
قارون ۱۴۱  
قاسم گنابادی ۲۳۱  
قباد ۱۱۹  
قدامه بن جعفر ۲۰۳  
قطب شاه عبدالله ۱۹۹  
قطفیر بن رحیب عزیز مصر ۲۳۸  
قیس ۱۵۲ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳
- ک**  
کافی الدین عثمان ۵۹  
کرم محمد صدیقی ۵۲  
الکساندر سوروس ۱۱۷  
کلیمانه ۱۴۲  
کلیم ۴۱ ، ۸۰ ، ۱۳۷ ، ۱۶۱ ، ۱۶۶ ، ۱۷۰ ، ۱۷۷ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۲۸ ، ۲۵۲  
کلیم الله ۲۱۲  
کلیم همدانی کاشانی ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۵۱ ، ۱۸۶ ، ۲۴۱  
کلیم اللهی ۲۱۴  
کندی ۹۷
- ل**  
لقمان ۲۱۷  
لیلی ۵۴ ، ۱۵۲ ، ۱۸۰ ، ۱۹۸ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۴۳
- م**  
مانی ۱۱۹  
ماهو ۷۵  
مجدالدوله دیلمی ۲۳۴  
مجنون ۱۸۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۳  
محمد (ص) ۱۱۶ ، ۱۴۹ ، ۱۷۰ ، ۲۲۳  
محمد شاه ۸ ، ۹

- محمد شجاع ۱۹۹  
 محمد علی باب ۸۸  
 محمد علی جناح ، قائداعظم ۵۶  
 محمد عوفی ۱۳۲  
 محمد گلندام ۵۷  
 محمود ۱۸۴  
 محمود خان صبا ۳۵  
 محمود شبستری ۳۹  
 محمود غزنوی ۲۸ ، ۶۴ ، ۱۳۱ ،  
 ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶  
 مرتضی ۲۰۴  
 مریم ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹  
 مزدک ۱۱۹  
 مسعود سعد ۳۲  
 مسعود سعد سلمان ۶۱ ، ۱۳۲  
 مسعود غزنوی ۲۳۶  
 مسولینی ۱۳  
 مسیح ۱۰۳ ، ۱۶۱ ، ۱۷۷ ، ۲۱۷ ،  
 ۲۲۸  
 مشتاق هاتف ۳۵  
 مصطفی (ص) ۱۴۹ ، ۱۶۳ ، ۱۶۶ ،  
 ۲۴۸  
 منصور حلاج ۷۳ ، ۷۴  
 معصومه ، حضرت ۱۲۳  
 معین الدین چشتی ۲۸  
 ملا عرشی ۲۴۳  
 ملا محمد حسین فانی ۱۸۶  
 ملا ملک محمد ۱۹۷  
 ملاعرشی ۱۹۵  
 ملک قمی ۱۹۷ ، ۲۴۲  
 منصور ۳  
 منصور حلاج ۲۳۹  
 منوچهری ۳۴  
 مهدی ۵۳  
 موسی ۱۴۵ ، ۱۵۵ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ،  
 ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۲۰ ،  
 ۲۲۱  
 موسی بن جعفر ، امام ۱۲۳  
 مولانا ۱۳۳  
 مولانا روم ۲۲  
 مولانا رومی ۵ ، ۷۹ ، ۹۰  
 مولوی ۲۳ ، ۳۰ ، ۳۹ ، ۴۲  
 مکتبی شیرازی ۲۳۱  
 میر ابو تراب ۱۹۹  
 میر تقی الدین نسابهی ۱۸۷  
 میر تقی کاشانی ۱۸۲



- میر حسن شمس العلماء ۴۱  
 میرزا فتح الملک ۵۴  
 میرزا اسد الله غالب ۵۳  
 میرزا بیدل ۶۸  
 میرزا صائب ۱۸۶  
 میرزا عبدالرحیم ۱۹۸  
 میرزا غالب ۵۵  
 میرزا فخر ۵۴  
 میرزا محمد علی گلشن ۶۵  
 میرزا میلکم خان ۷۰
- ن**  
 ناپلئون ۸  
 نادر ۱۳ ، ۱۴۴ ، ۱۷۵  
 ناصر الدین قباچه ۱۳۲  
 ناصرالدین شاه ۹  
 نصیرالدین طوسی ۲ ، ۲۸  
 نظامی ۲۸ ، ۳۵ ، ۶۷ ، ۱۱۰ ، ۱۸۴  
 ، ۲۳۱  
 نظیری نیشاپوری ۲۸ ، ۳۹ ، ۱۸۲  
 ، ۱۸۴ ۱۹۷  
 نمرود ۱۹۴ ، ۱۹۹  
 نمرود بن کنعان ۲۲۵
- نمرود بن کوش ۲۲۲  
 نواب مصطفی خان ۵۵  
 نوح ۷۳  
 نیچه ۲۱  
 نینوس ۲۲۵
- ه**  
 هارون ۲۱۰ ، ۲۱۶  
 هرمز ۱۱۴  
 هلاکو خان ۱۸۳  
 همایون ۴۰ ، ۱۳۱  
 هود ۲۲۱
- و**  
 والتیر ۶۳  
 وحید قزوینی ۳۵ ، ۳۶  
 ویشناسب ۱۰۸
- ی**  
 یعقوب ۲۳۷  
 یواکیم ۲۲۹  
 یوسف ۲۳۷  
 یوسف دربندی ۱۳۲  
 یوسف نجار ۲۲۹

## اماکن

اصفهان ۲۸ ، ۳۵ ، ۴۹ ، ۷۵ ، ۱۱۳	آ
۱۲۷ ، ۱۹۸ ، ۲۳۴ ،	آب رود جاجرود ۱۲۹
اعظم گرھ ۵۶	آسیا ۱۰۲
افریقا ۱۰۲	آسیای صغیر ۵۸ ، ۱۱۴
افغانستان ۱۳ ، ۳۵ ، ۵۸	آسیای غربی ۱۰۸
اله آباد ۱۲	آسیای میانه ۱۰۸
اندلس ۲۶۸	آگره ۵۳ ، ۵۴
انگلستان ۹ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۶ ،	آلمان ۳۱ ، ۱۰۱
۱۰۱	<b>الف</b>
انگلیس ۸ ، ۹	ابیور ۶۶
اوج ۱۳۲	اترپردیش ۱۵
اکوره ختک ۶۲	اجمیر شریف ۵۴
ایتالیا ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۳۶ ، ۴۰ ،	احمد نگر دکن ۱۹۷
۱۰۱	آذربائیجان ۳۵ ، ۱۱۳ ، ۱۲۴
ایران ۴ ، ۵ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۲۰ ،	اردبیل ۴۹
۲۶ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ،	ارمنستان ۱۰۱ ، ۱۰۶ ، ۱۱۷
۳۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۷ ،	اروپا ۴ ، ۸ ، ۱۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ،
ن ۵۹ ، ۶۱ ، ، ۶۷ ، ۷۰ ، ۷۹ ،	۱۱۰ ، ۲۶۶
۸۳ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۹ ، ۹۵ ، ۱۰۰ ،	اسپانیا ۱۳

بنگال ۱۴ ، ۱۵	، ۱۰۶ ، ۱۰۴ ، ۱۰۳ ، ۱۰۲ ، ۱۰۱
بنگالہ ۴۷ ، ۱۹۹	۱۲۳ ، ۱۲۰ ، ۱۱۷ ، ۱۱۴ ، ۱۰۸
بنگلور ۱۲	، ، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹
بہار ۱۵	، ۱۳۰ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴
بیت المقدس ۱۳	۱۹۲ ، ۲۰۱ ، ۲۰۴ ، ۲۳۱ ، ۲۴۱
بیستون ۱۱۰ ، ۱۲۸	، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸
بین النهرین ۱۱۴	ایشیا ۱۴۵
<b>پ</b>	ایلہ ۲۱۱
پارس ۱۰۳ ، ۱۰۸	ایمن ، وادی ۱۶۳
پامیر ۱۰۱	<b>ب</b>
پانی پت ۵۵	بحر قلزم ۲۱۶
پاکستان ۱۳۱ ، ۱۳۱	بخارا ۲۸ ، ۱۴۸ ، ۹۵ ، ۱۷۱
پتنہ ۶۸	بدخشان ۳۱ ، ۱۷۱
پختونخواہ استان ۶۲	بدر ۸۱ ، ۱۴۰ ، ۱۶۷
پلڑیک ۱۰۱	برہانپور ۱۸۴
پنجاب ۱۰۱	بریتانیا ۱۱
<b>ت</b>	بسطام ۸۳
تبت ۱۰۱	بصرہ ۸۱
تبریز ۲۸ ، ۷۹ ، ۸۸ ، ۱۱۸ ، ۱۲۴ ،	بطحا ۲۲۷
۱۹۸	بغداد ۶۰ ، ۷۵ ، ۸۲ ، ۹۴ ، ۱۲۰ ،
تبریزی ۲۲	۱۸۳
تبوک ۲۲۱	بلخ ۲۸ ، ۷۹
ترکستان ۱۰۱	بلقان ۱۵ ، ۱۶

- ترکمانچای ۸  
 ترکی ۱۶۱ ، ۱۶۸  
 ترکیه ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۰۱  
 تهران ۲۸ ، ۳۰ ، ۵۲ ، ۶۵ ، ۱۲۶  
 ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ، ۱۸۰ ،  
 ۱۸۲ ، ۱۸۷  
 تیسفون ۱۱۷
- ج**  
 جبال البرز ۱۲۶  
 جنیوا ژنو ۳۰ ، ۱۲۹  
 جهان آباد ۵۴ ، ۱۲۰
- چ**  
 چین ۴۷ ، ۸۹ ، ۱۰۱
- ح**  
 حبشه ۱۰۸  
 حجاز ۸۹ ، ۱۵۲ ، ۲۳۰  
 حلب ۶۳  
 حنین ۱۴۰  
 حیدر آباد ۱۲ ، د ۵۶  
 حیدرآباد دکن ۱۸۷ ، ۱۹۹
- خ**  
 خراسان ۳۴ ، ۶۱ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۱۱۱  
 ، ۱۱۳ ، ۱۸۲ ، ۲۳۴
- خردجردجام ۸۶  
 خضدار ۲۳۶  
 خلیج فارس ۹  
 خوارزم ۲۳۴
- د**  
 دجله ۷ ، ۱۰۱  
 دربند ۱۲۸
- دریای خزر ۱۰۱ ، ۱۲۸  
 دریای عمان ۱۰۱  
 دشت مغان ۸  
 دلی ۱۲۰ ، ۱۲۷ ، ۱۷۵  
 دماوندکوه ۱۲۶  
 دمشق ۸۷  
 دهلی ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۶۸ ،  
 ، ۱۳۱ ۷۷  
 داکا ۱۲  
 دکن ۱۲ ، ۵۴  
 دیار بکر ۱۱۴  
 دیوبند ۷۷
- ر**  
 رام پور ۵۴  
 رود ارس ۸  
 رود سند ۱۰۸

ص	روسیه ۸ ، ۹ ، ۱۵ ، ۱۶
صفاهان ۱۲۷	روم ۴۷ ، ۷۹ ، ۱۰۲ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ،
صفین ۷۶	۱۲۸ ، ۱۷۷ ، ۲۶۶
ط	رومۃ الكبرى ۱۶۸
طرابلس ۱۵	ری ۶۵ ، ۹۸ ، ۲۰۱ ، ۱۲۸
طور ۱۴۵ ، ۲۱۰ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۵	س
۲۵۲ ،	ساوه ۱۲۳۳
طورسینا ۱۶۶ ، ۲۱۱	سرنگاپتم ۱۲
طوس ۲۰ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۹۴ ، ۱۲۴ ،	سرهند ۸۴
۱۳۴ ، ۱۳۹ ، ۱۸۳	سمرقند ۱۲۷ ، د ۱۴۸
ع	سند ۱۰۱ ، ۱۹۹
عجم ۳ ، ۲۷ ، ۳۱ ، ۷۹ ، ۱۲۳ ،	سوریا ۱۷۴
۱۴۹ ، ۱۶۷ ، ۲۲۶	سومنات ۲۳۴
عراق ۳۴ ، ۷۳	سیالکوت ۴۱ ، ۸۴ ، ۲۶۶
عرب ۳ ، ۱۶ ، ۲۸ ، ۷۵ ، ۱۴۹ ،	سیستان ۲۳۴
۱۵۲ ، ۲۲۶ ، ۲۳۱	سینا ۲۱۲ ، ۲۱۴
عربستان ۸۷ ، ۱۰۱	ش
عظیم آباد ۶۸	شام ۷۸ ، ۱۲۸ ، ۲۲۱
علیگره ۱۴	شروان ۵۹
غ	شروان شاه ۵۹
غزنه ۱۳۱ ، ۱۳۲	شط سیحون ۱۰۸
غزنی ۱۴	شیراز ۲۸ ، ۳۵ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۰ ،
غزنین ۸۵	۶۵ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۴۸ ، ۱۸۷

کلکته ۱۴	<b>ف</b>
کنعان ۲۳۸	فاتا ۶۲
کوه البرز ۱۲۹	فاران ۱۶۶
کوه الوندی ۱۲۵	فارس ۴۹ ، ۶۰ ، ۷۳ ، ۱۱۷ ،
کوه بیستون ۱۰۶ ، ۱۲۲ ، ۲۰۷	۱۱۹ ، ۱۶۷ ، ۱۰۱
کوه سند ۱۲۴	فرات ۱۱۸ ، ۱۰۱
<b>گ</b>	فرانسه ۸ ، ۹ ، ۱۳ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳
گنجه ۶۷	فلسطین ۱۳
گنگوهه ۷۷	<b>ق</b>
<b>ل</b>	قرطبه ۱۳ ، ۲۶۸
لاهور ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۶۱ ، ۲۰۰	قرن ۷۶
۱۳۲ ، ۱۳۱ ،	قزوين ۱۲۸ ، ۱۹۷
لکهنو ۵۲	قسطنطنیه ۱۱۴
لیبی ۱۶	قم ۱۲۳ ، ۱۲۸ ، ، ۱۲۹ ، ۱۸۳ ،
<b>م</b>	۱۹۷ ،
ماد ۱۲۸	قندهار ۱۴ ، ۲۸
ماوراءالنهر ۴۷ ، ۸۷ ، ۱۸۴	قونیه ۷۹
مدائن ۷۵	<b>ک</b>
مدراس ۱۲	کابل ۱۳ ، ۲۸ ، ۱۹۸
مدینه ۸۱ ، ۱۱۱ ، ۲۲۱	کاشان ۵۱ ، ۱۲۳ ، ۱۸۲ ، ۱۹۷ ،
مرو ۱۱۱	کالاباغ ۲۰۰
مشهد ۱۵ ، ۴۹ ، ۱۹۹	کربلا ۸۸
	کرمانشاه ۱۲۲
	کشمیر ۷۷ ، ۸۴ ، ۱۴۷ ، ۱۸۶

هلند ۱۰۱	مصر ۱۵ ، ۱۰۸ ، ۴۷ ، ۸۷ ، ، ۲۱۱ ،
همدان ۵۱ ، ۶۱ ، ۹۵ ، ۱۰۲ ،	۲۳۸ ، ۲۳۷ ، ۲۱۶ ،
۱۲۲ ، ۱۲۵	ملتان ۱۳۱ ، ۲۳۴
هند ۸ ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۲۷ ، ۴۰ ،	مکران ۲۳۶
۶۱ ، ۶۸ ، ۸۷ ، ۱۰۲ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ،	مکه ۸۸ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹
، ۱۸۲ ، ۱۸۴ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸	میسور ۱۲
هندوستان ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۵ ،	میونخ ۳۱
۳۵ ، ۳۶ ، ۳۹ ، ۵۵ ، ۵۸ ، ۱۰۱ ، ۱۳۲ ،	ن
، ۱۸۴ ، ۱۹۹ ، ۲۳۴	نجد ۲۳۲
<b>ی</b>	نخچوان ۸
یثرب ۷۵ ، ۲۳۲	نصیبین ۱۱۴
یمن ۷۶	نیشاپور ۸۷ ، ۱۲۸ ، ۱۸۲ ،
یونان ۳ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۳۳ ،	نیل ۲۱۶
، ۲۶۶	<b>ه</b>
	هرات ۹ ، ۹۸ ، ۱۸۴

## کتاب

، ۱۲۴ ، ۱۱۷ ، ۱۱۶ ، ۱۱۵ ، ۱۱۴	آ
، ۱۴۲ ، ۱۴۱ ، ۱۲۷ ، ۱۲۶ ، ۱۲۵	آفتاب داغ ۵۴
، ۱۵۹ ، ۱۵۸ ، ۱۵۷ ، ۱۴۴ ، ۱۴۳	<b>الف</b>
، ۱۶۴ ، ۱۶۳ ، ۱۶۲ ، ۱۶۱ ، ۱۶۰	احیاء العلوم ۹۴
، ۱۶۹ ، ۱۶۸ ، ۱۶۷ ، ۱۶۶ ، ۱۶۴	احیای فکر دینی در اسلام ۱۲
، ۱۹۱ ، ۱۹۰ ، ۱۸۹ ، ۱۸۸ ، ۱۸۳	اخلاق ناصری ۱۸۳
، ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۱۹۴ ، ۱۹۳ ، ۱۹۲	ارمغان حجاز ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۱۵
، ۲۱۶ ، ۲۱۵ ، ۲۱۴ ، ۲۱۳ ، ۲۰۸	، ۱۷۷ ، ۱۴۹ ، ۱۴۸ ، ۱۴۷ ، ۱۱۹
، ۲۲۳ ، ۲۲۲ ، ۲۲۱ ، ۲۲۰ ، ۲۱۸	، ۲۰۸ ، ۲۰۰ ، ۱۹۴ ، ۱۷۹ ، ۱۷۸
، ۲۳۹ ، ۲۳۶ ، ۲۲۸ ، ۲۲۶ ، ۲۲۴	، ۲۲۹ ، ۲۲۸ ، ۲۱۹ ، ۲۱۵ ، ۲۰۹
، ۲۶۷ ، ۲۵۷ ، ۲۵۶ ، ۲۵۲	، ۲۵۱
، ۵۳ ، ۵۲ ، ۵۱ ، ۵۵۱۰	اشعة اللمعات ۸۶
، ۷۴ ، ۷۲ ، ۵۸ ، ۵۷ ، ۵۶ ، ۵۴	اقبال در راه مولوی ۱۱
۱۰۴ ، ۹۷ ، ۹۶ ، ۹۴ ، ۷۸ ، ۷۷ ، ۷۶ ، ۷۵	الهی نامه ۸۵
، ۱۱۰ ، ۱۰۹ ، ۱۰۸ ، ۱۰۶ ، ۱۰۵	اوصاف الاشراف ۱۸۳
، ۱۲۲ ، ۱۲۱ ، ۱۲۰ ، ۱۱۴ ، ۱۱۱	ایران ، گهواره تمدن ۴
، ۱۳۸ ، ۱۳۷ ، ۱۳۶ ، ۱۳۵ ، ۱۲۳	<b>ب</b>
، ۱۵۲ ، ۱۵۱ ، ۱۵۰ ، ۱۴۰ ، ۱۳۹	بال جبریل ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵
، ۱۸۰ ، ۱۵۶ ، ۱۵۵ ، ۱۵۴ ، ۱۵۳	، ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰
، ۱۸۶ ، ۱۸۵ ، ۱۸۴ ، ۱۸۲ ، ۱۸۱	، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۷
، ۱۹۵ ، ۱۹۴ ، ۱۹۳ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷	، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۵
، ۲۰۰ ، ۱۹۹ ، ۱۹۸ ، ۱۹۷ ، ۱۹۶	، ۱۰۶ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳



- ج ، ۲۰۱ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۷ ، ۱۱۸ ، ۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۵۳ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۷ ، بهارستان ۸۶
- جستجوی در تصوف ۶۹ ، بوستان سعدی ۳۲ ، ۵۹
- جوامع الحکایات ۱۳۲ ، پ
- چ ، ۲۳۸ ، ۲۳۷ ، ۲۳۵ ، ۲۳۴ ، ۲۳۳ ، ۲۳۹ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۵۳ ، پیرشان ۶۵
- چشتی عالیہ ۷۷ ، پنج گنج خمسہ نظامی ۶۷
- ح ، ۲۶۰ ، ۲۵۹ ، ۲۵۸ ، ۲۵۷ ، ۲۵۶ ، پنج گنج نظامی ۱۳۳
- حدیقۃ الحقیقہ ۷۱ ، ۸۵ ، ت
- خ ، بهارستان ۸۶
- خدای نامہ ۲۰۵ ، بوستان سعدی ۳۲ ، ۵۹
- خریطۃ جواهر ۲۰۰ ، پ
- خسرو و شیرین ۵۸ ، پیرشان ۶۵
- خلاصتہ الاشعار ۱۸۲ ، پنج گنج خمسہ نظامی ۶۷
- خمسہ ۱۰۶ ، پنج گنج نظامی ۱۳۳
- خمسۃ نظامی ۵۸ ، ت
- د ، تاریخ ادبیات ایران و تاریخ الشعرا
- دائرۃالمعارف اردو ۵۳ ، ۳۵ ، ۴۶ ، ۱۸۴ ، ۲۴۱ ، ۲۴۴
- دانش ۷۰ ، تباشیر الصبح ۱۹۶
- دانش نامہ ادب فارسی ۵۲ ، ۶۸ ، تحفۃ العراقین ۵۹
- ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۴۲ ، تذکرہ الاولیاء ۸۳ ، ۸۷
- ۲۴۳ ، تذکرہ ریاض العارفین ۸۳
- دانشنامہ علانی ۹۵ ، تذکرہ نصرآبادی ۱۸۷
- دیوان الشعرا ۸۶ ، تذکرۃ نصیریہ ۱۸۳
- دیوان انوری ۶۶ ، ث
- دیوان حافظ ۳۲ ، ۴۱ ، ۵۷ ، ۱۳۳ ، ثقافت الفلاسفہ ۹۴
- دیوان شمس ۷۹

- دیوان غالب ۵۳  
 دیوان قصائد و غزلیات ۸۵  
 دیوان مسعود سعد ۶۱  
 دیوان مظهر ۲۰۰
- ص  
 صنم خانه عشق ۵۲
- ض  
 ضرب کلیم ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۶ ، ۶۷ ،  
 ۶۸ ، ۷۴ ، ۸۰ ، ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ،  
 ۸۸ ، ۹۵ ، ۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ،  
 ، ۱۱۵ ، ۱۱۸ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۴۵ ،  
 ، ۱۴۶ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ،  
 ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۹۲ ، ۱۹۴ ،  
 ، ۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۱۵ ، ۲۱۹ ، ۲۲۳ ،  
 ، ۲۳۹ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ ،  
 ۲۶۷ ، ۲۶۸
- ط  
 طریق التحقیق ۸۵
- ع  
 علامه اقبال و جهان اسلام ۲۸  
 عود هندی ۵۳  
 عیون المسائل ۹۷
- ف  
 الفاروق ۵۶  
 فرهنگ اساطیر ادب جعفر یاحقی  
 ۷۳ ، ۲۱۷  
 فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی ۲۰۳  
 ، ۲۰۴ ، ۲۴۰
- ر  
 رساله فی السیاسه ۹۷  
 رساله فی المسائل الفلسفیه ۹۷  
 رساله فی مبادئ آرا اهل مدینه  
 الفاضله ۹۷  
 رموز بیخودی ۲۴۷  
 ریحانه الادب ۲۰۱
- س  
 سرزمین و مردم ایران ۲ ، ۲۶۶  
 سفرنامه روم و مصر و شام ۵۶  
 سواطع الهام ۱۹۶  
 سوانح مولانا روم ۵۶  
 سیر العباد من المبدأ الی المعاد ۸۵  
 سیره النبی (ص) ۵۶  
 سیره النعمان ۵۶
- ش  
 شاهنامه فردوسی ۶۴ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ،  
 ۱۳۳ ، ۲۰۵  
 شرح اشارات ابن سینا ۹۸  
 شعر العجم ۵۱ ، ۵۶  
 شواهد النبوه ۸۶

- فرهنگ معین ۳۵ ، ۲۰۴ ، ۲۴۰
- فصوص الحکم ۹۷
- ق**
- قانون در طب ۹۵
- ک**
- کلیات نثر فارسی غالب ۵۳
- کلیات عرشی ۱۹۵
- کلیات نظم فارسی غالب ۵۳
- گ**
- گلزار داغ ۵۴
- گلستان سعدی ۳۲ ، ۵۹ ، ۱۳۳
- گلشن راز ۵۸
- ل**
- لب الالباب ۱۳۲
- لغت نامه دهخد ۵۱ ، ۷۶ ، ۸۸ ، ۲۰۴ ، ۲۲۷ ، ۲۲۹ ،
- لوامع ۸۶
- م**
- المامون الغزالی ۵۶
- مباحث المشرقیه در طبیعات و الیها
- و المخلص در منطق و حکمت ۹۸
- مثنوی ساقی نامه ۱۹۵
- مثنوی محمود و ایاز ۱۸۴
- مثنوی معنوی ۳۲ ، ۴۱ ، ۷۱ ، ۷۹ ،
- ۱۳۳
- مخزن الاسرار ۵۸
- مراة الغیب ۵۲
- مسدس مدر و جزر اسلام ۵۵
- معیار العلوم ۹۴
- مقصاد الفلاسفه ۹۴
- منطق الطیر ۷۱
- مهتاب داغ ۵۴
- موازنه انیس و دبیر ۵۶
- مکتوبات مظهر ۲۰۰
- ن**
- نفحات الانس ۸۶
- نفسیه ، رساله مثنور صوفیانه ۵۸
- نقد النصوص فی شرح نقش
- الفصوص ۸۶
- نگاهی به اقبال ۲۴۶
- نگاهی به شهنشاه هند اورنگ زیب
- عالمگیر ۵۶
- هـ**
- هفت اورنگ ۸۶
- ی**
- یادگار داغ ۵۴

## منابع و مآخذ

- ابراهیم پور داود ، ۱۳۸۶ش ، فرهنگ ایران باستان ، چاپ دوم ، انتشارات اساطیر ، تهران.
- اختر ، دکتر سلیم ، ۱۳۷۷ش ، اقبال شناسی در ایران ، پاکستان.
- اردو جامع انسائیکلوپیدیا ، فیروز سنز لاهور ، ۱۹۶۲
- اقبال ، ژانویہ تا دسامبر ۲۰۱۶م ، بزم اقبال ، سہ ماہی علمی و تحقیقی مجلہ لاهور پاکستان
- اقبال ، داکتر ، علامہ محمد ، ( ) کلیات اقبال معہ اشاریہ ، جہانگیر بکس ، لاهور
- اقبال ، داکتر ، علامہ محمد ، ۲۰۱۱م ، کلیات اقبال اردو ، اقبال اکادمی پاکستان ، لاهور
- اقبال ، داکتر ، محمد ، ۱۹۷۳م ، کلیات اقبال اردو، غلام علی ایند سنز ، لاهور
- اقبال ، داکتر جاوید ، ۲۰۰۴م ، زندہ رود ، سنگ میل پبلکیشنز ، لاهور
- اقبال ، داکتر علامہ محمد ، ۱۳۵۷ش ، یادنامہ اقبال ، بہ کوشش بہاء الدین اورنگ ، خانہ فرهنگ ایران ، لاهور
- اقبال ، داکتر علامہ محمد ، ۱۳۷۴ش ، علامہ اقبال اور جہان اسلام (مجموعہ مقالات دومین سمینار دربارہ اقبال ناشر خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور
- انوشہ ، حسن ، ۱۳۸۵ش ، دانش نامہ ادب فارسی ، ادب فارسی در شبہ قارہ ، تهران.
- اکبر ، علی ، ۱۳۴۱ش ، لغت نامہ دہخدا، (ج ۱ تا ج ۴۴) ، دانشکدہ ادبیات دانشگاه تهران.

- اکرام ، سید محمد اکرم ، دکتر ، ۱۹۹۹ ، اقبال و جهان فارسی ، ناشر : شعبه اقبالیات ، دانشگاه پنجاب لاهور - پاکستان
- اکرم ، سید ، دکتر ، ۱۹۸۲ م ، محمد اقبال در راه مولوی ، چاپ دوم ، اقبال اکادمی لاهور ، پاکستان .
- اکرم ، شاه ، دکتر ، ۲۰۰۶ م ، دائرة معارف ، جلد اول ، دوم و سوم ، پاکستان.
- بختیار افشین ، ۱۳۸۹ ش ، ایران گهواره تمدن ، ناشر : خانه فرهنگ و هنرگویا تهران - ایران
- برادر شهید علی شریعتی ، ۱۳۵۷ ش ، ما و اقبال ، ناشر : حسینیه ارشاد ، ایران
- بهاء الدین اورنگ ، ۱۳۵۷ ش ، یادنامه اقبال ، ناشر : خانه فرهنگ ایران - لاهور - پاکستان
- بیرجندی ، احمد احمدی ، دکتر ، ۱۳۴۹ ش ، دانای راز ( هنر شعر اقبال و انتخاب کلام وی ) اسلام آباد ، پاکستان ، مشهد.
- تفهیمی ، دکتر ساجد الله ، ۱۳۷۵ ش ، فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد
- تهانوی ، اشرف علی ، ۱۹۸۱ م ، اصول تصوف ، انتشارات اداره اسلامیات لاهور - پاکستان
- جلال الدین همایی ، ۱۳۷۴ ش ، تصوف در اسلام ، چاپخانه ستاره قم ایران
- حسین فریور ، ۱۳۳۸ ، تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعراء ، وزارت فرهنگ ایران
- حسن پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی ، ۱۳۸۲ ش ، تاریخ ایران ؛ ج اول ، انتشارات بهزاد - ایران
- دیچارد نلسون فرای ، مترجم مسعود رجب نیا ، ۱۳۸۰ ش ، تاریخ باستانی ایران ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی تهران - ایران
- رشید ، غلام دستگیر ، ۱۹۴۴ ش ، آثار اقبال ، حیدر آباد ، پاکستان

- رضایی ، دکتر ، محمد علی و گروهی همکاران ، ۱۳۸۲ ، ترجمه ، القرآن الحکیم مرکز  
 طبع و نشر قرآن ، ایران
- ریاض ، دکتر محمد ، ۱۹۷۷ م ، اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی لاهور.
- زرین کوب ، عبدالحسین ، ۱۳۵۷ ، جستجو در تصوف ایران ، موسسه انتشارات امیر  
 کبیر - ایران
- سعید نفیسی ، ۱۹۶۵ م ، سرچشمه های تصوف در ایران ، انتشارات کتبخانه فروغی  
 ایران .
- سعیدیان ، عبدالحسین ، ۱۳۷۸ ش ، سرزمین و مردم ایران ، ناشر : انتشارات علم و  
 زندگی ، تهران - ایران
- سید ضیاء الدین سجادی ، ۱۳۷۳ ش ، مقدمه ای بر مبانی عرفان تصوف ، سازمان  
 مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه تهران - ایران
- سیما داد ، ۱۳۹۰ ش ، فرهنگ اصطلاحات ادبی ، ناشر : مروارید تهران
- شفق ، رضا زاده ، دکتر ، ۱۳۴۲ ش ، تاریخ ادبیات ایران ، انتشارات امیر کبیر ، تهران.
- شهین دخت مقدم صفیاری ، ۱۹۸۹ م ، نگاهی به اقبال ، اقبال اکادمی پاکستان ، لاهور  
 - پاکستان
- شیروانی ، لطیف احمد ، ۱۹۴۶ ش ، حرف اقبال ، سخنرانی ها و بیانات ، لاهور.
- صدیق ، محمد ، دکتر ۱۹۹۶ م ، سرچشمه ای عرفان ، اویس وقاض پبلیشنگ هاوس  
 دهلی - هند
- صدیقی ، افتخار احمد ، ۱۹۷۳ ش ، محمد اقبال ، شذرات فکر اقبال ، بزم اقبال ،  
 لاهور.
- صفا ، ذبیح الله ، ۱۳۶۳ ش ، تاریخ ادبیات ، چاپخانه دانشگاه تهران
- صفیاری ، دکتر شهین مقدم ، ۱۹۸۹ م ، نگاهی به اقبال ، اقبال اکادمی ، لاهور
- طالقانی ، عبدالوهاب ، دکتر سید ، اصول و فروغ دین ، انتشارات دارالقرآن الکریم ،  
 لاهور - پاکستان

- عبد الحکیم ، خلیفه ، دکتر ، ۱۹۵۹ش ، فکر اقبال ، لاهور.
- عبدالواحد ، سید ، ۱۹۶۶م ، افکار و انعکاسات اقبال (انگلیسی) ، انتشارات شیخ محمد اشرف لاهور.
- عرفانی ، خواجه عبدالحمید ، دکتر ، ۱۳۲۹ش ، مقاله بعنوان رومی عصر ، دانش ماه نامه ، تهران.
- عرفانی ، دکتر عبدالحمید ، ۱۹۵۷م ، اقبال از نظر ایرانی ها ، کراچی
- عطاء الله ، شیخ ، محمد اشرف ، شیخ ، ۱۹۴۵ش ، محمد اقبال ، اقبال نامه ، ج ۱ ، لاهور.
- عطاء الله ، شیخ ، محمد اشرف ، شیخ ، ۱۹۵۱ش ، محمد اقبال ، اقبال نامه ، ج ۲ ، لاهور.
- عفیفی ، رحیم ، دکتر T ، ۱۳۸۱ش ، اساطیر و فرهنگ ایران ، چاپ دوم ، انتشارات توس ، تهران.
- فرهنگ اقبال ، ۱۹۸۴م ، مرتبه نسیم ، لاهور
- فیاض محمود ، ۱۹۷۲م ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ( ج ۱ تا ۱۳ ) انتشار دانشگاه پنجاب - لاهور پاکستان
- مجیب ، محمد ، ۱۹۸۶م ، تاریخ تمدن هند ، گنج شکر پرنترز لاهور - پاکستان
- محمد پارسا ، خواجه ، ۱۹۸۴م ، رساله در زمان و مکان ، ترجمه اردو ، از خواجه حمید یزدانی ، مطبوعه « مجله المعارف » ، لاهور.
- معین ، محمد ، دکتر ، ۱۳۷۱ش ، فرهنگ فارسی ، (جلد ۱ تا ۶) ، انتشارات امیر کبیر ، تهران.
- ملایری ، محمد محمدی ، دکتر ، ۱۳۸۴ش ، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات غربی ، چاپ پنجم ، انتشارات توس ، تهران.
- مهدی پرتوی آملی ، ۱۳۹۱ش ، ریشه های تاریخی امثلا و حکم ، جلد اول ، چاپ ششم تهران.
- ناجی ، محمد رضا ۱۳۸۶ش ، فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان ، موسسه انتشارات امیر کبیر تهران - ایران
- ندوی ، عبدالسلام ، ۱۹۸۸م ، اقبال کامل ، کامران پبلکیشنز ، راولپندی
- نوشاهی ، گوهر ، ۱۹۷۱م ، ایران نامه ، بزم اقبال ، لاهور
- نیازی ، نذیر ، ۱۹۸۶ش ، محمد اقبال تشکیل جدید الهیات اسلامی ، بزم اقبال ، لاهور.

- هجویری ، علی بن عثمان ، ۱۹۹۸م ، کشف المحجوب، زاهد بشیر پرنترز تصوف  
فاونڈیشن ، لاہور
- یاحقی ، داکتر محمد جعفر ، ۱۳۶۹ ، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات  
فارسی ، سروش انتشارات صدا و سیمای جمهوری ایران
- یزدانی ، داکتر ، خواجه حمید ، ۲۰۰۹م، شرح بال جبریل ، لاہور
- یزدانی ، داکتر ، خواجه حمید ، ۲۰۰۹م، شرح ضرب کلیم ، لاہور
- یزدانی ، داکتر ، خواجه حمید ، ۲۰۰۹م، شرح ارمغان حجاز ، لاہور
- یزدانی ، داکتر ، خواجه حمید ، ۲۰۱۱م، شرح بانگ درا ، مطبوعہ سنگ میل ، لاہور
- Mazar-ud-din,(۱۹۱۷), The Quranic concept of History,  
Mohammad Iqbal, Islam & Mysticism, published in New Era.
- Mohammad Iqbal,(۱۹۶۴) The Development of Metaphysics in  
Persia, Bazm-e-Iqbal, Lahore.
- Mohammad Iqbal,(۱۹۵۵) The Muslims community, published in  
Iqbal, Bazm-e-Iqbal, Lharoe
- Mohammad Iqbal, (۱۹۹۶), The reconstruction of religious thought  
in Islam, edited by M.Saeed Sheikh, Institute of Islamic Culture.
- Muhammad Iqbal Speeches,(۱۹۴۸), Writtings, and statements of  
Iqbal, edited by Latif Ahmed Sherwant.
- Muhammad Iqbal,(۱۹۱۷), Islam and Mysticism published in New  
Era.
- S.Abdul Vahid-Iqbal,(۱۹۵۰), His Art and Thought , London.
- Tarachand –(۱۹۴۴), A short History of the Indian People, Calcutta,  
India